

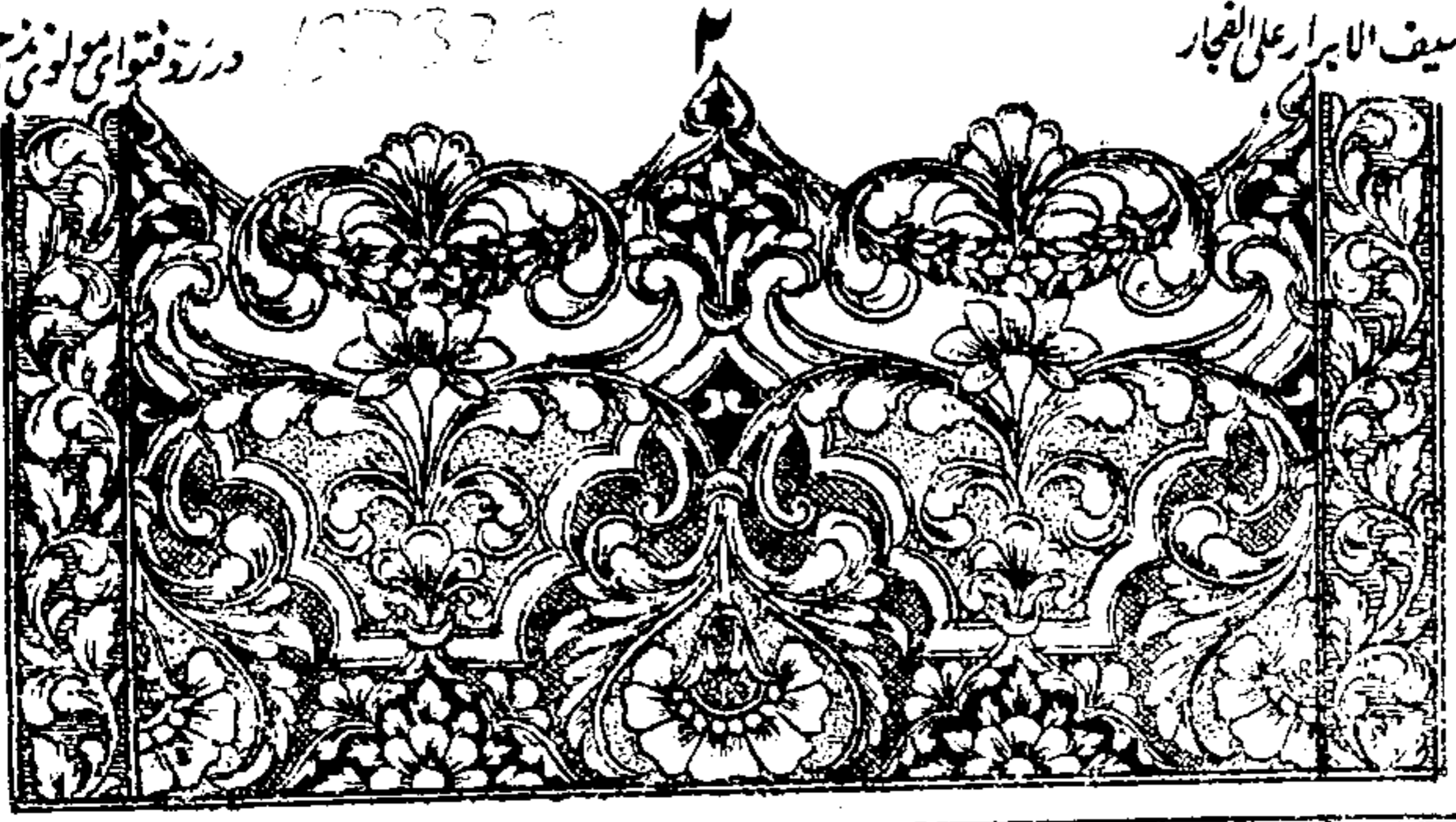
مَنْ لَمْ يَلْمِ لِنَفْسِهِ لَمْ يَلْمِ لِلَّهِ لَمْ يَلْمِ لِلْإِسْلَامِ لَمْ يَلْمِ لِلَّهِ

بنا بر حدیث از مجید درین احوال سعید رسالت ثابت و خوب نقلید در رد فتوای مولوی محمد حسین صاحب



از فتوای مذکور سبب ثبوت این تحقیق مطبوعه علی حرف بحرف تمام و کمال درین کتاب مندرج است

مطبعة دار الفکر و کتابخانه مطبوعه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي أَوْجَبَ عَلَيْنَا مَتَابَعَةَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَجَعَلَ دِينَهُ مِنْ بَيْنِ سَائِرِ
 الْأَدْيَانِ الدِّينِ الْمَبِينِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى قَائِدِ الْغُرِّ الْمُجَلِّينِ وَشَفِيعِ الْمَذْنُبِينَ وَعَلَى آلِهِ
 وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ بَدَلُوا بِحَمْدِهِمْ فِي تَحْقِيقِ طَرِيقَةِ الدِّينِ الْمُتَيْنِ وَآيَدِنَا بِالْهُدَايَةِ
 وَالْإِهْتِكَاءِ إِلَى دَعَائِمِ الْيَقِينِ وَعَلَى الْأَيْمَةِ الرَّاشِدِينَ وَتَابِعِيهِمْ وَتَبِعِ التَّابِعِينَ صَلَوَةَ
 دَائِمَةً إِلَى يَوْمِ الدِّينِ رَبَّنَا إِنَّا أَتَيْنَاكَ حَقِيقًا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ تَوْفِيقًا مَا نَبْتَغِيهِ
 فَيَقُولُ لِعَبْدِكَ الْمُفْتَقِرِ إِلَى رَبِّهِ الْمَثَانِ الْجَلِيلِ الْمَدْعُوِّ بِحَمْدِكَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَحْسَنِي مَذْهَبًا وَالْفَارُوقِي نَسَبًا لِأَبِ وَأُمِّ عَفْرَاءٍ اللَّهُ لَهُ وَلَهُمْ مِنْ تَلَامِيذِ الشَّيْخِ
 الْمُعْظَمِ وَالْعَالِمِ الْأَكْبَرِ الَّذِي هُوَ فِي الْعُلَمَاءِ كَالشَّمْسِ بَيْنَ الْجُجُومِ الْمُشْتَمِرَةِ فِي هَذِهِ الدِّيَارِ بِمَوْلَانَا
 نَعْبُدُ لِقَادِمِ كَلِّ زَالِ ظِلَالٍ جَلَالِهِ فَائِضَةٌ عَلَى رُؤُسِ الْمُسْتَشِيدِينَ بِحِرْمَةِ خَيْرِ النَّبِيِّينَ لِقَوْلِهِ

سردین پنا بعبین علوم	در خشنده کالشمس بین نجوم	جهان خرد صدر عز و علا	تکله گوشه بخت و اقبال ما
جهان سبقت آگاه فخر ز من	مربی من قبله جان من	گزارم چه حق مواسات او	که هستم از و در جهان سرخو
سهم تربیت کرده خضرش	منم ناز پرورده الفتش	سپاس چه گویم که وصف آن	چند نور ایمان ز کام و زبان
بامداد او عهد رحمتش	بداش چه جامی سخندان	کم شکران دولت سرمد	که ذاتش بود رحمت یزد



فروغ شد از فیض اعمال او	فروزنده بختم باقبال او	چه حد زبان شنا خوایش	چه یار او صف خارده ایست
چرخ دست گزارد برف ثنا	دل ناتوانم بغیر از دعا	خدایا بود تا که دور زمان	بود ذات او جلوه بخش جهان
سر عروج جایش نشان بلند	بود برتر از آسمان بلند	فروغ کمالش تکمیلین جاه	بود جلوه افزا ترازمهر ماه
ضایش بوج جهان فریاد	بال نبی و باهل عب	که این مختصر نیست رد فتوای مولوی نذیر حسین صاحب	

و ایضاح مغالطاتش و حل شبهاتش که از راه عوام فریبی در عارم جواز تقلید نوشته تا خود را
 شوز عوام از افترا می بخت ایشان و باز آیند از اعتقادات باطله شان **اللَّهُمَّ اهْدِ ذَلِكَ**
المُفْتِيَ المُخْطِئِ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ سَمِّئْتَهُ بِسَيْفِ الْأَبْرَارِ الْمَسْلُوبِ عَلَى الْفَجَاءِ
فَنَشْرَعُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى بِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ فِيمَا قَصَدْنَا هُ مِنْ هَذَا المَخْتَصِرِ أَحِبَّائِنَا
اللَّهُ التَّوْفِيقَ وَأَنْ يُحْفَظَنِي مِنْ كَيْدِ الْكَافِرِينَ وَافْتِرَاءِ الْكَاذِبِينَ إِنَّهُ خَيْرُ مَا مَوْلَى اللَّهُ
أَجْعَلَهَا مَقْبُولَةً أَلَانَا وَانْفَعْ بِهَا الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْخَوَاصِّ وَالْعَوَامِّ وَاللَّهُ الْمَوْفِقُ بِالْإِيمَانِ
فَإِنْ وَقَعَ فِيهَا الْخَطَا وَالنِّسْيَانُ فَاصْلِحْ بَدِيلَ الْعَفْوِ وَالْإِحْسَانِ لِأَنَّ الْإِنْسَانَ مُرَكَّبٌ مَعَ اِخْتِلَافِ النَّسِيَانِ

لؤلؤ نخل خواب بودم ش	که بالین بن سید سرش	بانگ زد که خیز شو پیش	پرده از روی علم حق بردا
بان که این وقت خفت	قول حق قابل نهفتن	ای صیقا سب درانش	نور چشم ستور دانش
چشم کبشا و تیز تیز بین	که بهر سوزیسا و بین	قوم لا مذہبان کور سوا	منس و حیلہ سازد بنیاد
یعنی و تابان مستکبر	زکرامات اولیا منکر	از ره اعتقاد فاسد خویش	به تغییر حصول مذہب و کیش
بخیاں بر دل بی نور	زبان فریب بگردد زور	بر خلاف عقائد جمہور	در ره شرح افکنند فتور
در قضاہت ز خورد و پینیا	میماند نکته چینیسا	هم نشان دلیل جاودین	بو حنیفہ امام مجتہدین
میکند از قیاس نامت	بہالت زبان طوطی در	روی این قوم منکر و گمراہ	در زمان وز زمین چشمیسا
منشی بر دل و بجانم نہ	گر توانی جواب ایشان ده	بر این وجہ روشن	هم بمعنی و لفظ مستحسن
آنکہ دندان شکن بود هر حرف	زبان قلم نہج شکوف	که شوند این گروه نامتقو	بجواب بجواب آن مخذول
هم چشم قبول اہل کمال	دل پسنداید این اب سوا	چون مرا این سخن گوش آمد	خون دل بہ زمین بجوش آمد

بچکاندهم ہر آنچه از دل خواست	حسب آیین شرعی کہ کما	لیک در شان فرقیہ کوہ رود	انچہ کہ تم ز غیرت دین بود
یہ کہ میں دعا می خیر کند	طاعت بر من چو جابلان نند	التجوار عم از خدای کہیم	کہ بفضل مہم و لطف مہم
دین جو ہم جزای خیر مان	بر رسول و بال الامجاد	نخستین سطر ہی چند بطریق تمہید و مجملہ بار فرغ	

خدا شاکت فتوای مولوی نذیر حسین حسب سورج گزہ میں ثم الدہلوی کہ ثبوت مذہب غیر مقلدین گناہ
 برمی نگارم و تصدیق معین کہ واجب آنرا اجمالاً بپایہ ثبوت میرسانم و اللہ الموفق والمعين
 یہ الاخصاص فی الذلک والذین محقق مہم و کہ مضامین فتوای مولوی نذیر حسین صفا
 کہ نہ عم قاسد و گمان کاسد خویش اثبات مذہب غیر مقلدین کرد و غیبی رکب است دلالت
 بر امیش غیر مدلل و ضعیف نیز بیان دلیل و معانی مطابقت نیست مصرعہ برین عنوان در
 بیاید کہ نسبت بہ فرقیہ مذہب غیر مقلدین در حقیقت فتوایش رسیده از ظاہر تحریرش بغیر مال
 بر شان حضرت امام اعظم علیہ الرحمہ و مقلدانش زبان طعن کشودند حال آنکہ صاحب کتاب
 نوشته کہ فرمود شافعی رحمۃ اللہ علیہ کسیکہ ارادہ کند تہجد را در فقہ فلیتظر الی کتابی حنیفہ
 کتابتہ ابن وہبان عن جریرہ و گفت صاحب مشکوٰۃ در کتاب خود اسماء الرجال کہ فرمود
 شافعی رحمۃ اللہ علیہ کسیکہ ارادہ کند ان یتبحر فی الفقہ فهو عیال کی حنیفہ و بچکان
 قال الظاہر صاحب مجمع البحار فی کتاب الرجال و در قلائد ائمہ و من معہ ما عرف رجالہ
 ذکر فی الفقہ و کسبہ فیہ احسن معرفتہ من ابی حنیفہ و قال ابن خلکان فی
 تاریخہ و عبدالحی فی مقدمۃ الہدایہ و غیرہما قال محیی بن معین القراءۃ عندی
 قرأہ شمر لا و النقیۃ فقہ ابی حنیفہ و علی ہذا درکت الناس شاہ عبد العزیز و ہوی
 در فقہ اثنا عشری فی صدر الفصل الاول من الباب الحادی عشر میفرماید فقہ اعظم
 ابن شہر آشوب حنیفہ کوفی است رحمۃ اللہ علیہ و قال فی الباب الخامس قبیل الباب السادس
 زین نقیہ ای ابن شہر ابو حنیفہ کوفی است رحمۃ اللہ علیہ و فی القاموس فی باب النساء
 ابو حنیفہ نیکہ عشرین من الفقہاء اشہرہم امام الفقہاء النعمان و در فصول شہاد

از امام غزالی که گفت **بِاللهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** که معتقد من آنست که ابوحنیفه رحمه الله در انابت
 است مصطفیست صلی الله علیه وسلم بر حقائق معانی و غوامض فقه چون فهم ما در بعضی مسائل بر غور
 سخن او زبیر بر ملازم شد بحسب فهم خود بزرگ جفا و اجتهاد خود عمل کردند و نیز از امامان و شیوخ
 امام همام ثابت است چنانچه در آخرین رساله تحریر کرده خواهد شد اندر منصفیورت حرث انبیا اوبی
 بشان و الای شان صرف کردن چه قدر ضلالتست و گمراهی **۵** چون خدا خواهد که پرده کس درون
 میانش اندر طعنه پاکان برود و ظهور مرتبت آنجناب بر اولی الالباب روشن تر از آفتاب شود بجهت و طهر
 ایشان از رفعت شان تقدس نشانش هیچ نکاهد **۵** اخقایی نور مبر عالم چه ممکن است که کوری
 بچشمه اسد خفاش طبع اوست بزور چه تم که از حضرت معنی باوصف دعوی علم و دانش جهان آ
 بی اصل سرزده همانا مردش جز نام آوری که من هم مخترع مذہبی هستم چیزی دیگر نیست **۵** اندک اندر
 دینداریت که تقلید شخصی که عبارت از تقلید معین است آنرا از عمل مردود و قبیح بر شمرده و این خیال
 نکرده که هر گاه تقلید شخصی عمل مردود شد بالضرورة عالمش هم مردود گشت علاوه بر آن تقلید معین
 بقوت اجتهاد خود از بدعات شرعی بزرگ گشته حال آنکه خودش پیش ازین در فتوای که آنرا مجموع فتاوی
 است در مصر حاکم بر کرده که پس غیر مقلدین نماز گزاردن درست نیست و تقلید امام واحد واجبست
 بر نسبت تقلید مذہب خاص فی بدربزبان آرد او مردودست گمراه و خارج است از این سنت و **عقیده**
 و نیز در معیار الحق تقلید معین را مباح گفته لکن درین فتوای جدید در اقوال سابق آورده در شان
 مجوزین تقلید شخصی که جمیع علمای حنفیه و شافعیه و غیره از اولیای کبار و متقدمین و متأخرین بودند
 و سنیان هم مردود و مبتدع مرفوع کرده است **استغفر الله من هذا القول والاعتقاد و رد و مخالفت کرده و نقل**
اتبعة على مذهبه كثير من الاولياء الكرام ممن ائصف يثبت الجاهل
في ميدان المشاهدة كما برأهين بن ادهم وشقيق البليحي ومعه وفان الكرخي و
ابي يزيد السطامي وفضيل بن عياض وداود الطائي وابي حامد بن الفاف وخلق
ابن ايوب وعبدا لله المبارك ووكيع بن الجراح واهن ابن بكر بن الوترابي وغيرهم ويزيد بن علي

میفرمایند و اما اتباع ابی حنیفه قدیمًا و حدیثًا فی الازدیاد فی جمیع البلاد سیمًا
 فی بلاد الروم و ما وراء النهر و ولایة الهند و السند و الازراهل خراسان و عراق
 مع وجود کثیرین فی بلاد العرب بالاتفاق و اظن انهم یكونون ان شئت المسلمین بل
 اکثرهم عند الهند سین بالاتفاق شعربزرگان سخن بسوی خود است و تفرد
 فلک برو خود است و فاعوذ بالله من ذلك و اعجابا که مفتی بخیر خود را از دائر اتباع مذکور
 واحد که آن از مدت دراز الصراط الدین الثمت علیهم من المؤمنین است بیرون انداخته
 در تیره پلاکت ضلالت و قناد و مریای اهل اسلام را موافق اهل هوامی خود بتاویلات فاسده و دور
 از کاموول نموده مغموم سازد که مطابق منطوق نصوص رسا اهل سنت جماعت بود تبدیل کرده
 تفرق و تشتت را در سبب و قرار داده قواعد کلیه مقرر کرده مضر خود بود آنرا یکطرف گذاشته اقتباس
 بزوی از اقوال مثل شیوه اهل هوا اختیار کرد و منطوق این حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم گردید
 من افقی بغیر علی کان اثمه علی من افتاه و من اشار علی اخیه یا امر یعلوان الرشید
 فی غیره قد خانه رواه ابوداود اعادنا الله من هذه الطریقة الشنیعة منه و کرمه
 عبارت فتوای حضرت مفتی صرحه برین دلالت میکند که ایشان منکر اجماع و قیاس اند که تصریح
 در آخر این رساله کرده خواهد شد همانا این فیض حضرت مفتی را با تابع شیخ نجدی و ابن تیمیه حاصل شد
 باشد که بزرگان دین متین را بدینگونه شعرا از بدون طعن زنی بریازید و زور و نیت تنگ میدارد
 بزیاده از راه عوام فریبی جاہلان را از راه راست هدایت بوطه پلاکت ضلالت می افکنند حال
 حسن عقیدت مولوی در ضمن جواب بشرح و بسط نگارش خواهد یافت و علی الله التوکل و بیه
 الا اعتصمتم منتم مفتی در فتوای خود مقلدین را مصداق آیه کریمه اتخذوا احبارهم و
 رهبا لهم و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله لخرکه کرده حال آنکه این آیت مخصوص است
 بشان کفار حقیق حدیث تبارک مصداق آن کفار و مشرکین باشند از راه تعصب گمراهی بشان
 مؤمنین منت میکنند از حضرت مفتی بخبر می پرسم که حضرات ایما را بعد رحمت تعالی مسائل و نیز

که در کتب فقه مندرج است از طرف خود استخراج کرده اند که جناب پیران جناب ایشان آنها گستاخها میکنند یا سواد ایشان حضرت امام اعظم رحمه الله آری حضرت امام علیه الرحمة والرضوان از طرف خود که در امی مسأله استخراج کرده اند بلکه آن امام هم از روی عاقبت اندیشی بنیابت محنت جانفشانی از قرآن احادیث معتبره بطریقه صحابه کرام رضی الله عنهم احکام دین و ارکانش را استنباط نمودند چه معلوم بود که در زمان فتنه و فساد بجز حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم مقدمه همیشه و مجال ملعون خروج خواهد کرد و هر کس بخواهد نفسانی خود بدون قوت اجتهاد از قرآن حدیث مطالب آورد دعوی اجتهاد خواهد کرد و در چاه ضلالت خواهد افتاد اگر سرشته انصاف را از دست ندهند و از جاده حق نگذرند نیکو خواهند دریافت که احسان امام هم علیه الرحمة بیا مقلدان زائد از آنست که او اشکورش ممکن بود با وصف آن نسبت امام حرفی ناملایم بر زبان آوردن عین کفران و شتم مکافات این بدبرد و جهان بیابند و این هم مانند نهان به علاوه بران فرمان برداری علماء اهل اجتهاد عین اطاعت خدا و رسول است چرا که حاملان علم نبوت و شارحان کتاب سنت هستند و قول رسول مقبول العلماء و رتبه الانبیاء و علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل برین مضمون و ال است کسیکه علم فقه را بی نمک گوید لاریت با بقدر لفظ تو همین او کافر میشود و گما هو المذکور و کتب الفتاوی رتبه امام اعظم و عظمت فقه را حضرت مفتی نیکو میدانند با وجودش اخفا کردن چندین شکل برای کل است در خبر آمد خیر القرون قرنی تو الذین یلو نهم تو الذین یلو نهم ازین حدیث هم عیا که منزلت ائمه مجتهدین علیهم الرحمة چه قدر بود اگر گویند که امام اعظم رحمه الله علیه در تابعین نبودند گویم که این مسأله اتفاق است که امام اعظم رحمه الله علیه در تابعین بودند چنانچه ملا علی قاری در شرح موطای امام محمد رحمه الله علیه تحریر کرده بهذا عبارته و قیل روى الامام مالک عن عائشة بان ابی وقاص و صحبتهوا نایبة فیکون تابعیا کابی حنیفة الا الله تابعی بلا خلاف یعنی در تابعی بودن امام مالک رحمه الله علیه خلاف است اما از تابعین بودن امام اعظم کسی کلام نسبت درین مان اخیره که علامات قربانیت یافته میشود و فقدان وجود مجتهد شده کما قال مولوی محمد حسین

فی النافع الكبير قال بن حجر نقل لصلاح عن بعض الأصوليين أنه لو وجد بعد عصر الشافعي
 مجتهد مستقل وفي ميزان لعبد الوهاب اشعراني قد نقل السيوطي أن الإجماع
 المطلق على قسمين غير منتسب كما عليه الأئمة الأربعة ومطلق منتسب كما عليه
 الأئمة الأربعة قال كويكع الإجماع المطلق غير المنتسب بعد الأئمة الأربعة إلا أن
 محمد بن جرير بن لطبري وأبو إسحاق له ذلك بانك سوادنوشت خواند دعوی اجتهاد کردن و از
 قرآن و حدیث استخراج مسائل نمودن مصداق همان خواهد شد که بعضی اهل بوأشند چه از آیه کریمه
 ذوات و کلمات حدیث که در آن مسائل و طی فی القبله الیه استنباط کردند در کلام آنی که لفظ حشر بمعنی
 استنباط کرده بدان خیال نکردند باید دانست که اجماع اتفاق آرا می محققین را گویند و اجماع
 علمای محققین برین قرار یافته که مذکور است بعد که عبارت از مذنب جنفی و شافعی مالکی حنبلی باشد حتی است
 چه تنقیح و درست میان همین مذاهب بعد شیخ محی الدین نووی در روضه الطالبین فرموده اما آنچه
 المطلق و الاختصاص بالائمه الأربعة حتى أوجبوا التقليد واحداً من هؤلاء على أمته ونقل
 إمام الحرمين الإجماع عليه چه چهار مطلق ختم شد بایمه اربعه و اجبت تقلید یکی از آنها بر امت و
 نقل کرد و امام حرین اجماع بران پس ثابت شد که مذنب جنمین که عبارت از طریقه غیر مقلدین باطل
 و بدعت شرعی داخل نیر که بدعت شرعی آنرا گویند که اصلش از کلام مجید و حدیث نبوی و باجماع
 است قیاس ثابت نشده باشد فرقه غیر مقلدین که مشهور بوابیانند میگویند که از جایکه ایمه اربعه استنباط
 مسائل کردند از انجالیعی از قرآن و حدیث ما هم مطلب آورده عمل میکنیم خاک روان ایشان باد و مصر
 نه هر که آیه سازد و کندری دانند فهم کلام مجید آسان نیست بل خیلی دشوار است شاید این معنی است
 قوله تعالى ان علينا بيانه و قوله تعالى يعلمهم الكتاب والحكمة وقوله تعالما قرطنا و الكتاب
 من شئ یعنی جمیع علوم و مسائل در قرآن موجود است اگر دعوی شماست باشد استنباط جمیع مسائل
 از قرآن کرده بپای خود رسانید و الا از قول بلا دلیل خود تائب شوید یا استنباط خود بپای خود
 بالمعترف فتند و شر باید بود و در زمین چنین حیلت کیاد می خویش و دو چشم پر از خون جگر باید بود و فهم

قرآن مجید و تفصیح مسائل ازین جهت است که در آنجا حقانی را عطا فرموده و باینکه از او غزالی را احیاء العلوم
 به خود رساند و گفتم که ای خداوند باری و آن بن باده و اینها که ازین کتاب است و در این کتاب است که
 میباید میباید درین برآیند و اینها که میباید اینها را راه را میباید و هر کس و اگر کسی را عایش میباید و در این
 دین زبان طعن میباید و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که
 چه کتابه و علمای شما که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که
 باینکه علم و دانش و معنی اینها که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که
 نفس پرست فرمود و نیز در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که
 فلو بهر قلب الیایب که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که
 مفتی خیر که حکم و از علم و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که
 که شرح مشکوٰۃ طیبی در شرح کثیر و اولاً و ثانیاً و ثالثاً که در این کتاب است که در این کتاب است که
 و نیز جلال الدین سیوطی در تواریخ خلفا باحوال معتضد بانکه یکی از خلفای عباسی است و در این کتاب است که
 قال سمعیل القاضی دخلت علی معتضد بالله قد فعلت لی کتاباً فإفید فیہ قد جمع له
 الرخص من ذلک العلماء فقلت مصنفه زید بن علی قال الخلیف قلت لا لکن من أباح
 الشکر لیس المنة ومن أباح المنة لیس الغناء ما من عالم إلا وله نزلة ومن أخذ
 من ذلک العلماء ذهب ینة فأمر بالکتاب فأحرق انتهى گفت قاضی سمعیل که من و من نیست
 خلیفه وقت معتضد بالله حاضر شد پس در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که
 مسائل مرخصه برید پس گفتم که من نفسش بدین است گفت خلیفه ای این نوست گفتم لی فإف
 هر که مباح کرد بعضی مسکرات با جزئی داشت او معتضد را و هر که مباح کرد و معتضد را در وقت که در این کتاب است که
 نیست کدامی عالم مگر بر او لغزش است هر که عمل کند بر لغزش های علماء و شکر از دین او این حکم
 خلیفه آن کتاب را بسوزند عیان است که اصل دین که از حریم شریفین برآمده و عیالی شده و از
 برکت عامی سول علیه الصلوة والسلام حریم از شرک کفر و فسق و فساد و غیره و قرآن مجید

نازل شده و حدیث شریف آنجا شائع گشته و این هر دو زبان عربی است مگر آن خامس زبان رسول مکرم بود علیه التحیه و الثناء و هویدا است که علما حرمین شریفین مطالب آن حدیث و نکات و دقائق آن چنانکه برآرد و بفهمند باشندگان هندوستان آنچنان کی توانند فهمید چرا که زبان ایشان خود عربی است و نیز آنها را فضیلت تامه بر علما دیگر شهر و امصار حاصل است بحدیثهای نبویّه انظر من اشهر است که در حرمین شریفین بجز مذاهب اربعه مذہب دیگر نیست پس بجهت این مذہب نو که مخترع آن مولوی نذیر حسین است حق باشد اعاذنا الله من ذلك و این هم مخفی نیست که هر کسیکه از شما برای او آماج بحرین شریفین می رود بطریق شیعیان از راه تقیّه اصل مذہب خود را اخفا کرده شافعی میگوید یا نه حقانذہبی را که در جای مین اخفا کردن بود آن مذہب باطل است یا نه انصاف فرمایند حسب تحریر مولوی نذیر حسین بدعتی و فاسق شدن علمای حرمین سادات کرام و ائمه مذاهب اربعه لازم آمد نعوذ بالله من هذا القول و الاعتقاد و استغفر الله من هذا التعصب ظاهر است که علما حرمین شریفین قائل تقلید شخص هستند و بر این قائم اند که در آنجا تقلید شخصی باشد بالغیر و تقلید بالتعمین بخارج بود پس حضرت شما در آنجا مذهب خود را مکتب کنید

لمؤلفه و این فرقه و ابیان
باعث فساد جمول و ظلم
سینه شان با دل مکر و غیور
این مذهب است که چون شیعیان
این چه طریق و چه بون است
وای برین قوم تقیه کنان
بر سر این فرقه که گشته با

بسته با فساد و شرعیت بیانی
مفسدین منکر اهل علوم
گذره ترا ز لیفه بجزای حیض
فرقه آن میکنند اخفای آن
نی زبان بلکه زیر لب است
تیریش لیفه حیض نانی
انعل قلم سووده و پشته باد

این چه گروهی روانفصل
مدعی دین و مفتن همه
رسم بدین همه پاک خمی
یعنی بکله چو بی حج روند
این چه گروهی شیاطین
خامه ازین فرقه لاندین
در حقیقت این فرقه غیر مقلدین بدتر از خارجی و مقلدین

بدگر و بد عمل و بد مال
مفتری و فاسق و ملعون همه
فتنه بدین کرده با چارو
شافعی مذہب تقیه شوند
بدول و بد مذہب بد اعتقاد
چند زندقه بنوک بان

هستند چرا که در کتاب اعتصام السنه حضرت عمر رضی الله عنه را بتدع و ضال قرار داده و این کتاب و فرقه غیر مقلدین بسیار معتد است معاذ الله من هذا القول و الاعتقاد حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه در صفتی یکصد و نود و چهار غنیه الطالبین تحریر فرمایند قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَنِي وَاخْتَارَنِي اصْحَابِي فَجَعَلَهُمْ اَنْصَارِي وَاَصْحَابِي وَاَنَّهُ سَيَجِيءُ فِي آخِرِ
 الزَّمَانِ قَوْمٌ يَنْتَصُونَهُمْ اَفْلَا تَأْكُلُوهُمْ اَفْلَا تَشَارِبُوهُمْ اَفْلَا تَنَاقِحُوهُمْ اَفْلَا
 تَصَلُّوْا مَعَهُمْ اَفْلَا تَصَلُّوْا عَلَيْهِمْ حَلَّتْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَةُ اَنْتَهَى فَمَرَّ بِرَسُولِ خَدَا صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 كَهَ اخْتِيَارِكُمْ خَدَامًا وَاخْتِيَارِكُمْ دَهْرًا مِنْ اصْحَابِ اَبِي سُرَيْجٍ وَاَنْتُمْ رَايْتُمْ دَارَكُمْ زُوْدًا بِشَدِّكُمْ وَاَنْتُمْ
 اَخْرَجْتُمْ مَنْ كُنْتُمْ تَقْتُلُوْنَ بِاصْحَابِ مَنْ كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ اَكْتُمُوْا نَخْوَةً وَاَنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ نَخْوَةً
 وَنَهَ مَا زَكَّرْتُمْ بِمَعْرَاةِ شَانِ نَخْوَانِيْدِنَا زَجَاةُ اَيْشَانِ رَكْمُورٍ لَعْنَتِ اَنْدُومَجْنِيْنِ وَاَسُوْرٍ بَاقِيَةَ شَانِ
 مَنُوْعِ سِتِّ اَكْتُمُوْنَ قَبْلَ اَنْ تَكُوْمَ بِرَدِّ اَقْوَالِ مَفْتِي خُسْرٍ اَللَّيْنِ وَاَلْآخِرَةَ وَاَيْمُ بَرْنِي اَحْوَالِ مَذْهَبِي وَاَبِي رَا
 بِرِ مِيْكَرْمِ تَابِرِ عَوَامٍ وَاَخْوَانِ مَعْلُوْمٍ كَرْدِ اَبْنِ تَيْمِيَّةٍ فَهُوَ كَبِيْرٌ اَلْوَهَابِيَّةِ وَمَا هُوَ شَيْخٌ اَلْاِسْلَامِ
 بَلْ هُوَ شَيْخٌ اَلْيَدِ عَتِيَّةٍ وَاَلْاَتَامِ وَهُوَ اَوَّلُ مَنْ تَكَلَّمَ بِجُمْلَةٍ عَقَائِدِ هُوَ اَلْفَاسِدَةُ وَفِي اَلْحَقِيْقَةِ
 هُوَ اَلْمُحَدِّثُ لِهَذِهِ اَلْفِرْقَةِ الضَّالَّةِ تَوَخَّلَتْ تَذَكُّرُهُ وَاَعْقَابُهُ اَلْبَيْنُ النَّاسِ اِلَى سَنَةِ
 سَبْعِ مِائَةٍ وَسِتِّ وَاَرْبَعِيْنَ مِنْ مِيْلَادِ خَيْرِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالثَّانِي اُظْهَرَ فِي ذَلِكَ
 السَّنَةِ فِي عَهْدِ السُّلْطَانِ مُحَمَّدِ خَانِ الْاَوَّلِ بِبِلَادِ الْعَرَبِ رَجُلٌ يُدْعَى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ
 مِنَ الْيَمَنِ وَاظْهَرَ اَلْعَقَائِدَ اَلْفَاسِدَةَ الَّتِي كَانَتْ قَدْ مَاتَتْ وَاَنْدَرَتْ بِسَبَبِ مَوْتِ بَنِي تَيْمِيَّةِ
 مُقْبِلًا مَغْلُوْلًا فِي بِلَادِ الْاِسْلَامِ وَاَسْتَحْدَثَ شَرْعًا جَدِيْدًا وَاَبْتَدَعَ شَيْعَةً مُخَالِفَةً عَنِ
 مَذْهَبِ السُّنَّةِ وَكَانَ يَطُوفُ فِي الْبِلَادِ مِنَ الْفَرَاتِ اِلَى اَمْكِنَةِ وَاَلشَّامِ وَاَلْبَغْدَادِ وَاَلْبَصْرَةِ
 وَاَمِنْ هُنَاكَ رَجَعَ اِلَى بِلَادِ الْعَرَبِ وَاَسْتَعَانَ اَلْاَمِيْرَ بْنَ مَسْعُوْدٍ الَّذِي
 كَانَ دَخَلَ فِي هَذِهِ الشَّيْعَةِ بِجَذْبِ اَلْيَهُودِ مِنْ اَهْلِ الْبِلَادِ وَاَسْتَوَا الْوَهَّابِيَّةَ
 بِاسْمِ كَبِيْرِهِمْ مُحَمَّدِ عَبْدِ الْوَهَّابِ وَكَانَ ابْنُ مَسْعُوْدٍ كَبِيْرًا اَلْوَهَّابِيَّةَ مُلْجِدًا اَلْمَسْئُوْلَ
 لِهٖ نَفْسُهُ فَكَانَ يَغْلِقُ اَلْحَجَّاجَ وَيُرْجِعُ الْعِبَادَ وَيَقْلَعُ اَلْطَّرِيقَ فَوَجَّهَهُ الْعَسَاكِرُ السُّلْطَانِيَّةُ
 فِي عَهْدِ السُّلْطَانِ مُحَمَّدِ خَانِ الثَّانِي اِلَى مُحَمَّدِ عَلِيِّ بَاشَا وَاِلَى مِصْرَ بِقَلْعِ وَتَمَّعَ فَمَعَهُمْ جُمْلَةٌ
 وَقَتْلَهُمُ اَسَدٌ قَتْلَهُ فُقَيْضُ بْنُ مَسْعُوْدٍ وَاَرْسَلَهُ اِلَى اَلْاَسْتَاةِ السُّلْطَانِيَّةِ فَاسْرَ

السَّائِلُ أَنْ يَقْطَعَ عُنُقَهُ لِيَكُونَ عَابِرَةً لِمَنْ يَنْظُرُ فِيهِ وَمِنْ ذَوَاتِ الرِّسَالِ أَنْ تَقْتَبِحَ بِحُجَّتِهِمْ شَيْئًا
 ثُمَّ تَقْرَأُ فِي الْبِلَادِ وَتُسَمَّى بِأَهْلِهَا حَيْثُ لَا يَلْبَسُ لَهَا قَبُولُهُ بَلْ هُوَ مَسْئَلٌ
 الْمَسْئَلَةُ وَالضَّلَالَةُ وَقَدْ أَخْبَرَ بِهَذَا الْفِرْقَةَ الْعَالِمُ الْوَالِدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 بِمَنْزِلَةِ مَنْ يَكُونُ قَوْمٌ مُخْفَرُونَ صَلَاتُكُمْ مَعَ صَلَاتِنَا وَمَعَكُمْ مَعَنَا وَمَعَنَا لَكُمْ
 مَعَ أَهْلِ الْبَيْتِ إِلَى أَخِي أَحَدٍ مِنْكُمْ فَكَلَّمَ الْإِمَامَ سَائِلٌ فِي الْمَوْطَأِ هَذَا نَبِيًّا سَيَّرَ كَتَبَتْ بِهَذَا
 هَلْ فِي الْفِرْقَةِ قَوْمٌ الضَّلَالَةُ هَذَا هُوَ اللَّهُ تَعَالَى الْإِسْلَامُ الَّذِي نَأْتِيهِمْ مِنْ سِرِّهِمْ أَنْ تَشَابَهَتْ
 إِيَّاهُمْ وَأَجَازِيهِمْ أَرْبَعَةٌ كَرِهْتُ بِرَيْبِكُمْ وَمَا كَرِهْتُ إِلَّا بِاللَّهِ وَهُوَ حَسْبِي وَغَيْرُ الْوَكِيلِ وَالْوَكِيلُ
 بِإِيَّايَ مَا سَأَلَ عَمَّا يَرْبُوهُ بِإِيَّايَ فَكَيْفَ يَكُونُ بِإِيَّايَ شَاهِدًا مَعَهُمْ بِلَانِ بِإِيَّايَ مَعْنَى سَجْدَةٍ وَتَأْتِي
 وَتَجِيءُ دَلِيلٌ بِكَرْوَانِ تَمِيحٌ وَبِاطِلٍ سَائِرُونَ بِرَوَاقِعِ شَرِيعَتِ غَرَابِطٍ نَسَبَتْ كَيْفَ
 مَا حَمَدَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَجُوبٌ تَقْيِيدًا فَاسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ رَاحَتْ كَرَفَتْ
 كَوَانِ آيَةُ كَرِيمَةٍ بِجَوَابِ مُشْرِكِينَ فِي مَجْلِ نِجَاحِ نَزْلِ شَيْءٍ بِرُكْنِ نَزْوِ عِلْمَائِهِ مُتَقِيمِينَ عَجَبَتْ بِرَأْسِ عُمُومِ لَفْظِ
 نَسَبَتْ خُصُوصٌ مَوْجُودٌ كَمَا لَا يَجْنِي عَلَى مَنْ لَمْ يَأْتِ بِشَيْءٍ فِي الْعَالَمِ شَاهِدًا عَزِيزًا وَتَفْسِيرًا عَزِيزًا
 مِ نُوَيْسِنْدَ كَمَا طَاعَتْ مَجْتَهِدِينَ شَرِيعَتِ مَشَاحِجِ طَرِيقَتِ كَمَا خَدَّافُضَّتْ وَآيَةُ كَرِيمَةٍ فَاسْأَلُوا أَهْلَ
 الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِرَبِّكُمْ وَرَأْسُ دُرَّةٍ كَمَا عِبَارَتُهُ إِذْ أَجْمَلَهُ مَجْتَهِدِينَ شَرِيعَتِ شَيْخِ
 طَرِيقَتِ كَمَا حَكَمَ الْإِسْلَامَ بِطَرِيقِ وَاجِبِ مَجْتَهِدِينَ الْإِتِّبَاعِ سَتَبَرُ عَوَامِ أُمَّتِ زِيَارَتِ كَمَا نَمَّ اسْمُ شَرِيعَتِ وَوَقَائِقِ
 طَرِيقَتِ الْإِسْلَامِ رَأْسُ سِتْرَتِ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَوَرَعًا تَنْزِيلِ تَحْتِ آيَةِ
 مَرْقُوسَةٍ قَالَ ابْنُ زَيْدٍ أَرَادَ بِالذِّكْرِ الْقُرْآنَ أَيْ فَاسْأَلُوا الْمُؤْمِنِينَ الْعَالَمِينَ مِنْ أَهْلِ
 الْقُرْآنِ وَوَرَعًا تَفْسِيرُ رُوحِ الْبَيَانِ تَحْتِ آيَةِ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ رُويَ أَنَّ قَبْلَ
 لِلْإِمَامِ الْغَزَالِيِّ بِمَا حَصَلَ لَكُمْ الْإِحْاطَةُ بِالْأَصُولِ وَالْفُرُوعِ فَتَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَأَشَارَ
 إِلَى أَنَّ السُّؤَالَ مِنْ أَسْبَابِ الْعُرْوَةِ وَالطَّرِيقَةِ بَيْنَ جِهَةِ عِلْمَائِهِ مَا رَحِمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى آيَةً مَذْكُورَةً رَأْسًا
 وَجُوبًا بِعَجَبَتْ كَرَوَانِيَهُ كَمَا مِنْ سُلْطَانِ كُلِّ مَسْأَلٍ فِيهِ كَمَا خَدَّانِ قُرْآنِ شَرِيفِ حَدِيثِ نَبِيِّ

صلی الله علیه وسلم معلوم نباشد پس آن مسائل از واقفین شریعت و قرآن شریف و حدیث نبوی
 نمایند چون بران وجوب تقلید آیه مذکوره گردید پس در هر زمانه بحکم آیه مذکوره مقلدین را مسائل
 اجتهادیه غیر معلومه بطرف مجتهدین آن زمانه رجوع کردند و از آنها دریافتند اتباع کردن واجب شد
 اجماع علمای محققین برین قرار پذیرفته که عوام مؤمنین تقلید کنند مجتهدانی را که مسائل منقح
 کرده تدوین ابواب فصول و ترتیب فرسوع و اصول داده اند الا اجماع صحیح اتفاق المجتهدین
 مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي عَصْرِ عَلِيٍّ أَمْرٍ شَرْعِيٍّ وَهَذَا الْإِجْمَاعُ حُجَّةٌ قَطْعًا عِنْدَ الْجَمِيعِ وَكَأَنَّ
 يُعِيدُ بَشْرًا مَائًا مِنَ الْخَوَارِجِ أَمْ هَذَا فِي مُسْئَلِ الثُّبُوتِ حِينَ انْزَلَتْ مَجْتَهِدِينَ مَعَهُمْ
 پیش مجتهدین مطلقین مذاجبت و منع این توهم دیگر محققین علماء بحای مجتهدین لفظ اهل حل
 عقدا اختیار کردند کما قال العلامة ابن السمان غایب فی نهایة الأصول الا اجماع اتفاق اهل الحل
 وَالْعَقْدِ مِنَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي عَصْرِ عَلِيٍّ وَأَوَّلِهِ فَاتِّفَاقٌ بَيْنَ الْأَقْوَالِ
 وَالْأَفْعَالِ وَالسُّكُوتِ وَالتَّقْرِيرِ بَيْنَ إِجْمَاعِ مَبْنِي سِتِّهِ كَمَا فِي زَمَانِ بَعْدِ تَقْلِيدِ أُمَّةِ أَرْبَعِهِ
 تقلید دیگری جائز نیست ظاهرست که ضبط مسائل و تفصیلات و تخصیص عمومیات غیره
 که از ضروریات تقلیدست مجتهدین دیگر یافته نمیشود و در علم اصول فقه مسطورست که الواجب تأیید
 ثَبَتَ يَدْلِيلٍ فِيهِ شُبُهَةٌ وَحُكْمُهُ كَحُكْمِ الْفَرْضِ عَمَلًا يَعْنِي وَاجِبًا نَسْتَكْرَاهُ ثَابِتٌ شَدِيدٌ لَيْلٍ
 که در آن شبهتیست و حکم آن مثل حکم فرضست پس واجب تقلید ائمه اربعه بر عوام الناس مقتضاست
 آیه کریمیه باجماع اهل سنت و جماعت کما قال ابن الهمام انعقد الاجماع على عدم العمل
 بِالْمَذَاهِبِ الْمُخَالَفَةِ لِلْأَيَّةِ الْأَرْبَعَةِ هَكَذَا فِي التَّحْرِيرِ كَقَوْلِ ابْنِ هَامٍ مَنْعَقِدُ شَدَائِعِ رِجَالِ بَرَعَةٍ
 عمل بر مذاهب مخالفه ائمه اربعه و فی الظلمة و اوی قال بعض المفسرين فعليكم يا معشر المسلمين
 بِاتِّبَاعِ الْفِرْقَةِ النَّاجِيَةِ الْمُسَمَّاةِ بِأَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَعَالَى وَرَسُولُهُ
 فِي مَوَاقِفِهِمْ وَخَلَّ لَانَهُ وَسَخَطَهُ وَمَقْتَهُ فِي مَخَالَفَتِهِمْ وَهَذِهِ الطَّائِفَةُ النَّاجِيَةُ
 قَدْ جُمِعَتْ الْيَوْمَ فِي الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ الْخَفِيَّةِ وَالْمَالِكِيَّةِ وَالشَّافِعِيَّةِ وَ

وَأَحْسَبُكَ يَوْمَئِذٍ مِنَ الْمُدَاهِبِينَ وَمَنْ كَانَ خَارِجًا مِنْ هَذِهِ الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ فِي ذَلِكَ الْوَعْدِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ لَيْدَعَةٍ وَالنَّانِ خَلَاصُهُ تَرْبِيَةُ أَشْرَئِيَّتِ لَأَنْزِمَ كَيْدَ بِيَادِي كَرُوهُ مُؤْمِنِينَ بِرِيٍّ فِي فَرْقَةٍ نَاجِيَةٍ كَمَا نَامَزَ دُكْرَهُ شَدِيدًا بِرِئَاسَتِ بَهَائِمَتِ بِرِئَاسَتِ مَحْقِقِ مَذْخَرٍ وَتَوْفِيقِشِ دَرِ مَوَافَقَتِ أُنْهَاسَتِ وَغَضَبِ خِيَالِ دَرِ مَخَالَفَتِ أُنْهَاسَتِ مِنْ طَائِفَةِ نَاجِيَةٍ مُتَجَمِّعٍ شَدِيدٍ وَرِئَاسَتِ بَعْدَ أَنْ جَنَفِي وَبِالْكَوْنِ وَشَافِعِي وَجَبَلِي وَهَرَكَةُ خَارِجِ سِتِّ زَيْنِ نَدَابِ بَعْدَ دَرِ زَمَانِ بَسِ أَنْ كَسَرَ مِنْ أَهْلِ بَدْعَتِ سِتِّ وَنَارٍ وَقَالَ شَاهِدِي رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ تَقْدِيرًا جَدِيدًا لَعَلَّكَ فِي الْأَخْذِ بِهَذِهِ الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ مَصْلَحَةٌ عَظِيمَةٌ الْخَيْرِ قَوْلُهُ لَيْسَ مَذْهَبٌ فِي هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ الْمَتَأَخَّرَةِ هَذِهِ الصِّفَةِ إِلَّا هَذِهِ الْمَذَاهِبُ الْأَرْبَعَةُ وَقَالَ الْمُنَاوِيُّ فِي تَرْجُمَةِ الْجَمَاعَةِ الصَّغِيرَةِ وَلَا يَجُوزُ الْيَوْمَ تَقْلِيدُ غَيْرِ الْأَيْتَةِ الْأَرْبَعَةِ فِي الْقَضَاءِ وَالْإِفْتَاءِ بِرِئَاسَتِ بَرِينِ نَدَابِ بَعْدَ زُرُوعِي قَضَائِي وَفَتَوِي وَتَفْسِيرِي بِرِئَاسَتِي مَدْرُوقَةً وَقَدْ وَقَعَ الْإِجْمَاعُ عَلَى أَنَّ الْإِجْمَاعَ إِنَّمَا يَجُوزُ لِلْأَرْبَعَةِ فَلَا يَجُوزُ الْإِجْمَاعُ لِسُنِّ حَدِيثٍ مُخْتَلَفٍ لِمَا خَالَفَ الْهَرَجُ قَالَ فِي مَسْئَلَةِ الثُّبُوتِ غَيْرَ الْمُجْتَمِعِ الْمُطْلَقِ وَلَا عَالِمًا يَلْزَمُهُ التَّقْلِيدُ فِيمَا لَا يَتَدَرَّرُ عَلَيْهِ مِنَ الْأَجْتِهَادِيَّاتِ عَلَى الْحَرْجِيِّ وَمُطْلَقًا عَلَى نَفْسِهِ هَكَذَا فِي تَرْجُمَةِ لِيَحْيَى الْعُلُومِ فِي التَّفْسِيرِ الْمُنْظَرِ فِي تَحْتِ آيَةِ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنَّ أَهْلَ السُّنَّةِ وَالْإِجْمَاعِ قَدْ فَتَرَقَ بَعْدَ الْقُرُونِ الثَّلَاثَةِ أَوْ الْأَرْبَعَةِ عَلَى أَرْبَعَةِ مَذَاهِبٍ وَكُلُّهَا فِي مَفْرُوعِ الْمَسَائِلِ سِوَى هَذِهِ الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ فَقَدْ لَعَقَدَ الْإِجْمَاعُ الْمَرْكَبَ عَلَى بَطْلَانِ قَوْلِي بِخَالَفِ كُلَّهُمْ وَوَرَسَانِي مَذْكَورِ سِتِّ وَالْقِيَمَةُ عِنْدَنَا أَنَّ الْإِجْمَاعَ عَلَى كُلِّ عَصْرٍ مِنْ أَهْلِ الْأُمَّةِ وَالْإِجْتِهَادِ مُجْتَمِعٌ وَلَا غَيْرُهُ لِقَوْلِهِ الْعُلَمَاءُ وَكَذَلِكَ تَهْوِي فِي الْأَشْبَاهِ وَالنِّظَائِرِ مَنْ خَالَفَ الْأَيْتَةَ الْأَرْبَعَةَ فَقَدْ خَالَفَ الْإِجْمَاعَ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالَةِ عِيَانًا وَبَشَرًا سِتِّ كَمَا أَنَّ طَائِفَةَ أُمَّتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَشْرُقُ تَاغْرِبُ بَيْنَ ذَلِكَ سِتِّ بَعْدَ قُرْبَانِيَّةٍ وَتَارِ حَدِيثٍ صَحِيحٍ مَذْكَورٍ ثَابِتٍ شَدِيدٍ رَاهِبِ سِتِّ بِرِئَاسَتِ بَرِينِ سِتِّ كَمَا يَكُونُ زَيْنِ رَاهِبِ سِتِّ مَخَالَفِ شَدِيدٍ وَرِئَاسَتِ بَعْدَ أَنْ كَسَرَ مِنْ أَهْلِ بَدْعَتِ سِتِّ وَنَارٍ وَقَالَ شَاهِدِي

لقوله تعالى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا
 پس ثابت شد مدعی ما با اول مرومه بالا که وجوب تقلید و اتباع مجتهدین اربعه بود و در تفسیر کبیر تحت
 آیه و کذالک جعلناکون امة وسطا لیکونوا شهداء الآية آمده اختصار جمهور الاصحاح و جمهور
 المعزلة لهذه الآية علی ان اجماع الامة حجة فقالوا اخبر الله تعالى عن عدالة هذه
 الامة و عن خیریتهم فلما اذموا علی شیء من المحظورات كما اقتصوا باخیرتیه و
 اذا ثبت أنهم لا یقیدون علی شیء من المحظورات و يجب ان یتکون قولهم حجة الی آخر
 قوله فلعینا ان المراد به اهل کل عصر و يجوز تسمية اهل العصر الواحد بالامة فان الامة
 اسم للجماعة التي تو جهة واحدة ولا شك ان اهل کل عصر كذلك ولانه تعالى قال
 امة وسطا فعذر عنهم بلفظ الشکرة ولا شك ان هذا یتناول اهل کل عصر الی آخر
 قوله ولا معنی لقولنا الاجماع حجة الا هذا ثبت ان الآية تدل علی ان الاجماع حجة
 آری اتباع ائمه اربعه بعینه اتباع کتاب سنت است چه غیر مجتهد را کدامی طریق اتباع شرع و حکام
 اجتماعیه بدون تقلید مجتهدین نیست خصوصاً اندرین زمان بجز مذاهب اربعه باقی نمانده
 لهذا مسلمانان غیر مجتهد را لازم است که ازین مذاهب تبعه اتباع مذاهب حد کنند و اگر تارک اتباع
 شوند تارک فرض خواهند شد بدین دلیل گو حق سبحانه تعالی حکم تقلید حنفی و شافعی بالذات نفرموده
 قال هرگاه امر فرمود حق جل جلاله باطاعت خود و فرمان برداری رسول خود صلی الله علیه و سلم
 بفحوا و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و وقت لا علی یعنی نبودن ملکه اجتهاد و مبتغای آن
 فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و مسائل اجتماعیه امر کرده و تقلید مجتهدین را و این سخن
 باین ثبوت رسیده که برین اجماع علمای محققین شده که امر پس باقی نماند طریق اتباع امر الی غیر
 غیر مجتهد بجز تقلید ائمه اربعه این معنی بآنکه تا مل هو یلزمی شود که تقلید ائمه را که بطریق تعیین جماعت
 مسلمین عرب و عجم اختیار کردند و گذاشت آن گرامی ضلالت حضرت است قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ید الله علی الجماعة من شد شد فی النار و نیز در طوای امام محمد آمده ما راه المؤمنین

حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ ظَاهِرٌ هُوَ أَكْرَبُكُمْ عَوَامِ النَّاسِ بِمَا وَقَّعَ ضَرُورَتَ بِاتِّقَالِهِمْ عَلَى
 التَّعْيِينِ كَرْدَهُ شُودِ وَرَضِيحِ احْكَامِ شَرْعِ فَتَوْرَتَامَهُ رَاهِ خَوَابِدِ يَافِتِ عِلَاوَهُ بَرِينِ اِجْمَاعِ اَهْلِ سُنْتِ وَجَمَاعَتِ
 بَرِينِ قَرَارِ يَافِتِهِ كَهْرِ عَمَلِيكِهِ مَخَالَفَتِ اِيْمَةِ اَرْبَعِهِ بُوْدِ مَرُودِ دَسْتِ هَرِكِهِ عَمَلِ كَنْدِ بَرِ بَعْضِ مَسْأَلِ حَنْفِيَّةِ وَبَعْضِ
 مَسْأَلِ شَافِعِيَّةِ مِثْلًا اَنْدَرِ نِيصُوْرَتِ مَجْمُوْعِ اَحْوَالِ وَاَعْمَالِ اَشْخَفِ بِالضَّرُوْرِ چِيَانِ بُوْدِ كِهْ اَزْ مَذَاهِبِ اَرْبَعِهِ بَرِ كِهْ
 مُنْطَبِقِ خَوَابِدِ شَرْعِ مَقْرَرُهُ اَوْ مَخَالَفِ اَبْتِدَاءِ اَهْلِ سُنْتِ وَجَمَاعَتِ اِيْسِ اَوْ هَمِ مَخَالَفِ شَرْعِ بِطَرِيقِ
 خُوْدِ اَزْ اِيْمَةِ اَرْبَعِهِ وَاِخْتِيَارِ كَرْدِ غَيْرِ بَرِينِ مُؤْمِنِيْنِ اَوْ تَرْكِ كَرْدِ اِتِّبَاعِ سُوْاِ وَاَعْظَمِ اَبْتِضَائِ حَدِيْثِ حَسَنِ اَوْ
 السَّوَادِ الْاَعْظَمِ مَنْ شَدَّ شُدَّ فِي النَّاسِ كِهْ اِتِّبَاعِ اَنْهَاهِ وَاجِبِ عَالَا وَاَكْرَمِ كِهْ عِبَارَتِ كِتَابِ
 مَعْتَبَرِهِ اَبْتِهَاتِ تَقْلِيْدِ اِيْمَامِ وَاَحَدِ اَرْفَعِ تَوْهَمِ عَوَامِ كَرْدِ وَقَالَ الْمَلَا عَلِيُّ الْقَارِي بِالْقَارِي بَلْ لَيْسَ بِحَقِّ اَنْ
 يُعَيَّنَ مَذْهَبًا مِنْ هَذِهِ الْمَذَاهِبِ اِمَّا مَذْهَبُ الشَّافِعِيِّ فِي جَمِيْعِ الْوَقَائِعِ وَالْفُرُوعِ وَاِمَّا
 مَذْهَبُ مَالِكٍ وَاِمَّا مَذْهَبُ اَبِي حَنِيفَةَ وَغَيْرِهِمْ وَلَيْسَ لَهُ اَنْ يَنْتَجِلَ مِنْ مَذْهَبِ الشَّافِعِيِّ
 فِي الْبَعْضِ مَا يَهْوَاهُ وَمِنْ مَذْهَبِ غَيْرِهِ فِي الْبَاقِي مَا يَرْضَاهُ لِاَنَّ الْوَجُوْرَ نَا ذَلِكِ لَا دِي
 اِلَى اَلْحَبِيْطِ وَاَخْرُجُ عَنِ الصُّبُوْحِ حَاصِلُهُ اِيْرْجِعُ اِلَى نَهْيِ التَّكْلِيفِ لِاَنَّ مَذْهَبَ الشَّافِعِيِّ
 اِذَا اِنْتَضَى بِمَحْرُومِ شَيْءٍ وَمَذْهَبُ غَيْرِهِ اِبْتِهَاعَهُ ذَلِكِ الشَّيْءِ بِعَيْنِهِ اَوْ عَلَى الْعَكْسِ فَهُوَ
 اِنْ سَاءَ مَالٌ اِلَى الْحَلَالِ وَاِنْ سَاءَ مَالٌ اِلَى الْحَرَامِ فَلَا يَحْتَقِقُ اِحْتِلَالٌ وَاَحْرَمَةٌ وَذَلِكِ بَاطِلٌ
 بِالْاِجْمَاعِ لِاَنَّ حِفْظَ الدِّيْنِ وَاجِبٌ وَذَلِكِ مَا يَحْتَصِلُ اِلَا بِهٖ فَيَكُوْنُ وَاجِبًا لِاَنَّ مَقْدَمَةَ
 الْوَاجِبِ وَاجِبٌ بِالْاِجْمَاعِ فَتَبَيَّنَ اَنَّ تَقْلِيْدَ اِمْدَانِ هِيَ الْوَاحِدِ وَاجِبٌ لِاَنَّ حِفْظَ الدِّيْنِ
 وَاجِبٌ وَذَلِكِ مَا يَحْتَصِلُ اِلَا بِهٖ فَيَكُوْنُ وَاجِبًا لِاَنَّ مَقْدَمَةَ الْوَاجِبِ وَاجِبٌ وَاجِبٌ خَلَاصُهُ مُضْمُوْرٌ
 اَيْسَتْ كِهْ فَرَمُوْدِ مَلَا عَلِيِّ قَارِي رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ كِهْ وَاجِبِ تَعْيِيْنِ مَذْهَبِيْ اَزْ مَذَاهِبِ اَرْبَعِهِ بَعْضِيْ بَكِيْرِيْ
 مَذْهَبِ شَافِعِيْ رَا وِرْ جَمِيْعِ مَسْأَلِ اِيْحَنْفِيْ رَا عَلِيْ هَذَا الْقِيَاسِ وَرِسْتِ نَيْسَتْ كِهْ اِيْ اَخْتِيَارِ كَنْدِ اَزْ مَذْهَبِ
 شَافِعِيْ بَعْضِ مَسْأَلِ مُوَافِقِ خَوَابِدِ شَرْعِ خُوْدِ وَاَزْ مَذْهَبِ غَيْرِ مَسْأَلِ دِيْگَرِ اِحْتِسَابِ چِهْ اِكْرَامِ اَزْ مَذْهَبِ
 اِيْنِ رَا بِالضَّرُوْرِ خَوَابِدِ رَا نِيْدِ بِطَرَفِ نَهْيِ تَكْلِيفِ چِرَا كِهْ مِثْلًا مَذْهَبِ شَافِعِيْ مَقْتَضِيْ شَرْعِ حَرْمَتِ شَيْءِ رَا وِنْدِ

باعتش را و علی العکس پس آن شخص اگر خواهد بموجب خواشش گاهی حلال قرار دهد آن شی را و گاه
 حرام پس مستحق شد طاعت و حرمت این باطل است باجماع چرا که حفظ دین واجبست و آن حاصل
 نمیشود مگر بتعین مذہب حد پس خواهد شد تعین مذہب حد واجب چه مقدور واجب واجبست
 باجماع پس ثابت شد که تقلید مذہب حد واجبست چرا که حفظ دین واجبست و آن حاصل نمیشود
 مگر بتعین مذہب حد پس خواهد شد واجب لآن مَقْدَمَةُ الْوَاجِبِ الْوَاجِبُ صَاحِبُ بَعْضِ الرُّسُلِ
 وَ رِیَالُهُ زَمِيحَةٌ وَ رِبَّانٌ صَخَائِرٌ وَ كِبَارٌ سِيفٌ مَا يَدْفَعُ الْوَأْهِي بَعْدَ الْكُفْرِ الزِّنَاءُ وَاللِّوَاطَةُ وَ تَمْرٌ
 الْحَمْرُ وَ اِنْ تَلَّ وَ لَوْ سِکْرًا وَ اِحْضُرْ مَعَ اَهْلِ الْمَيْسِقِ وَ مَخَالَفَةُ الْمُقَلِّدِ حُكْمٌ مُقَدَّرٌ وَ قَالَ
 الْقَهْطَانِيُّ فِي النِّعَايَةِ شَرْحٌ مُخْتَصَرٌ الْوَقَايَةُ كَهَذَا حَفِيهِ اخْتِيَارُ اِمَامٍ وَ اِحْضُرْ مَعَ اَهْلِ الْمَيْسِقِ
 سَبَاحَاتِ مَذْهَبٍ اخْتِيَارُ كُنُوزِ اَوْ فِاسِقٍ كَامِلٌ سَتٌ بِكَذَا عِبَارَتِهِ اَعْلَمُ مَنْ جَعَلَ حَقَّ مُتَعَدِّلاً
 كَالْمُعْتَدِلِ اَثْبَتَ لِلْعَامِيِّ الْاِخْتِيَارَ مِنْ كُلِّ مَذْهَبٍ مَا يَهْوَاؤُهُ وَ مَنْ جَعَلَ وَاحِدًا الْعُلَمَاءَ اِنَّمَا
 اَلْزَمَ لِلْعَامِيِّ اِمَامًا وَ اِحْدًا كَمَا فِي الْكَشْفِ فَلَوْ اَخَذَ مِنْ كُلِّ مَذْهَبٍ مَبَاحَةً صَارَ قَاسِمًا
 تَامًا كَمَا فِي شَرْحِ الْمُطَهَّرِ وَ قَالَ الشَّيْخُ اَحْمَدُ فِي التَّفْسِيرِ لِاَحْمَدِ فِي تَحْتِ اَيَّةٍ فَهَمَّ بِهَا
 سَلِمْتُ اِذَا التَّزَمَ اَحَدُ مَذْهَبًا وَ جَبَّ عَلَيْهِ اَنْ يَدُومَ عَلٰى مَذْهَبٍ اَلْزَمَ وَ لَا يَنْقَلُ
 عَنْهُ اَلْحَمْدُ لِيَعْنِي هِرْكَاهُ التَّزَمُ كَرْتَمُ مَذْهَبٍ اَوْ اِجْتِبَاءُ بَرُو كَهْمِشَهْ بَانْدِ بَرَانِ مَذْهَبٍ كَهَلَا اَلْزَمُ
 كَرْتَمُ وَ تَقَلُّبُ كُنْدَازَانِ بَطْرَفِ بِي كَرِي وَ قَالَ فِي الْقِنْيَةِ لَيْسَ لِلْعَامِيِّ اَنْ يَتَّخِذَ مِنْ مَذْهَبٍ
 اِلٰى مَذْهَبٍ يَسْتَوِي فِيهِ اُحْتَفِىُّ وَ الشَّافِعِيُّ كَفَتْ رِقْنِيَهْ كَهْ بَارِزْنِيَسْتِ بَرَا عَامِي كَهْ تَقَلُّبُ
 كُنْدَازَانِ مَذْهَبِي بَطْرَفِ بِي كَرِي بَرَابَرِ سَتِ دَرِيْنِ حَنْفِي وَ شَافِعِي وَ دَرْمِيْزَانِ خَضْرِي عَبْدِ الْوَهَّابِ شَعْرَانِي
 كَفَتْ نَقْدُ مَذْهَبِ الْعُلَمَاءِ اِيَّاكَ التَّقْلِيْدَ وَ اِجْتِبَاءَ عَلٰى ضَعِيْفٍ وَ قَاصِرِ النَّظْرِ وَ قَالَ فِي
 خِرَانَةِ الرِّوَايَاتِ عَنْ دُسْتُوْرِ السَّالِكِيْنَ لَوْ كَانَ الْمُقَلِّدُ غَيْرَ الْمُجْتَمِعِ لَمَّا كَانَ اَلْزَمُ
 يَعْزُبُ قَوَاعِدُ الْاَصُوْلِ وَ مَعَانِي النُّصُوْصِ وَ الْاَخْبَارِ لَا يَجُوْزُ اَنْ يَجْمَلَ اِلَّا عَلٰى رِوَايَةِ
 مَذْهَبِهِ وَ تَنَاوِي اِمَامِهِ اَعْنِي وَ خِرَانَةُ الرِّوَايَاتِ زُوْتُوْرِ السَّالِكِيْنَ اُوْرُوْدُهُ كَهْ اِذَا اَشْرَفَ مُقَلِّدٌ غَيْرُ

عالم استرالیان میاند قواعد اصول و معانی تصویف اخبار را جانز نیست اولی عمل کند الابرین در عجب و قیام امام خود

مواقف شکر زید که هستم از گره میوز
رهنمایین ایمان حجتی لاعالمین
حق پرستان مطیع من بعد حق جان و دل
حق پذیر و حق گذار و حق شناس حق گزین
بمحر علم و کان فضل و معدن مجد و شرف
پیشوا پیشکاران امام اولین

خادم شرع مبیین و هرودین مستبیین
مقصد امامان عظیم است الحق بجانب
دوستدار مؤمنان و دشمنان دین
گوهر جانیش از آب تا خوب شیدل دست
و نشین نام هاشم صورت زلفش گلشن
و عطر شیرین بان علامه معجزین

اشباع من بود بر سنت خیر الانام
کاقتدا و واجب بر جهادش بالیقین
جان نثار حضرت آموزگار نامدار
جوهر عقلش فروغ جبهه روح الامین
حامی بر چار بند سب پر و بر چار پیار
دانش آموز چسپا فرمان و ملک یقین

حالا درمی آیم تبصیح خطای فاحش مفتی نذیر حسین **قال** هر آن شریعت عترت مخفی نهید که
جو شخص مؤمن باشد و الیوم الآخر هو او تصدیق بما جاره به النبی صلی الله علیه وسلم من ضروریات
الدین غیر ما من الفرعیات الشرعیة خالصا کما هو اور هر صورت پابند شرع هو یعنی حلال کو
حلال جانتا هو اور حرام کو حرام پس شک و شخص مسلمان متقی **هو اقول** **بِاللَّهِ التَّوْفِیْقِ وَبِهِ**
اَلْاِئْتِیَادُ حضرت مفتی غیبی عبارت مذکورہ مجرد ذکر عقائد کرده و اعمال رفو گذارشته و ظاہر
که آدمی از مجرد عقائد شرعی متقی نمیشود و طرد بران نیست که بزعم فاسد خود ازین عبارت که هر صورت
پابند شرع هو یعنی حلال کو حلال جانتا هو اور حرام کو حرام) قصد عمل کرده حال آنکه حلال با حلال نیستن
و حرام را حرام نیز از عقائد است پابند شرع آنرا گویند که اعمالش موافق شرع باشد و معنی شرع را پدید
خدا برای بندگان در دین محمد صلی الله علیه وسلم بعبادات مع معاملات ہیبات کیسه فرق
عقائد و شرع نمیدانند باین علم و دانش وی را دعوی اجتهاد کردن طعنہ بر ایمه اربعه نمون کی می نزد **الف**

کج روشانی که بدین عباد
رشته گرانند شرع مبیین
در عی دانش و نادان هم
شاید با کلام

لب بکشانین چون چرا
با سر پر شور و دل نکتہ چینی
مفسد دین نایب شیطان
دانش از نشان امام تمام

بجز از علم فروع و اصول
طعنہ زن مجتهدان کرام
مفتر یا نند با خر زمان
جماع اقوال را جیف نشان

منحرف از حکم خدا و رسول
منکر تقلید بحسب تمام
وسوسه افکن بدل مردم
سید هم از لفظ بمعنی نشان

Handwritten marginal notes on the right side of the page.

نمیت نهان اینکه بگویم گشته سخن سازی ایشان **قال** اور مصداق است آیه کریمه کما هو لیس الایمان
 ان تولوا و جوهه کما قبل المشرق و المغرب و لکن الایمان بالله و بالیوم الآخر
 و الملائکة و الکتاب و النبیین الی آخره و لیک الذین صدقوا و اولیک هم المتقون
 الایة اولیک علی هدی من ربهم و اولیک هم المفلحون و غیرها من آیات القرآنیة
اقول بعونه تعالی درین آیه کریمه عقائد و اعمال هر دو مذکورست مشار الیه اولیک مجموع عقائد و
 اعمال است چنانکه در تفسیر عزیزی آمده و اولیک هم المتقون یعنی و آن گروهی ایشانند در اخلاقیات
 و اعمال پس عقائد و اعمال هیچ وجه خلل ندارند و نیکو کاری ایشان در ظاهر و باطن کما ایقوت
 و نیز شامه صاحب تفسیر مذکور تحت آیت هدی للمتقین میفرماید یعنی هدایت باشد برای
 متقیان زیرا که مستقی نام کسیست که خود را نگا دارد از آنچه او راضی میکند در آخرت خواه ضرر کننده
 اعتقاد بد باشد یا خلق بد یا عمل بد و معرفت مفرات آخرت از اعتقادات اخلاق و اعمال بدون
 این اصل محکم لازم الاتباع متصور نیست درینجا باید دانست که تقوی را در شرع سه مرتبه مقرر کرده اند
 مرتبه اول خود را از عذاب جاوید ننگد داشتن است این از نامی است تقوی است که سبب داشتن
 نفس خود را از انواع شرک حاصل میشود و همین معنی است در آیت و الزمهم کلیمه التقوی مرتبه دوم
 خود را از گناهان دور داشتن است همین معنی است و لو ان اهل القری امنوا و اتقوا و در این
 اهل شرع همین مرتبه را تقوی نامند و در تفسیر روح البیان تحت آیت هدی للمتقین آمده
 التقوی فی عرف الشرع عبارة عن کمال التوقی عما یضره فی الاخرة و له ثلاث مراتب
 الاولى التوقی عن العذاب المخلد بالتبزی عن الکفر و علیه قوله تعالی و الزمهم کلیمه التقوی
 و الثانية التجنب عن کل ما یؤثم من فعل او ترک حتی الصغائر عند قوم و هو المتعارف
 بالتقوی من الشرع و هو المعنی بقوله تعالی و لو ان اهل القری امنوا و اتقوا و در تفسیر
 روح البیان تحت آیه و اولیک هم المتقون عن الکفر و سایر الذنابل و تکریر الاشارة الی ان
 تنویه شأنهم و توسط الضمیر للإشارة الی اخصار التقوی فیهم و الایة جامعة لکل

الانسانية باسمها دالة عليها صريحاً او ضمناً وانما يكثر ثبوتها وتشعبها بمحصرة في ثلاثة اشياء
 صحة الاعتقاد وحسن المعاشرة وهذب النفس وقد اشير الى الاول بقوله من
 امن الى والييين والى الثاني بقوله وانى المال الى وفي اوراق والى الثالث بقوله واقام
 الصلوة الى اخرها ولذلك الوصف المستجمع لها بالصدق نظر الى ايمانها واعتقادها
 بالتقوى اعتباراً بمعاشرة الخلق ومعاملتها مع الحق واليه يشير قوله عليه السلام من عمل
 بهذه الآية فقد استكمل الايمان قال شيخنا العلامة ابقاها الله بالسلمة قيل لي في قلبي
 احسن اخلاق المرء في معاملته مع الحق التسليم والرضا واحسن اخلاقه في معاملته مع
 الخلق العفو والسخاء انتهى كلامه وور تفسيره يامى امه واولئك هم المتقون عن الكفر و
 سائر الرذائل والآية كما ترى جامعة للكالات الانسانية باسمها دالة عليها صريحاً
 او ضمناً وانما يكثر ثبوتها وتشعبها بمحصرة في ثلاثة اشياء صحة الاعتقاد وحسن المعاشرة
 وهذب النفس الخ حضرت مفتي بذكر مجرد عقائد عام كرده ان شخص مصداق ابن ابي كريمة
 وحالاته مشار اليه اولئك مجموع عقائد و اعمال است چنانكه ثابت شد بعبارة تفسير يامى مذكوره
 پس چگونه آن شخص مصداق ابن ايت توان گوييد چنانكه خلاصه از طعن و تشنيع نقد در گذشته تحريف
 در كلام مجيد ميكنند فاعوذ بالله من هؤلاء السفهاء لمولفهم بركه بحرف كلام قديم بحرف زنده
 از مولف جسيم و سهل نبودست كه از روى شرع و هست چنين حرف گناه عظيم **قال** عز العباير
 ابن عبدالمطلب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ذاق طعم الايمان من رضى بالله رباً
 و بالاسلام ديناً و بمحمد رسولاً رواه مسلم و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من صلى صلاتنا و استقبل قبلتنا و اكل ذبيحتنا فذلك المسلم الذي له ذممة الله فلا يخطئ
 الله في ذمته رواه البخاري كذا في المشكوة **اقول** فتره ضاله غير مقبلين تحت حديث ذاق
 طعم الايمان الخ واخلل يبيند چركه آنها مخالفت كروند امر حق جل و كرهه را كما اثبتناه سابقاً و غير غير
 اشياش شرح و بسط كرده خواهد شد و بر حديث من صلى صلاتنا ترتيب حكم و نبوي ميشود و ترتيب حكم اخرو

که عبارت از نجات کلی از نار و نوز و جات است و شایان منقح است ما قال فی صحیحین الله البیضاء فعمل
 الايمان علی خبرین احدهما الايمان الذي يدور عليه احكام الدنيا من خصمة اللد ما والا
 وضبطه بامور ظاهره في الاقباد وهو قوله صلى الله عليه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتى
 يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ويتقوا الصلوة ويؤتوا الزكاة فاذا فعلوا ذلك
 قصموا مآدمهم وامنوا لهم الا بحق الاسلام وحسبنا الله وقوله صلى الله عليه وسلم
 من عمل بيعة الاسلام اقبل الله به وقوله صلى الله عليه وسلم من عمل بيعة الاسلام اقبل الله به
 الايمان الله لا اله الا الله الذي يدور عليه احكام الدنيا من الاخبار حديث وثانها الايمان الذي
 يدور عليه احكام الآخرة من الجنات والقرآن بالذم في هذا ما تناول لكل اعطاء حق وكل
 فرضي الحق فثبت ما قلنا في ظاهر سنتك ايمان كامل شمس ثانی است كما قال في هامش صحیح البخاری
 الايمان المسمى من النار هو الذي يتفق جميع المسلمين والايمان المسمى من الحور في النار هو الذي
 يتفق أهل السنة اذ ثبت منه كفرة غير مسلمين كقبح هواي نفس و تارك واجب و صدق
 نیست و کما سئذ که انشا الله تعالی **قال** اجماع منسوخ و صوف بعد ما سئذ بین اسلام اور کفار و کفار
 شرح بر بطریق سنت هو اگر چه و ه نقلدایت بسبب معین کانه خواه عامی یا غیر عامی که در جات آنها که
 نه پونهها سو و ه شخص مذکور فاحیه مسلمان اور تتبع شریعت محمدیه کاهن کسی مسلمان بین کسی حکم است
 نقصان متصور نیست هو کتاب از روی شرح شریف که **قول** مفهوم مقتضای جمله مذکور میشود که
 و لغت فی الجملة یعنی من بی و اندک و معنی حاصل سخن مجمل کلام آرد اگر لفظ فی الجملة احضرت یعنی
 من چه و یاند که صرف کرده باشند پیش کلام شان این شد که هر که من بی و یاند که هو صفة صفات اسلام
 و کار بند احکام شرع بطریق سنت باشد الاخر قوله و مسلمانى شان حکم است نقصان متصور و کفار
 از روی شرح شریف و هذا باطلی چه بین تقدیر لازم می آید که روافض نیز مسلمانان فی الجملة
 روافض هم من چه و یاند که هو صفة صفات دین اسلام و کار بند شرع بطریق سنت است
 حال آنکه صواعق محرقه تکفیر و افض با حارث ثابت کرده و نیز در الکبیر تکفیر و افض است

در شرح فقه کبیر علی قاری میفرماید اصل از فضل نما آمدن مضاف و نزدیک قصد که اطلاق نیز
 اسلام و القدر فی الرسول علیه السلام كما ذكر ذلك العلماء الأعلام و در عقائد تمیز ابو یوسف
 سالمی میفرماید علیاً بالهوسموا رافضیة لا لهم رقصوا دین الإسلام و قد سماهم الله تعالى
 كفاراً فی قوله جل ذکرة لیغیظ بهم الکفار الرسول علیه السلام سماهم مشرکین حیث قال
 لعلي رضي الله تعالى عنه يخرج من بعدي أقوام لهم نبي يقال لهم الرافض فاذا أقبلتم
 فاقتلوه هو فاهو مشرکون فتدل بر طرفه برین نسبت که اگر از لفظ (فی الجملة) ایمان معنی گرفته باشند که مذکور
 پیش کلام این شد که هر که من و چه و منو بصفتانین اسلام و کار بند احکام شرع بطریق اهل سنت باشد
 قوله در مسلمانان شان هیچ عیب نقصان متصور نمیتوان شد و از شوق دیگر صاف مبادرشت که من و چه
 همون شخص کافر هم باشد و هذا احتمال چه بر شخص واحد در آن واحد اطلاق اسلام و کفر که جائز توان گردید
 پس قول شان که در مسلمانان شان هیچ عیب نقصان متصور نمیتوان شد غلط محض گردید فافهم و اگر چه
 مفتی لفظ (فی الجملة) را بمعنی حاصل سخن و مجمل کلام صرف کنند پس ازین کلام شان که کار بند احکام شرع
 بطریق اهل سنت باشد بدون کرجاعت عیانست که حضرت مفتی منکر اجماع و قیاس اند چنانچه در معیار
 مصرحاً انکار اجماع و قیاس کرده و چون نباشد که پیشوای شان مولوی اسمعیل صاحب منکر اجماع و قیاس بودند
 عنقریب بر قول آن که در سند آورده تصریحش کرده خواهد شد اهل تفسیر آیه کریمه فاعتدوا یا اولی الألبان
 بر ثبوت قیاس دلیل گردانیده اند و قال فی مسئلة الثبوت القیاس حجة شرعیة بحکم شرعی و
 کل ما هو كذلك فالتعبك به واقع و نیز در تفسیر کبریت آیه و اذا جاء امر من الأمن او احوال
 الآیه آمده دلت هذه الآیه علی ان القیاس حجة فی الشرع الی آخر قوله فثبت ان الاستنباط
 حجة و القیاس ما استنباط او داخل فیة فوجب ان یكون حجة اذا ثبت فنقول الآیه دالة
 علی امور احد هاتان فی احکام الاحوال ما لا یعرف بالنص بل بالاستنباط و ثانیها الاستنباط
 حجة و ثالثها ان العامی یجب علیه تقلید العلماء فی احکام الاحوال و رابعها ان القیاس
 الله علیه و سلو کان مکلفاً باستنباط الاحکام لانه تعالى امر بالرد الی الرسول و اولی الامر

تَمَقَالَ تَعَالَى لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ مِنْهُ وَلِيَ كَيْفَ يَخْصَصُوا وَلِيَ الْأَمْرِ بِذَلِكَ دُونَ الرَّسُولِ
 وَذَلِكَ يُوجِبُ أَنَّ الرَّسُولَ كُلَّهُمْ مَكْفُوفُونَ بِأَوْسْتِنَابِ آرِي مَسْأَلِكِهِ صِرَاحًا وَرِضْوَانًا حَدِيثًا
 يَأْتِي نَمِيشُو مِثْلًا عِلْمِ الْمَرْبِيَةِ وَغَيْرِهَا بِمَنْ شَرَحَ كَمَا تَوَانَدُ نَمُودُ كِتَابِ اَصُولِ مَهْرَجَانَهُ كَوَيْتِ اَعْلَمُ أَنَّ اَصُولَ
 الشَّرْعِ ثَلَاثَةٌ الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ وَاجْتِمَاعُ الْأُمَّةِ وَالْأَصْلُ الرَّابِعُ الْقِيَاسُ هَكَذَا فِي تَوْارِيقِ الْأَوَائِدِ
 وَرِاحُولِ فِقْهِ مَنُوسِيْدَهُ اَوْلَى شَرْعِيَةً جَارِدًا كِتَابِ السُّنَّةِ وَالْاجْتِمَاعِ وَالْقِيَاسِ كَذَا فِي التَّوَضُّعِ وَالْمَنَارِ
 وَالْحَسْبِي وَالشَّاشِي وَالْمَسْمُومِ وَالْبُرُودِي وَغَيْرِهِمْ مِنْ كِتَابِ اَصُولِ فِرَازِ عَمْرُو بْنِ قَيْسٍ اَنَّ رَسُوْلًا دَعَا إِلَى
 اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ وَعَدَلِي فِيْ اُمَّتِيْ اَنْ لَا يَجْمَعُوْهُمْ عَلٰى ضَلٰلَةٍ ذَكَرَهَا فِي الْمَشْلُوحِ
 فِيْ بَابِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ وَقَالَ فِي كَشْفِ الْبُرْذُوْمِيِّ فِيْ بَابِ حُلِيِّ الْاِجْمَاعِ قَوْلُهُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى
 اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَجْمَعُ اُمَّتِيْ عَلٰى الضَّلٰلَةِ وَتَقْدِيْرُهُ هَذَا لِذَلِيْلٍ هَكَذَا اِنَّ الرِّوَايَاتِ تَطَّلَعُ
 عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَبْعَضَةً هَذِهِ الْاُمَّةُ عَنِ الْخَطَا بِاَلْفَاظٍ مُّخْتَلِفَةٍ عَلٰى اَلْسِنِ
 الشَّقَاةِ مِنَ الصَّحَابَةِ كَعَمْرُو وَابْنِ مَسْعُوْدٍ وَابْنِ سَبْعِيْنٍ اَلْحَدْرِيُّ وَالسَّيِّدِي الْمَالِكِيُّ
 وَابْنُ هُرَيْرَةَ وَحَدِيْفَةُ بِنْتُ اَلِيْمَانَ وَغَيْرُهُمْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ مَعَ اَلْفَاظِ الْمُسْتَعْمَلَةِ اَلْحَدْرِيُّ
 لَا يَجْمَعُ اُمَّتِيْ عَلٰى خَطَا اَلْاِجْمَاعِ اُمَّتِيْ عَلٰى ضَلٰلَةٍ سَأَلْتُ رَسُوْلًا اَنَّ لَا يَجْمَعُ اُمَّتِيْ عَلٰى ضَلٰلَةٍ
 فَاَعْطَانِيْهُ لَوْ كُنَّ اللّٰهُ يَجْمَعُ اُمَّتِيْ عَلٰى ضَلٰلَةٍ وَقَالَ فِي الْمَوَاهِبِ الْمَلِكِيَّةِ اَلْحَدْرِيُّ لَا يَجْمَعُ اُمَّتِيْ
 ضَلٰلَةٍ رَوَاهُ اَحْمَدُ فِيْ مُسْنَدِهِ وَالطَّبْرَانِيُّ فِيْ مُعْجَمِهِ الْكَبِيْرُ سَمِعْتُ اَبْنَ قَوْلِ مَسْأَلَةٍ كَمَا يَبْدَأُهَا مَشْرُوحٌ
 بِطَرِيقِ اَبْنِ سَبْعِيْنٍ اَنَّ اَصُوْلَ رِجَالِنَا مَسْنَدُ وَحَدِيْفَةُ مَسْأَلَةُ اَبْنِ قَوْلِ مَسْأَلَةٍ
 وَقِيَاسٌ نَسَبَتْ حَقًا اِنَّ عِبَارَتِ مَسْأَلَةِ غَيْبِيْ بِمَنْ وَجِهَ اَصْلًا بِذِيْغِيْرِيْتِ مَوْضِعِ اَبْنِ قَوْلِ مَسْأَلَةٍ

است بین قوم شریر و فرقه و جهان حکم نبی | جمله این فرقه ناتق شناس | انکار اجتماع شریر

قال بر حلاله شخص بمقتضای اس آیه کریمه کے فان تابوا و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوٰۃ و اتوا بالحق
 فی الدین برادر و نبی ہی گوالتزام مذہب میں کانزکھتا ہو پھر جو کوئی اسکویرا کہے اور خدا ہی اور نبی
 میں اسکی نفرت اور عداوت کرے اور نہ وہ فاسق اور مخالف کتاب سنت اور معتبر و مستند غلطی

لیسے متعصبی عقی افطالت ملنا ترک کرے کیونکہ مبتدع کے ملنے سے برضا و رغبت موجب ہم اسلام کا ہے
 جیسا کہ اس مضمون کی حدیث مشکوٰۃ وغیر میں وارد ہے **اقول** برقرہ غیر مقلدین مضمون آیہ کریمہ صادق
 نہیں ہے چونکہ اہل کتاب معاصی سے بیزاری ہے خواہ عالم باشد یا جاہل و امیکہ التزام نہیب معین بر خود
 مکتوب ویرا پائیدار بودن بشریعت نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام علیہ متعذرت بل مجال کما قال الملائع علی
 القاری بل یجب ستم ان یعیّن مذهباً آخر لان مذهب الشافعی اذا اقتضى حرجاً شیئاً
 مذهب غیرہ ایاحتہ ذلک المشیء بعینہ او علی العکس فہو ان شاء مالاً و الا حلالاً و
 ان شاء مالاً لا حراماً فلا یحقق الحیل و الحرام و غیرہ کہ یہ ذکر صلوة مطلق است پس بل و غیرہ
 کامل صورت خواہ شدت ترک واجب یا گوان واجب بالذات باشد بل بعروض عوارض و حقوق لواحق
 پایہ وجوب سیدہ باشد از اتقیا شہودن کے میں سید امام احمد و ترمذی و دیگر محدثین از عطیہ سعدی
 کہ صحابی است روایت کرده اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود کہ لا یبلغ العبد درجۃ المتقین
 حتی یدفع ما لا یاسر بہ حد ما یاسر الیہ الیاسر یعنی بندہ بان درجہ نہیں سدا کہ از متقیان شمار کردہ
 شود تا آنکہ گذار و ترک کند چیزیکہ پیچ خط شرعی در آن نیست بسبب س از وقوع حرام بل این فرقی
 سوال از شیخ کمال ہستند چنانچہ این امر اعتقبت بر این ساطعہ و اولہ قاطعہ پایہ ثبوت میں
 نہیں کہ مواساتہ از انما ضروری شد کما هو المذکور و عقاید الترمذی فاما اذا کانت بدعہ
 یوجب سدا لکن فانه یوجب الزجر و المنع و یوجب التعزیر بآئی وجہ یمکن و عنیاست کہ در ملک
 یا نشت بیرون سلطان مسلم تعزیر ممکن نیست و ترک مواساتہ مؤمنین صاحبین با فاسقین ہم نوع
 تعزیر نیست پس لازم آمد کہ در شادی و عہد غیر مقلدین شریک نشویم کہ این بغض شدت آن محمود است
 و در حدیث و صحاح تفسیر آمدہ قال یحییٰ بن عبد اللہ من صحیح ایمانہ و اخلص توحیدہ فانه
 لا یأمن الی مبتدع و لا یجالیسہ و لا یشارکہ و لا یأکلہ الی اخر قولہ و من تحب الی مبتدع
 یحییٰ بن یوسف از ایمان من تکیہ یعنی مؤمن صحیح و موحد خالص باید کہ انس نگیرد و مبتدع و با وی نشیند و با وی
 و انس نکورد و بر سیدہ کسی کند با وی نور ایمان را بگیرد از وی و نیز در خبر آمدہ من اهان اهل البیت

اَمَّنَهُ اللهُ مِنَ الْفَرَجِ الْاَكْبَرِ بِرَكْعَاتٍ مَيَّكُنْ مِنْ بَيْتِ رَايِنِ كَرَوَاهُ عَزَّ وَجَلَّ تَعَالَى اِي وَرَوَى
 اَنْ رَجَّحَ وَرَحْمَتِ بَرْكَ وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مَنْ يُدَاهِنُ لِقَائِي لَيْدًا حَتَّى يَسْبِقَنِي
 نَوْرُ الْاِيْمَانِ وَحَلَاوَةُ الشَّرِيعَةِ وَاَيْضًا مَنْ تَلَبَّسَ عَلَيَّ وَجَاهًا اِلَى الْبَيْعَةِ قَدْ اَعَانَ عَلَيَّ كَمَا رَوَاهُ
 وَنَزِدَ وَجَاهًا مِنْ نَظَرِ اِلَى صَاحِبِ بَيْدَعَةٍ بَعْضَالَهُ فِي اللهِ مَلَأَ اللهُ قَلْبِي بِاِيْمَانٍ كَمَا رَوَاهُ
 صَاحِبِ بَيْدَعَةٍ بَعْضَالَهُ فِي اللهِ اَمَّنَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ اسْتَشْفَقَ بِي اَوْ سَبَّ بِي اَوْ كَفَرَ
 اللهُ تَعَالَى فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ اَخْرَجَ وَقَالَ فَضَيْلُ بْنُ عِيَّانٍ مَنْ أَحَبَّ صَاحِبَ بَيْدَعَةٍ
 أَحَبَّهُ اللهُ عَمَلَهُ وَاَخْرَجَ نَوْرَ الْاِيْمَانِ مِنْ قَلْبِهِ وَاِذَا عَمِلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ رَجُلٍ اَزْكَى مِنْ
 لِي صَاحِبِ بَيْدَعَةٍ رَجَوْتُ اللهُ تَعَالَى اَنْ يَغْفِرَ ذُنُوبَهُ وَاِنْ قُلَّ عَمَلُهُ تَخَفِي وَتَحَبُّبِ بَابِ كَيْفِ
 حَاصِلِ كَلَامِ عَفْتِي مَحَلِّي بِرَبِّقِ ضَرْبِ ثَالِثِ شَكْلِ اَوَّلِ جِيَانِ مِيَشُو كَمَا مَقْلَدُ اَعْلَى سَبِيلِ التَّعْبِيرِ مَتَّصِفِ
 بَيْنِ خِصَالِ حَمِيدَةٍ مَذْكُورَةٍ هِيَ وَهِيَ كَيْفِيَّةٌ بِاشْتِرَاقِ سَلَمِ وَتَقِيَّةٍ وَاَيْدِ كَرِيمَةٍ وَاِبْرَاهِيمِ
 بِلَا رِيْبَابِ وَقِ مِيَشُو دَسِ مَقْلَدِ كَذَا لِي نِيَزِ مَقْلَدِ مَنُومَاتِ مَسْطُورَةٍ وَهِيَ كَيْفِيَّةٌ جِيَانِ بِاشْتِرَاقِ رَدِ
 بَاوِي عِدَاوَتِ اَشْتِرَاقِ شَادِي نَعْمِ وَاِيَّا اَزْ جَمَاعَتِ سِيْرُوْنَ كَرْدِيْنَ وَاَزْ وَنَفَرَتِ نُوْدُوْنَ رَاةَ مَحَالَتِ
 كِتَابِ سُنْتِ سِيْرُوْنَ وِرْجَاةَ تَعَصُّبِ اِتْبَاعِ وَتَعَايُنِ اَوْ قَدَاوَتِ مِيَكُوْمِ كَمَا مَقْلَدِ قِيَاسِ اَوَّلِ مَسْئَلِ
 چِه مَقْلَدِ كَذَا لِي مَتَّصِفِ خِصَالِ حَمِيدَةٍ مَذْكُورَةٍ هِيَ بَيْنِ هِيَ كَيْفِيَّةٌ مَحْمُودَةٍ خَوَافِ عَالَمِ اِيْمَانِ وَاِيَّا اَجْمَلِ اَوَّلِ
 التَّعْبِيرِ مَتَّصِفِ مَعِينِ بَرِغُوْدِ كُنْدُوْ رَا دَرِ هَرِ صَوْرَتِ پَايْزِ شَرِيْعَتِ نَبُوِيَّةِ اَلَّتْ خِصْمِيَّةٌ مَتَّصِفِ خِيَا نِيْمَةٍ
 اَمْرًا اَزْ قَوْلِ مَلَا عَلِي قَارِي غَيْرِ عَمِّ ثَابِتِ كَرُوْدِهِ اَمِّ مَقْلَدِ شَخْصِيَّةِ كَمَا جَسْتِ پَايْزِ ثَبُوْتِ رِيَا نِيْدُوْ اَمْرًا
 بِدَلَالِ اَثْبَاتِ تَقْلِيْدِ شَخْصِيَّةِ اَسِيْكُنْمُ اِنْتَا كَمَا اللهُ الْمُسْتَعَانُ فَانْتِظِرْ اِيْمَانِ كَمَا جَسْتِ كُوَا نُوَا جَسْتِ اَلَّتْ
 نِبَاشْتِ بِلِ عِبْرُوْضِ عَوَارِضِ لِحُوْقِ لَوَاقِعِ شَدِّ اَشْدَادِ اَتْقِيَا مِي سَلْمِيْنَ شَمْرُوْنَ كَمَا جَسْتِ اَمْرًا
 مَعْرُومِ بَرِي كُنْمُنْدِ نَامِ زَنْكِي كَا فُوْرُوْ هَرِ گَاهِ نِيَا وِصْدِي سَا حَالِ كَرُوْدِ يَدِ كَرِيْمِي اَسِيْكُنْمُ اِنْتَا
 پَسِ خَوَالِ مَعْرُومِ بَرِي حُوْتِ اَوْ سَطْرِ مَعْرِتِ مَكْرُفَتِ چِرُوْدِ كُوْرِيْمَتِ وَنِ اَمْرًا مَتَّصِفِ اَمْرًا
 مَسْطُورِ مَقْلَدِ كَذَا لِي جِيَانِ مِيَشُوْ وَاِخْلُ اَمْرًا كَرِيْمِي لِي چَا اِيْمَانِي حَمِيدَةٍ خَوَالِ اَمْرًا

و می از آن بر اهل و منازل و اوقات و از نیاز عم و فاسد و کالای و کاسد گردید و البته بحق بحق
و یهدی السبیل **قال** کیونکه تقلید شخصی اور التزم مذموب معین بر حکم او خطاب شارح کا صادر
نہیں ہو ایس جس عقیدہ او عمل بر حکم خدا و رسول کا ناطق نہو وہ عقیدہ امر عمل مردود اور قبیح ہو
قال الله تعالى ومن يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه وقال الله تعالى ما انزل الله
بها من سلطان الا احكام الله الآيه وليس لغير الله حكم واجبا لقبول الامر واجبا لا لغير
بل احكام والامر والتكليف ليس الاله انتهي ما في التفسير البسيط والنشأ پوری اور سارا اہل اصول
حکم کے معنی شرعاً طرح پر کتب سے ہیں احکام خطاب اللہ تعالیٰ المتعلق بفعل مکلف اقتضاء ای طلباً
وهو ما طلب لفعل حتماً او غيراً او طلب لترك كذا وكذا وخياراً اي اباحة كذا في مسؤل الثبوت
في علم الاصول قالوا ان ثبت الطلب اجازة القطعي لفعل غير كذا فالغرض ان الفعل كذا
وان ثبت الطلب لفعل غير كذا بدليل قطعي فغير شبهة فالواجب او كذا فراهة التحريم وان ثبت
الطلب باذن ما بل راجحاً فاما ان يكون لفعل غير كذا كالتدب او كذا فالكرهة الترتيبية وان
لو ثبت الطلب صلاحاً ان يكون تخيراً بين الفعل وعدمه فاباحة كذا في شرح المسؤل وغيره
من كتب الاصول في تقليد شخصي نه امتضامين داخل ہون تخيير بين معنى اباحة من لان الاباحة اي
ما يكون فعله وتركه متساويين حكم شرعي لان الاباحة من الاحكام ولا حكم الا بالشرع فثبت
كون الاباحة حكماً شرعياً لانه ان الاباحة خطاب الشرع وخطاب حكم شرعي تخيير او من خطاب
التخييري كذا في مسؤل الثبوت وشروحه اوجب تقليد شخصي خطاب شرع او تكليفات شرعية داخل ہون
نه امتضامين تخيير بين شرعي بين داخل ہوگی بلا اوج بدعت شرعي مذموم ہر كما قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم من احدث في امرنا هذا ما ليس منه فهو رد الحديث وقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم من عمل عملاً ليس عليه امرنا فهو رد الحديث كما رواها البخاري في صحيحه
اقول اگرچہ در اول بن سالہ مجازاً و جوب تقلید شخصی از قول ملا علی قاری شیخ احمد صنف تفسیر احمدی
وستانی وغیرہ پایہ ثبوت رسانیدہ امر مع ذلک بیجا جت رفع توہم علوم بازا اینفا حش میکنم و از آیه کریمہ

اثباتش می نماید که مقلد می التزام مذمبی بر خود لازم کرد و بودن التزام از عهد ظاهر است از کلام مشایخ
 و غیر قولش تعا و المؤمنون و عهد هم اذا عاهدوا و الایة کما قال و یبذل برحمنه ما یلتزم المکلف به و یبذل
 من تلقاء نفسه مما ینبغی و بین الله تعالی کالتذکر و الایمان اوبینه و بین رسول
 الله صلی الله علیه و سلم کبیعة الرضوان باعوه علی السمع و الطاعة فی العسر و الیسر المنشط
 و المکذبه و علی ان لا یقولوا علی الله الا الحق ایما کانوا و لا یخافون فی امر الله لومه کلا و اوبینه
 و بین الناس احبا کالعقود و المعاصات اومند و با کالموا عدا نتمی بقدر الحاجة و فی
 القاهوس العهد الوصیة و الثقل المکره فی الشیء و المؤمنون بین التزام بنا بر بیان علمای
 و لغت عدّه مستحکم شد که امر عهد و پیمان میگویند یعنی التزام مکنف عدّه تحکم و یشاق است در میان بنده
 بحق جل فکره با دای طاعت او موافق مذمب معین بمقتضای ای کریمه و اوفوا بالعهد ان العهد
 کان مسئولا و بفحوا حیث شریف الایمان لمن لا امانة له و لا دین لمن لا عهد له سوا
 این آیات احادیث بسیار در خصوص بیفایش که واجب آمد و قال الامام الرازی فی التفسیر الکبیر تحت
 قوله تعا و اوفوا بالعهد بعد نقل الایات و الاحادیث الکثیرة فجمیع هذه الایات و
 الاحادیث دالة علی ان الاصل فی البیعات و العهود الصیحة و وجوب الایات
 انتهى فمذمب بلیغ معتقد است که بطرفان باب کرده شود و قال فی القاموس المکمل
 و المعتقد الذی یندب الیه و الطریقة و الاصل و نیز در اصطلاح اهل فقه برین معنی و معنی
 ای که مجتهدین از کتاب سنت خواهانها خواه بطور استنباط طریقه عقائد و اعمال را مقرر کردند و احکام
 عمل را از کایه جزئی که آن فرضیت و وجوب مذمب اباحت و حرمت کراست بیان کردند و در
 مسیله مجتهد خاص اختیار کرد و در جمیع مسائل التزام کرد و عدم مخالفت آنرا پس از آنکه
 قاریافت نماید و عدّه مضبوطه قاریان به ثبوت که امر عهد و موافق نامند و رجوع عن التذکر که
 از و گذارشت عهد و التزام که آن حرام است بلا ضرورت بلا حصول مرتبه اجتهاد و غیره قطعی است
 ان العهد کان مسئولا و تفسیر عباسی و اوفوا بالعهد اموال العهد بالله فمابینه

التاسين ان العهد ناقص ان كان مسؤلاً من نقضه يوم القيامة وما يدل على حرمة
 عهد ايقانه من الآيات والأحاديث لا يخصى عدداً او تيز بوجوب تقليد امام معين استدل
 عبارات كتب معتبره وادبر من كاريه وجميع مذكورة قال في العامي يعمل برأي امام واحد وقع
 عند الله انه اعلم فلا يخالفه في شئ هو نفسة عندنا وورالفية عبد الله براد من شافعي گفته

وَمَنْ مِنَ الْعَوَامِّ كَانَتْ مُعِيَّةً يُعْتَقَدُ الرَّجْحَانَا	وَالسُّجْتَهُدِ قَدْ حَصَلَا فِيهِ كُنَا مَسَاوِيَا اِرْكَانَا	لَيْسَ لَهُ عِنْدَهُ رُجُوعٌ وَجُوبٌ وَلَيْسَ جَائِزٌ يَتَّبِعُ التَّخَصُّرَ	لِلْعَامِي الَّذِي كَانَتْ مَذْهَبُ فَانْصَلَبْ بِذَلِكَ الْوَجْهَ
-----------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------

وقد انا خالي آره من ارجح الى مذهب الشافعي يعزروا حكي ان ابا حفص بن عبد الله بن
 ابي حفص الكبير البخاري ارتحل الى مذهب الشافعي لكثرة الشفعية فامر بالتعزير والتنفى
 عن البلدة وارجعوا الفتاوى قال حنفى انتقل الى مذهب الشافعي قال فخر الدين عروج بن
 احمد الكراي من عامي ست ساقط القول الشاوية شور وكرز اهل علم ست بتدريج وضال كرز ووا
 منع وزجروي وفي العالم كبرى حنفى ارتحل الى مذهب الشافعي يعزروا قال الحرفي في الاشباه
 في كتاب التميز والوارث المنتقل من مذهب الامم الى مذهب الشافعي والتعزير وتيز صاحب
 بحر الرائق ودرر مال الشيرازي كاشفة فوجب على المقلد الحنفية العمل به ولا يجوز له العمل بقول غيره
 لما نقل الشيخ فاسم في صحيحه عن جميع الاصوليين انه لا يصح الرجوع عن التقليد بعد
 العمل بالاتفاق قال العارفي في كتابه في الشرح عبد الحق الدهلوي قراره على مصلحت دين ايشان
 وراخر زمان تعيين تخصيص من سبب وضبط وربط دين دنيا هدرين صورت بود از اول منبرت هر کدام
 كه اختيار نمايد صورت دار ولاكن بعد از يكى بجانب يكى فتن بي توهم سوطن تفرق نشئت اعمال وحوال
 خواهر وقرار وادمتاخرين علماء برين وهذا المختار وفيه اخبار جلال الدين محلي شرح جميع الجوامع گفته
 يجب على العامي وغيره ممن كويبلغ مرتبة الاجتهاد ان التزام مذهب من مذهب الجاهلدين
 چه واجبست بر عامي غير عامي باوايكه بدرجه اجتهاد زريده باشند التزام مذهب معين مذهب مجتهدين
 قال في شرح الدرر والغرر من لو يبلغ درجة الاجتهاد يلزمه تقليد مجتهد يظنه اصوب

رأيا عالميا كان او عالميا فانتقاءه الى مذهب اخر يشبهه الاتحاد وهو مبتدع ضال في المذاهب
 يكتسبه اقوال مجتهدين في الاحكام ولا يختص به الى التصوفين بعد ذلك كما تقدم اوتداسه باسلاف المذاهب
 ودها يعرفها من الشيخين والتقليد في غير ما فعله العمل بقول الشيخين فاذا اتوا مذهبهم من غير علم الا بالادب
 انتهى ملخصا يعني غير مجتهد خواه عالم باشد او جاهل فهو سبب نهى التقليد بتبديله من اركان ميكند به سبب
 نقل كردن بطرف مذاهب بگوشا بهت ابدار و اتحاد و ان كمن يفسح وضال است چرا مقتدر انكسار است
 اقوال امام بر اعمام ما ثبتت آيات و احاديث صحيحه و من نسبت او بطريقه عمل بآيات احاديث و ما نقلت
 با خود ما سبب لزوم است او را عمل كردن با اقوال امام پس اگر ترك كرد و خود بخود اعتز كرد و خود معتد است او را
 مجد و الف ثاني بخلافه در جواب اول مكتوبات بكتوب به صدور و از دستم نه باينكه ما معتد است او را و گذشت
 مذاهب بظواهر احاديث جائز نیست كه از اخبار هم به نگاه در روایات معتبره آي آخر قوله ما مقتدر است او را
 كه بمقتضى احاديث عمل نموده جرات در اشاره مايم و نيت او چندین علمای مجتهدین تكلم به عموم و كره
 و منعم كرديم قال الامام الغزالي في الاحكام في بحث الامر بالمعروف والنهي عن المنكر في كتابه
 امام معين واجب و مخالفت ممنوع نزد علمای متقین در رساله مبدا و معاد حضرت مجد و الف ثاني مؤيد
 كه نقل كردن مذاهب بگوشا است بغير صورت و نیز در شرح مختصر بختصر اصول در در فتاوی و فتوحی
 عند التقليد بعد العمل ممنوع بالاعتقادي حجت غوث الاعظم شيخ عبد القادر جيلاني رضي الله عنه و في فتاوى
 سيف مايند كه حق جل و علا خاتم من كند بر مذاهب امام احمد حنبل و بر انگيز و مراد و قیامت و كره و امام
 ازین كلام شيخ پابندی مذاهب معين خود چه قدر ثابت است قال المفتي محمد في فتاوى الجلال في
 على المشكوك به بايد دانست كه بر مقتد لازم و واجب است كه تقليد بتبديله از مجتهدین كند كه او را اولی و افضل
 و اعلم و اوسع و اكمل از ديگران دانند و احوال مجتهد خود شناسد تا تقليد درست شود قال العلامة الشافعي
 قال في الواجبة من كتاب الجنائز قال ابو يوسف رضي الله عنه ما اولت قولا في الامم
 في بابا جنينة من قاله و روى عن محمد بن حنفية رضي الله عنه قال ما خالفني
 اب حنيفة في شيء الا اذ قاله فترسعت عنده قولا الا اشارت الى انهم ما سلكوا طريقا من الاجتهاد

عَنْ الْأَجْتِهَادِ وَرَأْيِ الْأَبَائِ مَا قَالَ أَسْتَأْذِنُكُمْ أَبُو حَنِيفَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ هِرْكَاهُ حَالِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ
 امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ تعالیٰ جنین سے پیش مقلد محض الگ جانشین آن کو کہ ہوا نفس میں مخالفت امام کرمیت بر بند
 جامی انصاف سے کہ مقلدان کہ پر وہی شخص معین میکنیم و قواش راست و درست میدانیم موجب شہادت کہ
 آن شخص معین قول خود را از دلائل شرعیہ ثابت کرده ہرچہ از دلیل بکرا اثبات مدعا ضرورست اور اتمام
 حاصل بود آن شخص معین بلا حظ اطراف جوانب تحقیق ناسخ و منسوخ و راجح و مرجوح و ضعیف و صحیح و برعایت
 جمیع شرائط حکمی کرد اگر از کج فہمی خود شکا کد می و دلیلش را مخالف فہم و عقل خود دانید و بر متبع آن شخص شہتی
 وارد کنید آن مقلد حال ہر دو و ترتیباً انہما را سنجیدہ گفتہ مفضل را قبول کند و تقلید شمارا از تقلید افضل بہتر
 نداند یا جواب شہادت او بد ہذا کلام شخص معین کہ ضمناً یا صراحتاً موافق دلائل شرعیہ کہ معلوم اند و یا تاویل آن
 بیان کند حیف است کہ ازین سخن متبع شخص معین مبتدع و ضال گردد و حال آنکہ شمار نیز دعوی میکنید و دلیل شرعی
 بر مطلق خود می آرید و شخص معین ہم از دلیل شرعی نوشتہ شمارا تاویل دلیل شان بطرف خود میکند و متبع شخص معین
 دلیل شمارا تاویل میکند بطرف خود پس فرق چیست کہ آن جبارہ نہا مبتدع و ضال گردد این قدر فہم ندانید
 کہ شمار نیز از شخص معین بوداید قول شمارا کہ از دلیل جنین ثابت شد ہر کہ این قول شمارا راست درست انکار و دوبرا
 ہر ایرادیکہ وارد شود جواب شہادتش بد ہذا تاویل کند پس آن شخص ہم در متبع شخص معین داخل شدہ قابل
 تاویل صحیحاً علاوہ بران اگر غور نمایند و از انصاف در گذرید بانکہ تاویل بوی دایمی شود کہ ہر گاہ ثابت شد
 تقلید امام معین با جماع اہل سنت و جماعت پس ثابت شد باطل شدن تالیف و انتقال از مذہب باین کہ سبب
 من از مجوز تالیف و انتقال کہ مسائل دینیہ در میان ائمہ اربعہ اختلافی و یا اجماعی است اگر گویند کہ اجماعی است
 پس اتباعش واجب با جماع و اندر بصورت ثابت نمیشود انتقال از مذہب چہر کہ انتقال ثابت میشود و امر
 متغیر و درینجا ضد تغایر است پس اگر انتقال کند بطرف مذہب غیر ائمہ اربعہ آن باطل است بالاجماع و بالعموم
 وارد خواهد شد بر منقل مصدر قاری کریمہ و یشیع غیر سبیل المؤمنین قولہ ما تولى و نصیہ جمعہ دو
 ساعۃ مصیراہ و مصدر حدیث شریف اتبعوا السواد الاعظم فان شئت شئت فان التاخر یعنی ہر
 کنید شمارا و اعظم را پس تحقیق ہر کہ علیہ شد از جماعت علیہ کردہ خواهد شد و زار و اگر آن مسائل دینیہ

اختلافی است یعنی در مذہبی حلال و در دیگر حرام یا برعکس باشند ازین تقدیر مقلد را بعد اختیار مذہبی از
 دو امر خالی نیست یا جائز خواهد داشت هر دو را در وقت احدی یا اگر جائز و در هر دو در وقت احد
 لازم خواهد آمد اجتماع نقیضین آن محال است باطل باجماع عقلا لکن النقیضین لا یجتمعا کما لا یجتمعا کما لا یجتمعا
 ندارد و هر دو را در وقت واحد پس این هم خالی نیست از دو امر یا آن دو خواهد کرد و این طور که انتقال
 خواهد شد از حلت بطرف حرمت از حرمت بطرف حلت یا انتقال خواهد کرد بل با استمرار بر مذہب خواهد ماند
 اگر انتقال کند از حلت بطرف حرمت از حرمت بطرف حلت مثلا پس این ممتنع است باتفاق علمای اهل
 سنت جماعت لقول تعالی الذین کفروا یجلبونہ عاماً و یخیرونک عاماً یعنی آن کسانی که کافر شدند
 حلال میدانند از اسامی حرام میدانند از اسامی پس این آیه کریمه صریح ناطق است در مذمت اشخاص گاهی
 اعتقاد کند حلت در چیزی گاه اعتقاد کند حرمت در آن چیز پس اگر انتقال کند از مذہب بطرف دیگر بل
 استمرار نماید بر آن مذہب این تقلید محبت است ثابت شد مدعی من باطل عامی خصم عقلا و نقلا قطع نظر
 از بنیاد و اگر داشت التزام ظاهر میشود سبب این تشنیع ایماه مجتهدین و طبعه وین متهمین بر این قوم بالا
 و جوب تقلید امام معین بودن التزام مذہب معین از خطاب شارع کاشمیر فی نصف النهار عیان و آشکار
 گشت با وجود که حضرت مفتی محلی تقلید شخصی از کمال جهل و نادانی و اندر تعصب بدعت شرعی
 فتوای خود بر نگاشته و کمال جرأت و دلیری در مقامات تعدیه بر مقلد حکم متدع و ضال کرده و حال آنکه نقیض
 مدعایش با حسن و جوه ثابت و متحقق گشت و بر هرزه درائی و یاوه سرائی این چنین کس که بلا غور و تأمل حکمی
 مینویسد در حق شان از روی شرع شریف چه حکم صادر توان شد فاعتبروا یا اولی الابصار طره
 بر آن است که انحصار بدعت فقط در مذموم خطای منحصت و شمره جهالت حضرت مفتی است چرا که بدعت
 واجب و مستحب و مباح و مکروه و حرام کما قال الشیخ چنانچه شیخ عبدالحق دهلوی حتمه التدریج در شرح مشکوٰۃ
 میفرمایند بدانکه هر چه پدید آمده بعد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بدعت است و از آنچه موافق اصول و قواعد است
 اوست و قیاس کرده شده است بر آن از بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت ضلالت
 خوانند و کلیه کل بدعت ضلالت محمول است بر آنست بعضی عنماست که واجب چنانچه تعلیم و تعلیم و نحو

که بدان معرفت آیات احادیث حاصل گردد و در آن کتاب است و دیگر چیزها یکی حفظ دین و ملت
بر آن موقوف است و حسن تمسک به این نامی باطل است و بعضی که در مثل نقش و حکا کردن مساجد و مصفا
بقول بعضی و بعضی مثل فراخی در دعا مسامی لذیذ و لباسهای طغریه باشد بلکه طلال باشند و باعث نیاید
و تکریم و مناخرت نشوند و مساجد دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبودند چنانکه بیرون غیر از آن مانند
آن تو بعضی در عامه چنانکه در کتب جامع و اهورای خلاف سنت و جماعت است آنچه خلفای راشدین کرده باشند اگر
باین معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبوده بدعت است و لیکن از قسم حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت
سنت است زیرا که آنحضرت فرمود ویرشما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین را رضی الله عنهم
و نیز حافظ ابن حجر در فتح البین میفرماید بیده عن النبوة الا الاحکام الخمسة لانها اذا عرضت
على القواعد الشرعية لم يخل عن واحد من تلك الاحكام فمن البدع الواجبة على الكفاية الاستعمال
بالجملة الحرة الواجبة المتروكة عليها فهو الكتاب كالمسرف والنحو واللغة والمعاني والبيان
على المشيخ عمن الذين روي عن السلام في خبر كتاب القواعد بیده اما واجبة كتعلم النحو المفهوم
لكتاب الله تعالى وسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم وكثرت بين اصول الفقه والكلام في الجرح
والتعديل والاحكام كمنها بحرية والمجسمة والتردد على قوله من البدع الواجبة لان
فيها من مذهب البدع فرض كفاية واما مندوبة كاحداث الروايات والمدارس وغيرها
مما ذكره في كتابه في التدبير الاول وكالتراخي او بالجملة العامة والكلام في دقائق
المشهوره كما ذكره في شرحه المساجد وترويق المصاحف فهو عند الشافعية واما ما
كالمشهوره عند الشيعة والعصر عند الشافعية واما عند الحنفية فكل روضة والتوسع
في ذلك المأكل والشرب والمسكن وتوسيع الكلام وقد اختلفوا في كراهة بعض ذلك وقا
الشيخ على انه في جوامع الخير البديعة المنقبة الى واجبة ومحرمه ومكروهه ومباحه
والاطرف في ذلك ان تعرض للبدعة على قواعد الشريعة فان دخلت قواعد الاحكام في
الاصول او قواعد الشريعة او في التمدد او في المباح فباحه بشرط

از اوله امر تومنه بالا و طامی من که منقح محطی جابل تحت است مطلقا از سیاه و سپید بزه ندارد **قال** لطف
 فاضل علی علامه بیس محمد امین علی علیه الرحمة والرفق و ان تقلید شخصی و التزام نرسب معین بدعات حقیقیه بین
 شمار کیا ہی اور ملا علی القاری هم القوارض اور شرح عین العلم من **اقول** بان **التوفیق** اول کسیکه بخلاف
 اهل سنت جماعت انکار اجماع و قیاس و در ملک هند و خند انار و زین اسلام شد و لوی اسمعیل بود و اول
قد نطق الكتاب السنة على ان الاجماع حجة داخل في الاصول الثلاثة بعد الكتاب السنة
 لقوله **لما كنتم حذرا من ان يخرج للناس تافهون بالعرف وتفهون عن المنكر فقد استدلل**
المفسر في قوله **ان الاجماع حجة** لانه من ثمرات خير قهر في
 الدين و انما يقضى كونها من بطلان معرفت و ناهين عن كل منكر و قوله عز وجل **ومن يشاقق**
الرسول **مرجعا** ما تبين له الهدى **ويطيع** غير سبيل المؤمنين **نوله** ما تولى **ونصليهم** جهنم و
ساعت **مصدرا** **الاجماع** كالكتاب السنة كما ذكر اهل الاصول و المفسرون جميعا
وذلك لان الله تعالى جعل اتباع غير سبيل المؤمنين كشاقة الرسول صلى الله عليه وسلم
حيث جعل كلاهما مشتركا في جزاء واحد وهو قوله **تعا نوله** ما تولى **ونصليهم** جهنم و الجزاء
المدكور جزاء لكل منهما بالاستقلال فعلم ان اتباع سبيل المؤمنين اى ما عليه المؤمنون
ياجمعهم واجب و ذلك يسمى بالاجماع فيكون الاجماع حجة قطعية يكفر بها حاله كالكتاب
و السنة المتواترة و اما السنة فقوله عليه السلام لا يجتمع امة على الضلالة و يد الله على
الجماعة و مرشد شدة النار فقوله **هل الله عليه** و سألوا لا يجتمع امة على الضلالة و قد قطع
على ان اجماع هذه الامة المرجومة لا يكون على الضلالة و من ترك الجماعة و شد من شدة
النار غاية الوعيد الذي لا وحيد فوقه و كذا قوله عليه السلام ليس من احد يفارق الجماعة
فيموت الامات ميتة جاهلية و الا المذابحى و سننه و كذا القياس حجة لان النبي صلى
هو **الثلاثة** لكونه مستتبعا من هذه الثلاثة متى كان احكم و جودا في الكتاب السنة و اولها
لو **حجته** الى القياس قوله **تعالى** **مثل** عيسى عند الله كمثل ادم خلقته من تراب ثم قال له اني

دليل على جواز القياسات القياس هو قوله فرجع الى اصله بنوع بشيئهم وقد مر الله تعالى خلق عيسى
 عليه السلام الى آدم عليه السلام بنوع شبهة ذلك الامام محمداً في تفسيره وكذلك قوله تعالى
 ولو ردة وكذا الى الرسول والى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم حليل قاطع على جواز
 الاستنباط والاستنباط الاستخراج فالمعنى قوله وكذا الى الرسول صلى الله عليه وسلم والى ذوي
 الرأي والعلم لعلمه الذين يستنبطونه منهم فلما نزل الله تعالى حله في اوقات الاستنباط
 والحق ربهم كونه الانبياء في كشف حلو الله تعالى على ضرورة ان استنباط العلماء المجتهدين
 من المأخذ الصحيحة يكون كاستنباط الانبياء بحكم الوارثة وقد قاس الصحابة رضي الله عنهم
 حديث محمد في الكتاب والسنة كما في حديث قاسم بن محمد ان ابا بكر رضي الله عنه اشرك
 النبي صلى الله عليه وسلم في الامور التي من قبل الامم في الميراث والرأف والقياس قد جمع العلماء على ان
 القياس بعلمه منصوصة كحكمة اللواطة على حرمة الوطن في الحيض لعلمه الاذي المستفاد
 من قول تعالى لا تقربوهن حتى ينظرن حتى يظن من حجة قطعية فمن انكر الاجماع والقياس فلاحظ له
 في الاشكال في تفسيره فاعتبروا يا اولى الابصار برسول قياس حجت گرفته اوستادشان
 شاه عبدالعزیز و تفسیر عزیزی می گارند و می باید دانست که اصول احکام دین چهار چیز است کتاب
 سنت اجماع و قیاس بر آن بعضی احکام دین از کتاب ثابت شده مثل نماز و هفت زکوة و حرمت خمر و
 وصلت گاو و مانند آن و بعضی با جماع مجتهدین است مثل حرمت بیع کنیز که از مالک و فرزندان او
 و حرمت جمع در میان دو خواهر و در وطنی بملکت بین و بعضی بقیاس ظاهر که غیر منصوص بر منصوص قیاس گرفته
 مثل حرمت در گرفتن زلف و سکه که صریح ملحق بزروع و سیم میشود و ابو شکر سلمی حجت الله علیه در عقائد تفسیر
 میفرماید من تکلموا فعلم عبید الله تعالى او في اصحاب رسول الله عليه السلام ان كان
 ذلك مخالفاً للنص القرآني او اخبار المتفق عليه او الاجماع فإنه يوجب الكفر بخلاف
 وان كان ذلك مخالفاً للقياس او اخبار الواحد ويكون كذلك في كل التأويل بحيث يوجب
 شبهة التأويل فإنه لا يوجب الكفر ولكن يكون بدعة سنته و يجب التوبة عليه و نیز

حضرت سید احمدی نگار و از بسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابست جناب سالت تاب
 در بدو فطرت مخلوق شده بناؤ علیہ روح فطرت ایشان از نقوش علوم رسیده و راه دانشندان و تبحر و تفریر
 مصنف مانده بود و حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمال طریق نبوت اجمالاً مجبول بوده ازین عبارت هویدا
 که چون سید احمد بر کمال مشابست رسول علیه السلام در بدو فطرت مخلوق شده بدین حدیثی علم مانند
 استغفر الله استغفر الله اینچه جرات و بی ادبی است خدا در پناه دارد آدمی بودن رسول کرم علیه الصلوة
 والسلام مجزیه بود و در حق دیگران عیب محض است که سبب جهالت نادانی است و تشبیه دادن رسول
 علیه التحیة و الثناء با کسی دنیا که بران حضرت جائز بود و بنیاد بیست و تحقیر و انانیت رسول است و این
 علیه سلم در شفا قاضی عیاضی جبه خامس سابع فائش حکیم کفر و قتل کرده مولف شایع و الا حق جناب
 خواجہ دنیا و دین با از بلا کتب درست هم ز جمع مرسلین بدان که استحقاق آن بالاتفاق از حکم شرع
 غایت کفر و فساد است است ای مؤمنین بنام کفر و فساد غیر با دسی بر راه اند خیر و تحقیق الحق
 فی رد اهل الطغوی سردیدان قویة الایمان مولوی سعید کمال شرح و بیضا کرده اجمالاً بیانش میکنم که
 مستفی عبارت قویة الایمان نقل کرده سوال کرد که این کلام حق است یا باطل و بر حقان شان
 حضرت رسالت پناه علیه التحیة و الثناء شامل است یا نه و شرفاً قاضی عیاضی جبه خامس سابع
 مولوی فضل الحق مرحوم بیرون در چهار مقام بیان نموده اول حقیقت شفاعت و اقسام آن دوم بیان
 کلامه لا طائل کله بشان آنحضرت علیه الصلوة و السلام از زبان مؤلف سرزده سوم ثابت کرد که کلام بر حقان
 شان رسول کرم صلی الله علیه و سلم و الا الله میگذرد چهارم در حکم این هر چهار مقام را با این احادیث توضیح
 میدهد پنجم چنانکه باید مفصلاً شرح و بسط بیان کرده در آخرش نوشته چون هر چهار مقام پیرایه انجام یافت
 یافت حالا خلاصه نموی جواب بایشان که مستفی در استفسار سوال کرد که این کلام حق است یا باطل
 باطل دوم آنکه در شرح استحقاق و استحقاق شان و سبب تقویة حضرت سیدنا و امیرنا از این طریق است
 المرسلین شمال ارویه سوم بر تقدیر شمال و اهل شان شاکست بر تفاوت و استحقاق شان آنحضرت صلی
 علیه سلم حال حکم مگر کتب شریک و جسته و او از نهی و نهی است که استحقاق اول است که کلام نام دیگر

از سرتاپا کذب زور و فریب غروریت چه او نفی سبب بودن شفاعت بر آن گنهاران و نفی شفاعت
و جابست شفاعت محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حضرت سائر انبیا و ملائکه و اصفیا میکنند این عقاید
او خلاص کتاب بین احادیث معید المرسلین متواجعا مسلمین کما ثبتت في المقام الاول من عند اولادنا
بطلان بعض کلامیه فی المقام الثانی معلا جواب سوال دوم نیست که کلام او بلا تردود و سبب
استخفاف منزلت جاه آن سرور و مقربان بارگاہ حضرت آله و انتفاض شان سائر انبیا و ملائکه و اصفیا و شیوخ
و اولیا اشمال و دلالت دارد چنانکه در مقام ثالث مذکور و فیما سبق مبرهن مسطور است جواب سوال ثالث
که قائل این کلام لاطفال از روی شرع مبین بلا شبهه کافر و بیدین هرگز مؤمن و مسلمان نیست شرفا قابل
قتل و تکفیر است هر که در کفر او شک آرد یا تردود دارد یا این استخفاف را سهل انگار و کافر بدین و ما مسلمان
لعین الادر کفر و بیدینی کمتر است از کسی که این کلام ضلالت نظام اصوات مستحسن پذیرد و معتقد این
کلام را از عقاید ضروریه دین شمارد و آن در کفر با قائل هر سبب که در استخفاف از و بالا تر است چه او استخفاف
آنحضرت صلی الله علیه و سلم و سائر انبیا و ملائکه و اولیا را مستحسن است و آنرا از ضروریات دین پشت و پنهان
کسیکه ظاهر او باطن پاسداری این قائل درین مسائل دارد و بر حفظ حرمت او در اهل علم تاویلات دور از کاف
آورد چه او نیز مرتکب استخفاف شان حضرت سید العالمین تمکد پاسداری بیدینی را بر اصرام آن سید الامام
علیه التحیة و السلام رجحان داد بخوف ملامت بلکه مقتضای بدسخنی و شامت در پی اثبات آنچه بر استخفاف
دارد و وقتا و این همه کفر و زندقه است و الحاد اعادنا الله من ذلک بحیرة الشی و الیه الا تمجاد و اثبات
اثبات این مطالب در مقام رابع است و اوقف قطع دایرة القوم الذین ظلموا و احمک لیسرت العالمین الحاکم
سوا و ظلمت کفر شکست و بیاض نور ایمان با شراق پیوست فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر و السلام علی
من اتبع الهدی غیر ازین در صراط المستقیم اقوال بسیار است که بران حکم تکفیر مترتب شود و اینقدر که نوشتم
مشتی است از خروار می اندکی است از بسیاری اندرین تقدیر کلام مولوی امین بیخ هیچ بر ما اهل سنت
جماعت حجت شدن نمیتواند قافله هم از سیاق عبارت منفی عیانست که ملا علی قاری در رسم القوارض و در شرح
عین العلم تقلید شخصی از بدعات تحقیقیه بر شمرده این حواله کذب افترای محض است چنان هر دو کتاب از او

تخصیص و ماضی از ان نیا فتم نایه الامر است که ملا علی قاری هم القوارض نوشته ثم اشرب ایضا و نقل انه
 لو انقل الحنفی الی الشافعی لوقبل شهادته وان کان عالما بما غریب گفتن عدم قبول شهادت
 محمول است برین تقدیر که محل طعن ائمه مجتهدین سوزن نبوده باشد بل بر اعراض نیک بود و در صورتی
 شدن حال سوزن طعن خودش ملا علی قاری ایت تعزیر و غیر مشروعیت تسلیم میکنند چنانچه متصل عبارت
 مذکور میفرمایند و اما ما شکر من الحنفیة من ان الحنفی اذا نقل الی مذهب الشافعی یقبل
 و اذا کان الامر بالعکس یجزع فهو قول مبتدع و مخترع نعم لو انقل طاعنا من مذهب الاکمال
 سواء کان حنفیا او شافعیاً یعزراً از عبارات مرقومه بالاتقلید شخصی که از بدعات شرعی است بسبب نوع ثابت
 بل تقیضش که وجوب تقلید بعین مستحق گشت و نیز در شرح عین العلم مذکور متفق علیه باین عبارت بر بکار و بل
 علی کل مقلد اتباع مقلده فی کل تفصیل فان مخالفتکم بالقلد متفق علی کونه منکر آیین
 المحصلین و هو عاص بالخالفه الا الله جوز تقلید غیره من الائمة فی بعض المسائل فاذا
 اعتد مر قال انما مقلد الشافعی او الحنفی فهذا الباب یرتفع عنه الاحتمال الله اعلم بالصواب
 لکن تقلید مجتهد آخر در بعض مسائل مسلمست بوقت ضرورت مثلاً شخصی که در ضیق مبتدا گردد که گذاره بدون
 اتباع مذرب شافعی نماید درین صورت هم شرط است که در تلفیق واقع نشود ملا علی قاری رساله جوابتقال گفته
 بل یجب و حتماً یجوز مذهب الی اخر قوله فیکون واجبا لان مقلد ملة الواجب واجب کما
 مر فی تصدیحک سابقاً و نیز ملا علی قاری شرح عین العلم نوشته فلو التزم احد مذاهب کاتبی حنیفة او
 الشافعی رحمهم الله تعالی فلزم علیه الاستمرار فلا یقلد غیره فی ه سئل من المسائل
 اکنون باین حضرت مفتی کاویب کیفیت استدلالش نیکو مبرین گشت من ادعی فعلیه الاثبات آیا ندیده
 و نشنیده و وعید که در کلام مجید در خصوص کاذبین آمده فاعوذ بالله من ذلك چه خوش یا چه بد است خدا

بر روانش باد شکر	درختی که تلخ است و پراشت	گرش در نشانی ربانغ بشت	وز از جوی غلذتین به کام آب
بر چرخ انگبین زین می شهد با	سر انجام گوهر کار آورد	همان میوه تلخ بار آورد	از بد گوهران بد نباشد خوب
نشاید سترون سایه شب	قال ان عبد العظیم طاب ابن فروخ مکی قول سدیدین گفته هین اعلم ان الله		

لو تكلف احدنا من عبادة ان يكون حنيفيا او مالكيًا او شافعيًا او حنبليًا بل وجب عليهم الايمان
 بما بعث به محمد عليه السلام والعمل بشريعته انتهى ما في القول السيد مختصرا **اقول**
 بشرط تسليم ان عبارات قول سيدت هيچك ضربا مقلدان عامد نمی شود چه بالذات مع قطع نظر از عوارض
 عوارض این کلام واقعی است فاما بر تقدیر عوارض عوارض حکم کرده میشود تعین تقلید را و اندر نصیحت حکم الهی
 بهین منج واقع شده بعضی و او فوايا العهد ان العهد كان مسؤولا عما حرزناه سابقا و طه
 نیست که مفتی مخطی عبارات قول سدید را از ان دعای مقلدان ثابت و متحقق است گذشته فقره
 چنانکه از انهم مطلب مفتی نمی مطلقا حاصل میشود بدلیل خود آورده بنا علیه است اثبات عوارض و و
 اظهار زور و فریب مفتی عبارات قول سدید را تمامه برینکارم شاحال استدلالش بر عوام و خواص مشکافی بود
 قال الشيخ عبد العظیم بن فرخنده المکی فی القول للسید واعلم ان الله لو تكلف احدنا من
 عبادة ان يكون حنيفيا او مالكيًا او شافعيًا او حنبليًا بل وجب عليهم الايمان بما بعث به
 سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم والعمل بشريعته غير ان العمل متوقف على الوقوف على
 والوقوف كما طرق فما كان منها ما يشترك فيه العامة و أهل النظر كالعبادة بغير ضيق الصلاة
 والزكوة والصدقة والصوم والوضوء اجمالا وكالعلم بخرامة الزنا والخمر واللواط وقيل النفس
 وغير ذلك مما علموا في الدين بالضرورة فذلك لا يتوقف فيه على اتباع مجتهد وما ذهب
 عن بل كل مسئلة عليه اعتقاد ذلك من كان في العصر الاول فلا يخفى وضوح ذلك
 حقيقة ومن كان في الاعصار المتأخرة فلو اصول ذلك الي عليه ضرورة من الاجماع و
 الاثر وسه ابع الايات والسنة المستفيضة المصرفة بذلك في حق من وصلت اليه
 واما ما لا يتوصل اليه الا بضرب من النظر والاستدلال فمن كان قادرا عليه يتوقف الالة
 وجب عليه فعله كالايمنة المجتهدين ومن لو يكن له قدرة وجب عليه اتباع من ارشده
 الى ما يكلف به ممن هو من أهل النظر والاجتهاد والعدالة وسقط عن العاجز تكليفه
 بالبحث والنظر لعجزه بقوله تعالى لا يكلف الله نفسا الا وسعها ويقول عز وجل فاستلوا

اهل اللذكريان كنتم لا تعلمون ونيز عرف شعرائي و ميزان گفته فان قلت فهل يجب على المحبوب
 عن الادلح على العين الاولى الشريعة التقييد بدين هيب معين فاجواب نعم يجب عليه ذلك
 لئلا يقل في نفسه ويقبل غيره فتفكر **قال** اورا على جزية اگر چه الكيهتو تغليد شخصي كى سبيل تنزل
 مباح بين زوج كى تهي معيار الحق بين لكن عند التحقيق ايضاً مباح بين همى داخل زمين هو سكتى اسلج كى مباح خطاب
 شارع بين داخل هو او تغليد شخص خطاب شارع من خارج كى كما لا يخفى على الماهر المتفطن **اقول** نعم
 تنزل سامور دينيه و حسب تشييد بدين است كى شايد حضرت منقلى را اختيار سكتى و احكام شرعية كاهن
 تنزل كاه بعلت ترى احكام تضار و استوانه را با هم بدرجه اثبات ساز و بجهت نقل كتاب سنت اجماع
 و قيامت روى و كاتى مشاعرتى كى هذا و اعلم ان **قال** في التفسير الكبير المسئلة
 الثانية الاكثر من مائة الف من اهل البيت و اوليها من اهل البيت انهم اعتقدوا فيهم انهم اهل
 العالمين و انهم اهل البيت و انهم اهل البيت و انهم اهل البيت و انهم اهل البيت
 الى رسول الله صلى الله عليه و سلم و انهم اهل البيت و انهم اهل البيت و انهم اهل البيت
 كما انهم اهل البيت و انهم اهل البيت و انهم اهل البيت و انهم اهل البيت
 بل **قال** في تلك جهاد نصر **قال** الربيع و ان ابي العلاء يكتفى كانت تلك الرواية في قوله اسرائيل فقال
 القوم ربما وجدوا في كتاب الله ما يخالف اقوال الاحبار و انهم اهل البيت و انهم اهل البيت
 و ما كانوا يقبلون حكم كتاب الله تعالى **قال** شيخنا و سؤالا فانها من المحققين و المجتهدين
 الله تعالى و قد شاهدت جماعة من المقلدين الفقهاء قرأت عليهم آيات كثيرة من كتاب
 الله تعالى في بعض المسائل و كانت مدافعهم بخلاف تلك الآيات فلو يقبلوا تلك الآيات و ان
 يلتفتوا اليها و يقو ينظرون اليها كما لم يجب يعني كيف يمكن العمل بطواهيها الآيات مع ان
 الرواية عن سلفنا و ردت على خلافها و لو تأملت حق لنا مثل وجدت هذا الداء سارياً
 في عروقنا الاكثرين من اهل الدنيا فان قيل ان الله تعالى مما كفر هو بسبب انهم اطاعوا
 الاحبار الاربعة و الفاسق يضيع الشيطان فوجب حكم بكفره كما هو قول اخوانه و اجواب

ان الفاسق وان كان يقبل دعوة الشيطان الا انه لا يعظه الا ان يلعبه ويسخف به اما
 اولئك لا يتباع كما وانهم يقولون لا اله الا الله والربان ولعظمونهم فظهر الفرق انتهى ما في التفسير
 الكبير مختصرا من سورة البراءة تقرير و تقليد مقلدان زمان با دليل محقق و تقليد رومان ايام
 جاہليت است لهذا مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره در تفسير عزيزي خود مي فرمايد و اذا قيل لهم اتبعوا
 ما انزل الله يعني چون گفته شود ايشان را كه پيروي كنيد حكم را كه خدا نازل کرده است و سوسه شيطان و طغيان
 ابوا و جاد خود را بگزاريد قالوا گویند كه ما پيروي حكم خدا نميكنيم زيرا كه ما را كجا لياقت است كه گفته حكم الهی و یا
 نمايم و نیز از كجا يقين بهم رسايم كه آنچه شما ميگويد حكم الهی است بل تتبع ما آلفينا عليه ابناءنا يعني بلكه ما
 پيروي ميكنيم آن رسم و رواج را كه يافته ايم بران پدران گذشته خود را آنچه ايشان از قديم بخوردند بخوريم
 و آنچه ايشان حرام می دانستند مي دانيم زيرا كه پدران گذشته ما را مادانا تر و عاقل تر بودند گر درين رسم و رواج
 نقصانی می يافتند هرگز آنرا معمول نميگذاشتند و نیز اگر با خلاف ابوا و جاد خود کرده در خوردن و آشامیدن
 بی باکی نمايم مطعون خلایق خصوصا قارب عشائر خود شويم و ما را از برادری خارج كنند و با نداشت و
 برخاسته علاقه مناکحت و مواکلت موقوف كنند چنانچه بهين عذر در بنود هر قوم از قبائل كايسته در احوال
 و غير هم از رواج و رسم خود هرگز نبر ميگردند و بعضی از جهل مسلمانين نیز با موغتن از ايشان در ترك نکاح بود
 و ديگر رسوم باطله بهين قسم اعذار بيان ميکنند و اين اسحق و ابن ابی حاتم از ابن عباس نقل کرده كه روز
 آنحضرت صلی الله عليه وسلم بايهودان همكلام شده آنقدر ايشان را خوبيايی اسلام فرمائيدند و در ترك قبول
 اسلام آنقدر ايشان را جواب کردند كه بهيچ جای عذر نماند و مقطع سخن برين افتاد كه رافع بن خلدج ملك
 ابن عوف و ديگر و دشمنان آنها گفتند كه حقيقت دين شما مسلم ليكن نتبع ما وجدنا عليه ابناءنا
 فهو كانوا اعدوا علينا پس حق تعالى اين آيت نازل فرمود **قول بفضل الله** سبانه كه اين خطا
 محض امام رازي است كه سكوت مقلدين فقهاراد قبول معنی آيت كه مخالف مذيب ايشانست مثل فعل بود
 و نصارى هم در نديل سكوت تعجب مقلدين فقهاراد عدم قبول ظاهر معنی آيت از اين سبب بود كه اعتقاد
 كمال فهم و اجتهاد و ادراك معانی كتاب الله تعالى بر امام رازی مثل امام خود با نمي داشتند و بطريق حسن نظر

میفهمیدند که آنچنانکه امام مامعنی آیات را فهمیده و نسخ و تعارض و غیره را سنجیده تاویها کردند آنچنان
 امام رازی نمی فهمد پس چگونه بجزر گفته امام رازی از نزد شیخ ما در گذریم صاحب تفسیر نیشاپوری بجاوب
 این قول امام رازی میفرماید قلت ولعلهم توقفوا بحسن ظنهم بالسلف لانهم وقفوا عن ذلك
 الا ان علی ما لا یقف علیه الخلف انشی برین تقدیر نعوذ بالله منها که قلدین فقها چگونه مشرک شدند
 و اتباع آنها را می فهمد مثل اتباع بیورد و نصاری بجز شیخ شریب را برین علوم دینی و واضح است که که رازی مشرک
 چنان نیست که جمیع احکامش بر او منطبق باشد هر آیت و حدیثی بوده باشد و هر حکمی که مخالف باشد بظاهر از آیت
 حدیث بالضروری که خوانده شود آن آیت و حدیث همیشه در روی مقلد مذمبی که خلافتش در مذمت ثابت است
 قبول نخواهد کرد پس تقدیر مفروض شما مشرک خواهد بود و بر کلامی مسلمان که مقلد مذمب است اطلاق اسلام جائز نخواهد
 قال فی التفسیر النبوی فی تفسیر قوله تعالی اختلفوا اخبارهم و رهبا نهم اربابا و ان
 دین الله اختلفوا فی معنی اختلفوا هم اربابا بعد الاتفاق علی انهم اربابا و انهم جعلاهم
 الیه فقال کذا المفسرین المراد انهم اطاعوا فی اذکرهم و کوا هی صحیح باید دانست که آن اوامروا
 که اتباعش موجب کفر است موافق حکم و فرمان الهی هرگز نبود بل آن احکام تراشیده بود و ثمرات
 اطاعت شیطان بود حدیث عدی بن حاتم را صاحب تفسیر نیشاپوری برین معنی شاهد و برهان آورده
 ترجمه اش اینست که عدی بن حاتم رضی الله تعالی عنه روزی بخدایت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 شدند رسول علیه الصلوة و السلام سوره برات تلاوت میفرمودند هر گاه برین آیه اختلفوا اخبارهم
 و رهبا نهم الخ رسیدند عدی بن حاتم عرض کرد که علماء و رهبان خود را پرستش نکردیم رسول خدا فرمود
 صلی الله علیه و سلم که معنی پرستش اینست که بعضی شیایا که حق جل و علا کرده حلال کرده علمای شما بمخالفات ام الهی
 و اتباع هوا انرا حرام قرار داده اند و شما آن شیایا بمخالفات ام الهی باطاعت علمای خود حرام دانستید
 چه امری خدا جل جلاله را که باشد در راه عبادت عمل نمودن بر حقیقت آن اعتماد کرد و پرستش
 عبادت چنانچه ربیع از ابی العالیه پرسید که علی سر علی چگونه خدا و رهبان را سجد و ساختند گفت اکثری
 که شیایا که او تعالی در کتاب خود حلال یا حرام نموده علمای بنی اسرائیل مخالفش حکم میکردند و بنی اسرائیل حکم خدا

گذاشته بر اقوال علمای سنها که مخالف امر و نهی الهی است عمل میکردند از حق درگذرید که ایمة مجتهدین
رحم الله تعالی مخالف احکام الهیه هرگز حکمی نکردند بل آن احکام الهیه که مفسرین و مبین از جانب شارع نشده بود
و آنها را اجازت اظهار و بیانست بنیت خالصه که عند الله معتبر است بیان میکردند و درین خصوص
از جانب شارع مجاز بود پس ایمة مجتهدین را مثل علمای یهود و نصاری قرار دادن هر سه سفاهت است ایام
قرطبی تفسیریه و اذ اقبل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نسمع ما الطینا علیه ابا عبدنا مقلدین
مجتهدین از حکم آیه اتخذوا احبارهم و رهبانهم الایه خارج کرده و پرده خفا از انظار سنها برداشته
حیث قال ان التقلید المذموم هو اخذ قول اهل الزیغ و البطلان بلا دلیل و تشکیک لیس
تسکونهم فی ذلک الا قولهم اننا وجدنا ابا عبدنا علی علیه السلام و انما علی انما یرحمهم مهتدون کالیهود و
النصارى و الفرق الضالة من الروافض و الخوارج فمن قلدهم کان مشهوراً فی الضلالة و
اما اتباع اهل الحق و التقلید الیهی فهو اصل من اصول الدین و عصمتیه من عصم المسلمین
یلتجى الیه المقصر عن درک النظر انتهى ازین تحقیق و تنقیح واضح شد که مقلدین ایمة مجتهدین
در حکم آیه مذکوره داخل نیستند و بزعم فاسد سنها که جماعت صلحای مؤمنین و فقهای معین را بخیات
راشیده خود مشرکین مثل یهود و نصاری قرار دادند باطل گشت اللهم ابرنا الحق حقا و الباطل باطلا
تفسیر و تفسیر روح البیان آمده اولو کان ابا و هم الایه اشاره الی قطع النظر عن اسلاف السوء و
اتباع اهل الاواء المختلفة و البدع الذین لا یعقلون شیامین طریق الحق و ضلوا و فیه
حجة الدنیاء و یدعون انهم اهل العار و لیسوا من اهل التخذ و العلم مکسیباً للمال و الجاه
و هو قطعوا الطريق علی اهل التخذ قال تعالی فی بعض الکتاب المنزلة لا تسئلون عن عالم قد
اسکره حب الدنيا فاولئك قطع الطريق علی عبادى فمن کان علی جادة الحق و صراط
الشریعة و عنده معرفة سلوک مقامات الطریقة یجب لاقتدایه اذ هو من اهل الاهتداء
الی عالم الحقیقة دون مدعی شیوخه بطریق الارث من الایاء انتهى تعلیه مجتهدین
وین عین اتباع قرآن شریف و حدیث نبوی است علیه الصلوة و السلام و هرگز مخالف آن نیست كما قال

فِي الْبَيْضَاوِيِّ وَامَّا تَبَاعُ غَيْرِهِ فِي الدِّينِ إِذَا عَلِمَ بِدَلِيلٍ مَا أَنَّهُ مُحَقَّقٌ كَالَّذِي يَأْتِيهِ وَالْمُجْتَمِعِينَ
 فِي الْأَحْكَامِ فَهُوَ فِي الْحَقِيقَةِ لَيْسَ بِتَقْلِيدٍ بَلْ تَبَاعُ لَهَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَإِنْ أَسْأَلْتُمْ بَأْيَ قَسَلُوا
 أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ لَيْسَ مَنفَعٌ شَدِيدٌ شَدِيدٌ إمام رازی میفرماید که تا ویلات امام رازی
 خلاف جمهور مفسرین قائل **قال** بعد ازین شاه صاحب جوم تحت مضامین همین آیت مذکوره میفرمایند
 که چهارم آنکه درین آیت اشاره است بابطال تقلید بدو طریق اول آنکه از مقلد باید پرسید که هرگز تقلید میکنی نزد
 محقق است یا نه اگر محقق بودن او را نمی شناسی پس با وجود احتمال مبطل بودن او چرا او را تقلید میکنی و اگر محقق
 بودن او را می شناسی پس کدام دلیل شناسی اگر تقلید دیگری شناسی سخن ران نخواهد فرست و تسلسل را
 خواهد زد و اگر بعقل میشناسی پس آنرا چرا در معرفت حق صرف نمیکنی و عار تقلید بر خود گوارا میداری طریق
 دوم آنکه کسی که تقلید میکنی اگر این مسأله را او هم به تقلید دانسته است پس توقع او بر بر شدیدا و آنچه ترجیح ماند
 که تقلید او میکنی و اگر بدلیل دانسته پس تقلید وقتی تمام میشود که تو هم آن مسأله را همان دلیل بشناسی و الا مخالف او
 باشی نه مقلد او و چون تو هم آن مسأله را بدلیل دانستی تقلید ضایع شد انتهى مافی العزیز می **قال** في التفسير
 الكبير المسألة الثانية معنى الآية ان الله تعالى امرهم بان يتبعوا ما انزل الله من الدلائل اما
 فهو قالوا لا تتبع ذلك وانما نتبع اباؤنا واسلافنا فكأنهم عارضوا الدلائل بالتقليد واجاب
 الله تعالى عنهم بقوله اولو كان اباؤهم لا يعقلون شيئا ولا يهتدون وفيه مسائل المسألة
 الثانية تقرير هذا الجواب من وجوه احدى ان يقال للمقلد هل تعلمون بان شرط جواز
 تقليد الانسان ان يعلم كونه محققا ام لا فان اعترفت بذلك لو تعلم جواز تقليد غيره لا بد
 ان تعرف كونه محققا فكيف عرفت انه محقق وان عرفت بتقليد امر لم التسلسل وان
 عرفت بالعقل فذلك كاف ولا حاجة الى التقليد وان قلت ليس من شرط جواز تقليد
 ان يعلم كونه محققا فان قد جوزت تقليده وان كان مبطلا فان انت على تقليد امر
 انك محقق او مبطل وتايبها ان ذلك المتقدم كان عالما بهذا الشيء الا ان الوقت ربما ان ذلك
 المتقدم مما كان عالما بذلك الشيء قط وما اختار فيه البتة مدهيا فانك اذا كنت تعلم

فعلی تقلید بران که یوجد ذلك المتقدم ولا مذهبه كان لا بد من العدو ولي النظر فكذا اهلنا
وتاليها انك اذا قلت من قبلك قد لك المتقدم كيف عرفته اعرفته بتقليد ام لا بتقليد
فان عرفته بتقليد لزم اما الدورا والتسلسل وان عرفته لا بتقليد بل يد لي اذ اوجبت
تقليد ذلك المتقدم ويجب ان تطلب لعلي بالدليل لا بالتقليد لانك لو طلبت بالتقليد لا
بالدليل مع ان ذلك المتقدم طلبه بالدليل لا بالتقليد كنت تخالفه فثبت ان القول بالتقليد
يقضي ثبوته الى نفيه ويكون باطلا انتهى ما في الكبير نزلة في المشركين امر باسباح القرآن و
سائر ما انزل الله تعالى من الحجج القاهرة والبيّنات الباهرة فحجوا التقليد وقيل نزلت
في طائفة من اليهود عاهم رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الاسلام فقالوا بل ننتبع ما
وجدنا عليه اباؤنا لانهم كانوا اخيرا منا واعلموا الى اخر ما في تفسير ابي السعود بين آيات كريمة
مذكورة بالاصاف ظاهره **قول** يعون الله تعالى هو كما على ما هو الحق ومفيض الجود مفتي مفرى ويذكر
كما في كريمة واذا قيل لخصه الآية امره بعد اخرى بعدم حوازة تقليد ائمة اربعة من كان دورين وعاهل
في الدين از من شاه عبدالعزیز اسد حق زنده ان گمان هر دو بزرگان متولد بودند و ابا و جادو
اساتذہ و مشران طریقت ایشان هم متولد بودند و این گمان امر از تصانیف هر دو بزرگان با حسن جو
عیاست اشکار می این بزرگان از اصداق آیه که می بود تقوون مما لا تقفون گروانیدن کیس
من نشان من گادان فی قلبهم خرد آله من الايمان و طرد بران نیست که مفتی لایدری در پی ابطال
تقلید شخصی است نه مطلق تقلید چرا که تقلید با علی تعیین را خودش مع پیروان خود قابل اند چه از ائمه اربعة
هر وقت که هر ان خواست تقلید کند و تقلید با نام حسین از عم فاسد و گمان کار خودش گمراهی ضلالت مسلمانان
این مقدر است و دلیل صاحب چنانکه مفتی غیبی با ابطال تقلید شخصی جاری کرده همچنان خصم شان با ابطال
تقلید نه تعیین جاری خواهد کرد و خواهد گفت که از تقلید یا پیر رسید که هر که تقلید میکنی نزد تو محقق است
یا نه از آخر قول چرا که بر تقلید با علی تعیین هم الملاق متولد میشود پس چنان دلیل جهت بطلان مدعی خصم
آورده که نشان مدعی خود هم باطل میشود و کار خود بخطه الشیطان است قطع نظر ازین فخرالدین

و تفکیک و شایسته صاحب تفسیر عزیزی اطاعت مجتهدین شریعت است از فروع و شموله اندک است
 روشن میشود که مراد ازین تقلید تقاید کفایت است چنانکه از عبارت مذکور و شایسته صاحب نظام رسیده است
 شایسته اسنانی مقلدین ایمه اربعه نیست چه برگاه از مقلد ایمه اربعه پدید میآید که در حق کسی حق
 ندارد پس بعد در جوابش گفته میشود که در حق است احتمال خطا و در حق است خلاف است
 احتمال صواب دارد و گفته اند که **الْمُتَّبِعُ إِذَا سَأَلَ النَّاعِمَ مِنْ مَبَادِئِهِ وَرَأَى حَسْبَ مَعَالِمِهِ لَمَّا**
بَدَأَ بِسُؤَالِهِ حَسْبَ مَعَالِمِهِ لَمَّا سَأَلَ وَرَأَى حَسْبَ مَعَالِمِهِ لَمَّا سَأَلَ وَرَأَى حَسْبَ مَعَالِمِهِ
 اسنانی مقلدین ایمه اربعه است و در بیان آن میگوید که جواب است و جواب اول نام رازوی شایسته است و شایسته اولی
 چه در این است اربعه را محقق میداند پس در بیان آن و اجماع است صحیح از اهل سنت است چه از مخالفان است
 خارج از دایره اهل حق است تقلید ایشان را عین اتباع حق میماند و گمانست که اینها پس چه در این است
 گردید و جواب است و جراتانی نیست که در عینیه خارجی را مصدر فرض نمودن فرض غیر مطابق واقع است
 و از همین فرضیت حضرت بهر عامی را نمیرسد آری از فرض عدم کتب معتزله را و از آنجا که شریعت است
 فرضیت حج و عمره لازم نمی آید که لا یخفی علی من هو من ادوی الله فی قلبه عدم تعلق مردم در حق
 نظر لازم نمی آید چه ممکن است قوت هر سیه قدر سیه را حاصل باشد و حاجت بکسب نظر سیه را در ظاهر علی المبر
 و جواب است و جراتانی است و می با اختیار شوق ثانی است که ما ایمه اربعه را بدلیل تو اترو اجماع اهل سنت و جماعت
 و نقل را قول مجتهد خود و دلیل مستند است حاجت بطلب دلیل دیگر را در حق است **المسئل اما المسائل**
مستنده قول مجتهد و آنچه از تفسیر این مسعود آورد و هرگز مفید مطلب است و عطفی نیست که
 در آن بجز ذکر شان نزول حرفی دیگر مستور نیس نقل آن لاطالعه عبرت گرفته و در حق است
 نزول میاید قریب تحریف خواهد شد **کَمَا يُظْهِرُ بِالنَّاهِ فِي الصَّادِقِ وَالذَّكَرِ الذَّكَرُ وَالذَّكَرُ الذَّكَرُ**
 طمانیت تامه حاصل نشود و انداز به نهج دیگر جواب مقدمات شایسته صاحب حرف بر سیه که در این حال
 از ایشان با کفایت دفع شود **قول** از مقلد باید پدید که هر که تقلید سبکی نزد تو محقق است یا نه اگر محقق بود
 او را نمی شناسی پس با وجود احتمال سبطل بودن او چه او را علی سبکی میگویم که در حق است و شایسته صاحب

برآمد که عامی را شاید که تقلید کسی کند چه که او نمیتواند که میان محق و مطلق فرق کند و هذا باطل لان
العامة فكيف يعمل بالعبادات والمعاملات **قوله** و اگر محق بودن او را می شناسی پس که باید دلیل
میشناسی اگر تقلید دیگری شناسی سخن در آن خواهد رفت و تسلسل لازم خواهد آمد و اگر عقل می شناسی پس
چرا در معرفت حق صرف نمیکنی و عاقل تقلید بر خود گوید و اگر امیداری گویم بدلیل تامی شناسم و این قدر علم کافیست
میکنند بتقلید گناه و المذکور فی البیضاوی و اما التباع الخیر فی الدین اذا علم بدلیل ما لله
محقق کالانبیاء و المجتهدین فی الأحکام **قوله** فاما انقدر دست برای جهاد کافی نیست چنانچه از
منسوخ و راجح را از مرجوح و ضعیف را از قوی امتیاز کردن کار آسان نیست کما لا یخفی علی من له
ادنی بصیرة فی العلم **قوله** سخن در آن خواهد رفت و تسلسل لازم خواهد آمد گویم که می پرسم معنی تسلسل
چیت اگر گوئی که آنرا انتنا باشد پس رسانم فی صاوق نمیتواند شد چه غایت الامر نیست که این سلسله
مفتوح میشود بر رسول مکرّم صلی الله علیه و سلم و یا بصحابه کرام رضی الله عنهم و یا بجهتدین جمیع الله تعالی اگر
گویند چون تجار از چهار کس یا از اندازان کنند در صورت لازم می آید ابطال حادوث و از قید دلیل تا
مندفع شدین همه اشکال فتح نیز ملا علی قاری شرح فقه کبری فرماید قال اصحابنا رحمهم الله تعالی ان
القلد لا یختل من نوع علم فانما لریقع عندک ان الخیر صادق لا یصدقه فیما خبریه
الی اخر **قوله** فالذور توقف الشیء علی نفسه و ههنا فی تقلید العالم للعالم تغیراه مرین
و هو ظاهر و ان التسلسل وهو ترتب الامور الاعتباریة فیمكن قطع ابتداء بالحق الاول
تقدیر **قوله** طریق دوم آنکه کسی که تقلید میکند اگر این مسأله را او هم تقلید دانسته است پس تو او را بر شریک
او را چه ترجیح مانا که تقلید او میکند گویم که ترجیح اصحاب کرام رضی الله عنهم بر سایر امت رسول مکرّم صلی
علیه و سلم ثابت است و نیز اولویت متقدمین علمای متاخرین شیوخ طریقت بر مریدان و هذا بدلیل کما
ان الاستدلال و انکارش نمیکند مگر سفیه محض فافهم **قوله** و اگر بدلیل دانسته است پس تقلید وقتی تمام
نشد چون مسأله ای همان دلیل بدانی و الا مخالف او باشی نه مقلد و چون تو هم آن مسأله بدلیل دانستی تقلید
و تابع شدی گویم از فحواسی این کلام تراوش میکند که اتباع رسول صلی الله علیه و سلم تا آن زمان بر تبع

می آید و لاندی بدین میگویند پس نیمه آثار و شعار ایشان بسبب مواعظ نفسانی و موجب عدم تدبیر آن
 و در شیوه اقوال سلف صالحین و متاخرین معتقدین است و بر اقوال بلا دلیل نازان و قرآن مستند و مسلم است
 که در استعداد استنباطی لا یجوز لاحد ان یتفقی بقولنا ما لم یعلم من این قلنا انتمی و هذا فی ستم
 التواضع الا علی بالقیاس الهی و **قول** بالتمسک بالجملة التوفیق پرورشیده نیست که مدار احکام
 است یا استیصال اصول بعد از آن کتاب و سنت و اجماع و قیاس و قرآن پذیرفته که احوال مذکور است
 که اصول و اهل تفسیر آن را معتاد و ایا اولی الا بصائر را بر ثبوت قیاس حجت که در تفسیر آن است
 آمده القیاس **عنه** شرعیة **عنه** شرعیة **عنه** شرعیة و کل ما عولک فالتعبیر **عنه** شرعیة و قال العاکمة
 التمسک ان فی شرح العقائد الثالث ان القیاس منظر لا مثبت فان الثابت بالقیاس
 ثابت بالنص **عنه** و قال القاضی البیضاوی فی صدر منهاج الاصول و الدلیل المستوفی
 بین الایمة الکتاب و السنة و الاجماع و القیاس و از عازین جبل ان رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم لما بعثه الی الیمین قال کیف ترضی اذا عرضت لك قضاء قال قضی بکتاب الله
 قال فان لم تجد فی کتاب الله قال فیسئله رسول الله قال فان لم تجد فی سنة رسول الله
 قال فاجتهد برأی الی اجر الحدیث و قال احمد بن محمد بن ابي و فی رسول الله بما رضی
 به رسول الله من اهل التمدی و صحیحین آمده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا حکم
 الحاکم فاجتهد و اصاب فله اجران و اذا حکم و اجتهد و اخطأ فله اجر واحد چه اگر حکم
 جهاد کرد یعنی از قیاس علمی درست کرد پس حق اجرین خواهد شد و الا بر واحد ازین احادیث
 منت شدن قیاس با حسن وجه ثابت شدن در ان تقدیر اطلاق قواعدی و عاقد شدن نمیتواند
 چرا که در خطاب شارع و اهل سنت کما ثبت و انکارش نمیکند مگر تبیع و ضال عامی و غیر عامی که بدیهه است
 رسیده آنها را از نیست که عمل به است کما قال ابن الهیثم فی التحریر غایب المجتهد المطلق یلزم
 عند الجمهور التقلید و ان کان مجتهدا فی بعض المسائل الفقہیة او بعض العلوم و در کفا
 شرح فی کتابها آمده العامی اذا سمع حدیثا **عنه** ان یأخذ بظاهره حیوان ان یكون

مَصْرُوقًا عَنْ ظَاهِرِهِ أَوْ مَمْنُونًا بِخِلَافِ الْفَتْوَى وَوَشَّحَ تَحْرِيرَهُ كَوْرَسَةَ الْبَيْتِ بِأَنَّهَا كَانَتْ
 بِظَاهِرِ الْحَدِيثِ جَوَازِ كَوْنِهِ مَصْرُوقًا عَنْ ظَاهِرِهِ أَوْ مَمْنُونًا بِأَنَّهَا كَانَتْ
 لِعَدَمِ الْإِهْتِدَاءِ فِي حَقِّهِ إِلَى مَعْرِفَةِ صِحِّهِ الْأَخْبَارِ بِدَقِّقَةٍ أَوْ تَابِعِيًّا أَوْ مَسْتَوْجِبًا إِذَا اسْتَعْمَلَ
 كَانَ تَابِعًا كَمَا لَوْ جَبَّ عَلَيْهِ وَدَرَّحَاحَ سَمِعَ مِنْ أَحَادِيثِ يَحْتَجُّ بِهَا كَوْنِ بَيْتِ بْنِ مَالِكٍ بِمَوْجُودِ
 چنانکه حدیث مروی عن عثمان بن عفان رضی الله عنه در عدم وجوب غسل عین دخول مشقه و نسبت
 انزال در نماز سب الرجم ما خود نشده و همه بنسب خویشش قائل اند علاوه بر آن در بخاری و تشریح
 احادیث چنانکه آن با کل لائق عمل نیست چنانکه حدیثی طریقی فی الدرر الزا برین هم ایام بخاری و ادب
 نِسَاءٌ كَوْنَهُ حَرْثٌ لَكُمُ فَاتَوْحَرْتُمْ لَكُمْ أَوْ شِئْتُمْ أَزْرَوْهُ الزَّانِ جَوَازِ لَوْ اطَّاعْتُمْ لَفُتِنُوا بَأْسَهُ مَعْلُومٌ مَشْهُورٌ وَأَنَّ
 در صحیح بخاریست که اگر در شراب مایه انداخته اندک آفتاب گذارند بنوشند جائزست گو این احادیث نیز
 امام بخاری قطعاً لائق عمل نیست بل تعبیق نظر جوابات آن از آن بر آید لکن بظاهر روایت کردن
 امام بخاری کم فمانرا گمراه میکند بنابراین برکتب حدیثی بغير تحقیقات عمل کردن درست نیست بخلاف
 کتب معتبره فقه چرا که وفقه کلامی روایت چنان نیست که از آن مهم جواز لواطت و غیره پیدا شود خودش
 امام بخاری میفرماید ذکوا القسط لان فی مقدمه شرح البخاری بالسند سمعت ابا المظفر ^{عنه}
 ابْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَامِدِ بْنِ الْفَضْلِ الْبُخَارِيِّ يَقُولُ لَمَّا عَزَلَ أَبُو الْعَبَّاسِ الْوَلِيدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ يَدِ
 فِي هَمْدَانِي عَنْ قَضَاءِ الرِّيِّ وَرَدَّ بَخَارَ اسِنَّةَ ثَمَانَ عَشْرَةَ وَثَلَّثَ وَأَنَّكَ لَتَجِدَ يَدِ مَوْدَةَ
 كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِي الْفَضْلِ الْيَلْبَعِيِّ فَنَزَلَ فِي جَبْرِائِيلَ عَلَى أَبِي إِبْرَاهِيمَ اسْتَحَقَّ بِنَ إِِبْرَاهِيمَ
 اُخْتَلَى إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ اسْأَلْكَ أَنْ تُخْبِرَ هَذَا الصَّبِيَّ عَنْ مَشَائِخِكَ فَقَالَ مَا لِي بِمَا لِي بِمَا لِي بِمَا لِي بِمَا لِي
 وَأَنْتَ فُقِيهٌ فَمَا هَذَا قَالَ لَانِي لَمَّا بَلَغْتَ مَبْلَغَ الرِّجَالِ تَأَقَّتْ نَفْسِي إِلَى مَعْرِفَةِ الْحَدِيثِ وَشَرَفِ
 رِوَايَةِ الْأَخْبَارِ وَسَمِعْتُهَا فَقَصَدْتُ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ الْبُخَارِيَّ بِجَارِ صَاحِبِ الشَّرِيحَةِ وَالْمُسْتَوْجِبِ
 فِي عَلِيٍّ الْحَدِيثِ وَعَلِمْتَهُ نَزَدِي بِسَأَلَةِ الْأَقْبَالِ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ يَا بَنِي لَا تَدْخُلْ فِي الْأَهْلِ إِلَّا بِمَا
 مَعْرِفَةَ حُدُودِهِ وَالْوَقُوفَ عَلَى مَقَابِرِهِ فَقُلْتُ عَرَفْتِي رَحِمَكَ اللَّهُ حَادِدًا وَوَدَّ مَا قَصِدُ تِلْكَ

وَمَقَادِيرُهَا سَأَلْتُكَ عَنْهُ فَقَالَ لِي أَعْلَمُ أَنَّ الرَّجُلَ لَا يَصِيرُ مَحْدُثًا كَامِلًا فِي حَدِيثِهِ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَكْتَسِبَ
 أَرْبَعًا مَعَ أَرْبَعٍ وَكَأَرْبَعٍ مِثْلَ أَرْبَعٍ فِي أَرْبَعٍ عِنْدَ أَرْبَعٍ بِأَرْبَعٍ عَلَى أَرْبَعٍ عَنْ أَرْبَعٍ لِأَرْبَعٍ وَكُلُّ هَذِهِ
 الرُّبَاعِيَّاتُ لَا تَسْتُرُ إِلَّا بِأَرْبَعٍ مَعَ أَرْبَعٍ فَإِذَا تَمَّتْ لَهَا كُلُّهَا هَانَ عَلَيْهَا أَرْبَعٌ وَابْتُلِيَ بِأَرْبَعٍ فَإِذَا صَبَرَ
 عَلَى ذَلِكَ كَرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الدُّنْيَا بِأَرْبَعٍ وَآثَابُهُ فِي الْآخِرَةِ بِأَرْبَعٍ قُلْتُ لَهُ فَسِرِّي رَحِمَكَ اللَّهُ
 مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَحْوَالِ هَذِهِ الرُّبَاعِيَّاتِ مِنْ قَلْبٍ صَافٍ فَيُشْرَحُ كَأَنَّهُ وَبَيَانٍ شَافٍ طَلِبًا لِالْإِحْرَامِ
 وَفِي فَقَالَ لِعَوَالِمِ الرُّبَاعِيَّةِ الَّتِي يَجْتَنِبُ إِلَى كِتَابَتِهَا هِيَ خَبَارُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَشَرَاهُ
 وَالصَّيَابَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَمَقَادِيرُهُمْ وَتَابِعِينَ وَأَخْوَالَهُمْ وَسَائِرُ الْعُلَمَاءِ وَتَوَارِيخِهِمْ مَعَ
 أَسْمَاءِ رِجَالِهِمْ وَكُنَاهُمْ وَأَمَلَتُهُمْ وَأَزْمَلَتُهُمْ كَالْتَحْمِيدِ مَعَ الْخُطْبِ الدُّعَاءِ مَعَ التَّوَسُّلِ وَالتَّسْبِيحِ
 مَعَ السُّورَةِ وَالتَّكْبِيرِ مَعَ الصَّلَاةِ مِثْلَ الْمُسْنَدَاتِ وَالْمُرْسَلَاتِ وَالْمَوْقُوفَاتِ وَالْمَقْطُوعَاتِ
 فِي صَغَرَةٍ وَفِي دَرَاكِهِ وَفِي شِبَابِهِ وَفِي كَهُولَتِهِ عِنْدَ فِرَاقِهِ وَعِنْدَ شُغْلِهِ وَعِنْدَ فَقْرِهِ
 وَعِنْدَ غِنَائِهِ بِالْجِبَالِ وَالْبَحَارِ وَالْبِلْدَانِ وَالْبَرَكَاتِ عَلَى الْأَجْحَارِ وَالْأَخْرَافِ وَالْجُودِ
 الْأَكْنَفِ إِلَى لَوْقَتِ الَّذِي يُكَلِّمُهُ نَقْلَهَا إِلَى الْأَوْرَاقِ تَمَّتْ هُوَ فَوْقَهُ وَعَمَّتْ هُوَ مِثْلَهُ وَعَمَّتْ
 هُوَ وَدُهُ وَعَنْ كِتَابِ أَبِيهِ يَتَبَيَّنُ أَنَّهُ يَخْطُرُ أَيْبَهُ دُونَ عِيْرَةِ لَوْجِهِ إِنَّهُ تَعَالَى طَلِبًا لِرِضَانِهِ
 وَالْعَمَلِ بِمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهَا وَنَشْرَهَا بَيْنَ طَالِبِيهَا وَصَحْبِيهَا وَالتَّالِيفِ فِي حَيَاةِ ذِكْرِهِ
 بَعْدَهُ ثُمَّ لَا تَسْتُرُ لَهُ هَذِهِ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَرْبَعٍ هِيَ مِنْ كَسْبِ الْعَبْدِ عَنِ مَعْرِفَةِ الْكِتَابَةِ وَاللُّغَةِ
 وَالصَّرْفِ وَالتَّجْوِيعِ مَعَ أَرْبَعٍ هِيَ مِنْ إِعْطَاءِ اللَّهِ تَعَالَى أَعْنَى الْقُدْرَةِ وَالصَّعَةِ وَالْحِرْصِ وَالْحِفْظِ فَإِذَا
 تَمَّتْ لَهُ هَذِهِ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا هَانَ عَلَيْهِ أَرْبَعٌ الْأَهْلُ وَالْمَالُ وَالْوَالِدُ وَالْوَطَنُ وَابْتُلِيَ بِأَرْبَعٍ
 بِسَمَاتِهِ الْأَعْدَاءُ وَمَوْلَانِهِ الْأَصْدِقَاءُ وَطَعَنَ الْجُهْلَاءُ وَجَسَدَ الْعِبَادُ فَإِذَا صَبَرَ عَلَى هَذِهِ
 الْمُحَنِّ كَرَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الدُّنْيَا بِأَرْبَعٍ بَعْدَ الْقَنَاعَةِ وَبِعَيْبَةِ النَّفْسِ وَبِلَذَّةِ الْعِلْمِ وَخِيَوَةِ
 الْأَبْدِ وَآثَابِهِ فِي الْآخِرَةِ بِأَرْبَعٍ بِالشَّفَاعَةِ لِمَنْ أَرَادَ مِنْ إِخْوَانِهِ وَبِظِلِّ الْعَرْشِ يَوْمَ لَا ظِلَّ
 إِلَّا ظِلُّهُ وَيَسْقَى مَنْ أَرَادَ مِنْ حَوْضِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِحَاوِرَةِ النَّبِيِّينَ فِي أَعْلَى

علیین فی الحجۃ فقد اعلتک یا بنی عجم بجمع ما سمعت من مشائی من متصرفان هذا الباب
 فاقبل الآن الی ما قصدت الیه اودع فیها الی قولہ فسکتہ متفکراً واطرقت متفادراً یا فلما رأی
 ذلک منی قال وان لم نطق حمل هذه المشاق كلها فعلمت بالثقة الی اخر قوله وليس ثواب
 الفقیه دون ثواب المحدث فی الآخرة ولا عزرة بأقل من عز المحدث فلو سمعت ذلك
 نقص عن می فی طلب الحدیث و اقبلت علی دراسة الفقه وتعلمه الی انصرت فیہ
 متقلداً ووقفتم منه علی معرفة ما امكنی من تعلمه بتوفیق الله ومنه فلذلك لو کین
 عندی ما املیه علی هذا الصبی یا ابا ابراهیم فقال له ابو ابراهیم ان هذا الحدیث الواحد
 الذی لا یوجد عندک خیر للصبی من الف حدیث نجدہ عند خیرک انتهى خلاصه ^{بمطلبش}
 نیست که شخصی برای خواندن علم حدیث نزد امام بخاری رحمة الله علیہ مد فرمود امام بخاری که خواندن این
 علم خیرتر است چرکه محدث را ضرورت استن علم اسما و الرجال و علم تواریخ و نحو و غیر آن هر که
 این مشقته را برداشته اکر ام کند الله تعالی آنرا در دنیا عزت و شفاعت و سمیت نفس غیره و در دوزخ
 و آخرت شفاعت کردن مجاورت پیغمبران در مشیت حاصل کلام و ستاوانه گفتیم حالاً بخوان علم حدیث
 اگر طاقت داری ورنه از عرض آن درگذر و بخوان فقه را که آن آسان است و ثواب فقیه کم نیست از
 محدث چرکه فقه ثمره حدیث است پس بخواند آن شخص بموجب حکم امام بخاری علم فقه را و ترک کرد علم
 حدیث را شیخ الحدیث محمد عبدالحق ولومی در مقدمه مشکوٰۃ یقرا فیها لایحادیث الصحیحین
 تنخیر فی صحیح البخاری و مسلم و لم یستوعبها الصحاح کلها بل هما منحصران فی الصحاح و الصحاح
 الی عندهما و علی شرطهما ایضاً لم یورداهما فی کتابهما فضلاً عن غیرهما قال البخاری روح
 ما اوردت فی کتابی هذا الاما صح و لقد ترکت کثیراً من الصحاح و قال مسالیح الذری
 اوردت فی هذا الكتاب من الاحادیث صحیح و لا اقول ان ما ترکت ضعیف است و الا ان
 فی هذا الترتیب والاتیان وجه تخصیص الایراد والترتیب اما من جهت الترتیب من جهت
 مقاصد آخر و نیز شیخ قدس سره در ان می نگارند فی هذا المکتب اربعه اقسام من الاحادیث

الصحاح والحسان والضعاف وتسميتها بالصحاح الستة بطريق التقليل وسمى صاحب
المصاحف احاديث غير الشيخين بالحسان وهو قريب من هذا الوجه ولقد ورد في السيوطي
في كتاب جمع الجوامع من كتب كثيرة يتجاوز خمسين مشتقة على الصحاح والحسان والضعاف
وقال ما وردت فيها حديثا موسوما بالوضع اتفق المحدثون على تركه وورده والله اعلم
بما في غور مستكدر صحاح ستة كرامى حديث برانى قواعد احاديث مختلفه مذکور نیست و اگر باشد نشان شرح
و فتوای که جهت تطبیق احادیث مختلفه علمای ما رحمهم الله بیان کردند و مقرر نمودند بر طبق آن مفتی را عمل
نمودن درست نخواهد شد چه هرگاه از حدیث صریح ثبوت قواعد نشد بالضرورة این قواعد مقرره علماء ما رحمهم الله
از و یک منبعی خطی در بدعت سنی داخل خواهد شد پس صورت چیست که بدان منبع تطبیق احادیث مختلفه
کرده باشند فقط علیها الاثبات والبیان از راه عوام فریبی اطلاق لفظ متاخرین بر افعال ائمه مجتهدین
که در تابعین اند و افضلیت ایشان بحديث خیر القرون قرنی ثور الذین یلوونهم ثور الذین یلوونهم ثابت
و متحقق در بدعت مذومه شمردن رخنه دروین مبین انداختن است آری استخراج مسائل و استنباط احکام
شرع و تنقیح مسائل ائمه مجتهدین کرده اند رحمهم الله تعالی نه متاخرین و هذا ظاهر لا حاجة الى البيان
نسبت ائمه مجتهدین بعلمای اهل کتاب ضلالت محض است و زندقه چرا که علمای اهل کتاب مخالفت امر و نهوا
الهی با تابع هوای نفس حکم میکردند و ائمه مجتهدین هرگز مخالف حکم الهی امری نکردند بل آن احکام الهیه که مفسر
مبیین جانب شارع نشده بود بر رعایت اطراف و جوانب صحیح و سقیم ناسخ و منسوخ راجح و مرجوح و غیر آن بیان
میکردند تا عوام در ورطه ضلالت و هلاکت نه افتند و اتباع مجتهدین عین اتباع قرآن مجید و حدیث نبوی
علیه الصلوٰة والسلام و شایده این معنی است قوله تعالی فاستلوا اهل الذکر انکم لا تعلمون اللہ ورسوله
معه فی الذل الذی اولی الامر بران هرگاه تعریف امام همام ابوحنیفه از خبر ثابت شده که ما سزاگره
اند زنی صورت نسبت امام علمای اهل کتاب چه قدر گمراهی است خود غیباشت و آشکار حاجت تحریر نرزد
در فتاوی برین آمده که امام المسلمین و قبلة العارفين و سيد التابعین و سند المجتهدین
شیخ الملة الحنفية البصير و سراج امة الرسل و الانبياء الامام الاعظم الصوفي ابوحنيفة

نعمان بن ثابت الكوفي رضي الله عنه وارضاه ويجعل مراد من الجنان مسكنه وماواه ^{عصر}
صحابة كرام رضي الله عنهم متولاه شدة بهارده نغزوا اصحاب عظم وريافت چون انس بن مالك رضي الله
ابن اوفى وعبد الله بن حنبل وعبد الله بن الاسقع وعبد الله بن عجز وازالشان بروا
حديث بروا اتصال كروه وغيره لجلال الدين سيوطي في تبيين صحيفه في مناقب ابى حنيفة جرحه الله تعالى كفته
وقد بشر النبي صلى الله عليه وسلم ابى حنيفة في الحديث الذي اخبر به ابو نعير
في الحلية عن ابى هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان العلم
معلقا بالثرى لتناوله رجال من ابناء فارس اخرج الشيرازي في الاقاب عن قيس بن سعد
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان العلم معلقا بالثرى لتناوله
قوم من ابناء فارس في حديث ابى هريرة في صحيح البخاري ومسلم بلغة لو كان الايمان عند
الثرى لتناوله رجال من فارس في مسلم لو كان الايمان عند الثرى لذهب به رجل من ابناء
فارس حتى يتناوله وفي معجم الطبراني الكبير بلغة لو كان الايمان معلقا بالثرى لتناوله الغر
وله رجل من فارس في الطبراني ايضا عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لو كان الدين معلقا بالثرى لتناوله ناس من ابناء فارس فهذا اصل
صحيح يعتمد عليه بالبشارة والفضيلة انتهى ذكره الطحاوي في شرح الدر المختار فهذه
الما ديت تدل ان الجمع باعتبار الاتباع والا فراد باعتبار الاصل هو ابو حنيفة فاتي
رسول الله صلى الله عليه وسلم بذلك الطريق اشارة الى ان اتباع ذلك الرجل كانوا
فائقين على غيرهم بفضل الاصابة بحسب قواعد واصوله فلذا قال الامام الشافعي
اراد الفقه فيلزم اصحابا بصنيفة فان المعاني قد تيسر عليهم وقال العلامة
الملك في الخيرات احسان في ترجمة النعمان ومثابه صلى الله عليه الاستدلال به على عظم شان
ابو حنيفة ما روى عنه عليه الصلوة والسلام انه قال تروم زينة الدنيا سنة حسنة
ومائة ومن ثم قال شمس الايتة الكردسي ان هذا الحديث محمول على ابى حنيفة لانها

قالوا السنة وقد روت الأحاديث الصحيحة تشييراً إلى فضلها منها قوله صلى الله عليه وسلم
 فيما رواه الشيخان عن أبي هريرة والطيبراني عن ابن مسعود أن النبي صلى الله عليه وسلم
 قال لو كانت الأيمان عند النثر يا لتنا وله رجل من أبناء فارس رماه أبو يعقوب عن أبي هريرة و
 المشيراني والطيبراني عن قيس بن سعد بألفاظ النبي صلى الله عليه وسلم قال لو كان العلم
 معاً عند النثر يا لتنا وله رجال من أبناء فارس في لفظ الطيبراني لا تنا وله العرب لنا وله
 من أبناء فارس في رواية مسلم عن أبي هريرة لو كان الأيمان عند النثر يا لذهب به رجل
 من أبناء فارس حتى يتنا وله وفي رواية الشيخين عن أبي هريرة والذي نفسي بيده لو كان
 الدين سلقياً لتنا وله رجل من فارس قال الحافظ هذا الحديث الذي رواه الشيخان
 يصلح فيه في الإشارة لا بحقيقة وهو متفق على صحته ذكره الشافعي في شرح الدرر
 المختار وقال الشافعي في شرح المذكور وفي حاشية الشيرازي على المواهب عن العلامة
 الشافعي تلميذ الحافظ السيوطي قال ما جزم به شيخنا من أن أبا حنيفة هو المراد من هذا
 الحديث ظاهر لا شك فيه لأنه لو بلغ من أبناء فارس في العلم مبلغه احد انتهى وقال
 الامام الحافظ محمد يوسف الشافعي في سبيل الهدى والرشاد في حوال خير الصباد
 المشهور بسيرة الشافعي في الباب الخامس والخمسين من جماع ابواب معجزاته صلى الله
 عليه وسلم فيما اخبر من الكواثر فكان بعدة كما اخبر بعد ذكر الاحاديث المذكورة قال
 الشيخ نور الله صلى الله عليه وسلم يعنى في البشارة والفضيلة ويستغنى عن الخبر الموضوع وأ
 جزم به شيخنا ان أبا حنيفة هو المراد من هذا الحديث السابق ظاهر لا شك فيه لأنه لو بلغ
 احد من أبناء فارس في العلم مبلغه ولا يبلغ اصحابه انتهى وقال الملا علي نقاشي في
 الرسالة المذكورة فقد اخرج الشيخان عن أبي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
 لو كان العلم عند النثر يا لتنا وله رجال من أبناء فارس ومن المعلوم عند العرب العجم احد
 من هذا الطائفة لو يصل الى مرتبة الاجتهاد حتى يكون امام الامة الا باحقيقة ولهذا

قال حافظ الحق الشيخ جلال الدين السيوطي شافعي هذا الحديث ايضا اشمل خبره بغيره عليه
 في البشارة والفضيلة التامة انتهى وقال الشافعي في شرح الدر المختار قوله اشمل اصله ابا حنيفة
 من اعظم معجزات المصطفى بعد القرآن لانه صلى الله عليه وسلم وقد اخبر به قبل وجوده
 بالاحاديث الصحيحة التي قد منافاتها محمولة عليه بالاشارة انتهى وقال الخطابي في شرح
 الدر المختار قوله والحاصل ان ابا حنيفة من اعظم معجزات المصطفى بعد القرآن لانه
 اخبر به قبل وجوده بالاحاديث الواردة التي ذكرنا الا انها في حديث عليه قطعا انتهى فان
 الاية الشافعية من اهل الحديث جلال الدين السيوطي ومحمد بن يوسف الشافعي ابن
 حجر المكي وغيرهم على ان المراد من ذلك الحديث وهو صدوقه هو ابو حنيفة لا غيره كما يدل
 عليه نفس الحديث كما مر من انه لا توجد قووده الا فيه وقد فصل ستة آدوه كما ام شافعي
 وروى حضرت ابو حنيفة رحمه الله عليه كفته والحق في انصاف سنة نقد ان البلاد ومن عليها
 امام المسلمين ابو حنيفة بايات واسناد وفتوى بايات الزبور على الصحيفة فان كان حنيفة
 في علاه امام الخليفة والخليفة فما بال مشرقين اهل الظاهر ولا بال مغربين ولا بكونه
 فاحنة رتبنا اعداه من اهل من رذ قول ابي حنيفة الكرونيدي شافعي با حنين اعتمادا على
 او كرونيدي كجهت تقليد وكيري رواه واگر تسليم كروه شود كه مراد مفتي از مشايخين مثل شيخ الاسلام
 كرومي وغيره بواندين تقدير بجزاي آيه كرميه السابقون السابقون او ايات المفسرون كرونيدي
 نبوت نسبت ما و شاقريب تر بودند بر اندوا و روع والقي در ابوداود ونقل ميكند از عمر بن عبد العزيز بن
 لنفسك ما رضى به القوم لانفسهم فانه على علم وقنوا و بهر ناذل كنوا ولهم على كنه
 الامور كانوا اقوى بفضل ما كانوا فيه اولى فان كان الهدى بما انتو عليه اقل من سلفكم
 اليه مع انهم السابقون ولئن قلتوا انزل الله تعالى اية كذا في لوقال كذا يعني اعتراضا
 على السلف فنقول لقد قرأوا منه ما قرأتموه على من تاويله ما جعلتموه انتهى خلاصه ومفهوم
 اينست كه خشنو شويد بر آنكه خوشو شدند متقين پيغمبرين تقليد متقدمين ايشايد چراكه آنها هم علم بودند

و بصارت تامه داشتند و قدرت زائد در کشف امور و بهتر بودن از متاخرین بعد از احوال اگر بالفرض
 بدایت راه شهابودی پس بالضرورت شاد و متقدّمین بودی چرا که متقدّمین را فضل ثابت است اتفاقاً و اگر گوید که چرا
 نازل کرد حق جل و علا این آیت را چنان و چرا فرمود حق تعالی چنان بطور اعتراض گویم تحقیق خوانند
 ما نجا آن آیات را که شما میخوانید و عالم بودند آنها تاویل آن آیات و شما باطلید حالا شریک انصاف را در دست
 ندیدید اندک بر تحقیق بیان فکر فرورید و بفرا بید که متبع قرآن و حدیث مقلدین هستند یا غیر مقلدین
 تری فیمین گزینین کچھل + بلا شریفی هوش کی چای اگر چاند آینه نه بچکو نظر تو تسلیم کر قول اهل بصیرت
 حکما که این مقول مقلدین است که فهمیدن قرآن حدیث بدین پنج که بران استنباط احکام اجتهادیه مترتب
 شود و در جمیع احکام اجتهادیه خاصت به مجتهد مستقل و در بعض احکام اجتهادیه خاصت فی ذلک البعض مقلد
 مقلدین نه مجتهد مستقلیم نه مطلق و نه مجتهد فی البعض پس چگونه تقلید واجب مجتهدین را در گذاریم از
 قرآن حدیث احکام اجتهادیه را که بغیر استنباط مجتهدین معلوم شدن نمیتواند بر آورده عمل کنیم اگر هر کس
 لغت غریبه قرآن حدیث را مثل ایه مجتهدین فهمیدندی پس هر عرب بدوی مجتهد مستقل شدندی حاشا
 تقلید مجتهدین نماندی و بطلان این امر بر صاحب بصیرت روشن ترست از آفتاب هم مضامین کلام مجتهد
 سهل نیست گماز عمو المفتحی المخطی بل خلی شوارست لقوله تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی جمیع
 علوم و مسائل در قرآن موجودست آری مفتی را باید که حسب غای خود جمیع مسائل را از کلام مجتهد استنباط
 نموده ثابت کند و الا از قول بلا دلیل خود تائب شود همیات بیات تمسک بقنادود و فرقه همین آیات قرآ
 اگر فهم مضامینش آسان بودی چرا بقنادود و فرقه گشتندی و نیز قسطلانی در طردوم شرح بخاری تحریر
 کرده قال الامام قولوا بالسنن و دعوا قولی اما یعمل بهذه الوصیة اذا عرف ان الحدیث انما یطاع
 علیه الشافعی ما اذا عرف انه اطاع و رده او تاوله بوجه من الوجوه فلا خلاصه مطلبش نیست
 که فرمود شافعی که عمل کنید بحدیث و بگذارید قول مرا اگر بدانید که این حدیث با نرسیده و اگر بدانید که این
 حدیث با نرسیده آزار دگر و دعویات او بیل نمودم پس عمل نمودن بران حدیث مقلد را با تکلیف درست نیست
 آری این امر آسان نیست ازین سبب بخاری از عمل کردن بر حدیث بلا تحقیق منع فرمود اللهم ثبت

اقدامنا علی حقیقه شریعه رسول الله صلی الله علیه و سلم و ملة الكنیفة للحنفاء وانما نقل
 علی لقوم المتعصبین الظلمین نسبت مقلدان باین آیه کریمه فی کل وادیهیمون که در آن از سلف
 تا خلف علمای دین بسین و اولیای کبار بودند و مستند چه قدر ضلالت و گمراهی است خود یا بانی ندارد
 و در تفسیر ضیاء می تحت آیه کریمه فی کل وادیهیمون مذکور است که ان مقدما تهم خبايا لا حقیقه
 لها و اغلب کلیاتهم فی التسیب الخ و در معالم التنزیل آمده قال ابن عباس رضی الله عنه فی کل لغو
 مخصوصون و قال مجاهد فی کل فیه یفتنون و قال قتادة یهدون بالباطل و یستمعون للحجون
 بالباطل فالوادی مثل لغو الکلام كما یقال نافی وادیه و انتفی وادیه فظهران نسبت المقلدین
 الی الآیه المذكورة ضلالة نازم بر عقل و فراست مفتی مضل که با وصف دعوی زهد و تقوا و دلان
 جماعه مؤمنین که از شرق تا غرب بر همین طریق التزام دارند و ترا فکند لولیه تفضیلش ایمان بالحق
 نوک کلم بر زمین با التفیح مفتین با دلفرن بر سر این قوم از لوح قلم با لب لثام و میان و از دل دانش گزین
 صاحب تفسیر حسینی تفسیر قوله تعالی یوم نذاعوا کل اناس یا ما هم یسمونهم یفید بانکه هر که در ده خواهد
 اهل سنت و جماعت بروز قیامت بنام امام شان یا حنفی یا شافعی یا مالکی یا حنبلی اگر این تفسیر آیت
 منظور باشد داخل زمره مقلدین شوید و الامصادق تؤمن ببعض و تکفر ببعض صادق خواهد شد
 اعادنا الله ینهم و کرمهم آیانید و یانشیده در خبر آمده الشیطان ذئب الانسان کذ شیطانی
 یاخذ الشاذلة و القاصیه و الناحیه و ایتاکم و الشعب و علیکم بالجماعه و النافذ و این حدیث
 ابو داؤد و امام احمد از ابو ذر رضی الله عنه روایت کرده شیخ عبدالحق دیوبند ^{رحمته} فرمود است
 که از جماعت بیرون نشوید و اطاعت آری اکثر علماء کنید و نیز در خبر آمده لا یجوز ان یرد مسلم
 یشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله الا باحدی ثانی الشیخ الذانی النفس بالنفس و انت اول
 المشارق لجماعته این حدیث را بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که هر
 فرمود صلی الله علیه و سلم که خون بنده مؤمن که بر تو حید خدا و بر رسالت من گواهی دهد حلال نیست الا
 کسی که زانی که کاح کرده باشد و در قتل سوگم تارک دین و بیانش تا یک جماعت نمودند و علی بن ابی

در شرح صحيح مسلم نوشته که هر که از جماعت مسلمين بيرون شود با انقراض سخن نوبخلاف اجماع چنانچه رافضی و خارجي
و غير آن هم درين حديث داخل اند و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق
الجماعة شذبا فقد ضلح ربيعة الاسلام عن عنقه رواه احمد بن حنبل بنحو ما في نسخة من
هذه الهفوات ونسأله العصمة في القول والفعل والاعتقادات بحرمة سيلا لتسادات
واين كه گفته که بر قول بلا دليل نازان فرحان هستند سر اسر غلط است و زورچه اقوال مقلدين همه مدلل است
بقرآن حديث و بافعال اصحاب کرام رضی الله عنهم چنانچه از تحریر سابق من نیکو مبرهن گشت بل در مدعا و
دليل شما مطلقا مطابقت نیست که بجای نامی متعدد درين رساله اين امر را ايضاح کرده ام فانظر الى
ما حترنا له سابقا بل غير مقلدين در باره طغيان بحکم في طغيانهم و تعميهم و پیوسته سرگردان پریشان
اند و اسکیه خوارج طی میکنند پیش گرفته اند و از اینجا علامه نامی فاضل شامی در باب البغاة اين گروه را در
خوارج بر شمرده تا مگر در دن اين گروه خود را به مجدهی همچنانست که اهل اعتزال خود را اهل توحيد ميگویند
اعاذنا الله سبحانه من الجهل و سوء الادب اين قول صاحب مسلم الثبوت که لا يحل لاحد ان
يفتي بقولنا ما لو يعلم من اين قلنا اصلا مفيد مطلب حضرت مفتي نیست چه که علامه شامی نقل میکند
از محقق بن کمال باشا الرابعة طبقة اصحاب التخریج من المقلدين كالناذي و احزابيه فانهم لا
يقتدرون على الاجتهاد اصلا لكنهم لا حافظهم بالاصول لما اخذت بقدر فن على تفصيل
قول مجلي ذي جهين و حاکم محفل لامرین فنقول عن صاحب المذهب واحد من اصحاب
برايهم و نظر هم في الاصول و المقایسة على امثاله و نظائره فلذا قال لا يحل لاحد ان يفتي
بقولنا ما لو يعلم من اين قلنا چه خوش دليل آوردند که از ان بهای مقلدان بثبوت پیوست باين
ذهن ذکاوتنگی علم دعوی اجتهاد میکنند و نیز حاجت تحریر جواب رسم القوارض مانده چه که بر تقدیر
تسلیم که در رسم القوارض هم مثل مسلم الثبوت مرقوم است جواب بطور مبندست و طره بران نیست که منشا
اين گستاخی و شوخی غفلت از معانی الفاظ است اينقدر تمیز ندارد که در میان مفتي و غير آن فرقی کنیز که
مفتي في الحقيقة مجتهد است و ديگران ناقل اقوال اویند مجتهد را البته بغير اجتهاد خود عمل درست نیست بر او

قال العلامة الشامي قال في فتح القدير وقد استقر رأي الاصوليين على ان المفتي هو
المجتهد فاما غير المجتهد ممن يحفظ اقوال المجتهد فليس بمفتي والواجب عليه اذا سئل
ان يذكروا قول المجتهد كالامام على وجه الحكاية فعرفت ان ما يكون في زماننا من فتوى الموجز
ليس بفتوى بل هو نقل كلام المفتي لياخذ به المستفتي ودر نقل قول ملا علی قاری تدلیس کاری
برده وان نسبت ان المفتی يجب ان يكون من اهل الاجتهاد فان لم يكن من اهل الاجتهاد
لا يحل له ان يفتي فيما لا يحفظ ولا من اقوال المتقدمين پس هو بدشکمه مراد از مفتی مجتهد است
و در انی الواقع بغیر معلومیت ماخذ احکام نمیرسد که فتوی و بدیجات کسیکه ملکه اجتهاد ندارد و بر عمل بقول مجتهد
کردن است با معلومیت ماخذ چه کار قال ملا علی قاری معنی مجتهد للعامة ان يقلد العالم ولو مقابلا
لضربة امر الدين حاله عند مفتی نیکو روشن شد اعادنا لله تعالى جميع الامم المرجومة ومن كابد
الشيطان وما دخله من حياء وهو ارحم الراحمين زور و فریب لایستبان که مشهور بود بیان بستند چه بر

بقول سعدی علیه الرحمة شکر	آر آن جمله را سعدی ملا کند	مگر دفتری دیگر نشاکند	زهی جو فروشان گندم شما
جهان گرد و گیسو گریبان	مسجد آورد و دوکان کید	که در خانه کمتر توان یافت	نه پرستگار و نه دانشورند

همین بگویند بدین نمی نند عبارت کتب که حضرت مفتی با استدلال عامی خود نقل کردند چون باصل
مقابل نمود طرفه تغیر و تصرف در خود در اکثر جا نقل باصل نیست افزای محض است و در بعضی جا فقره برده
تحریر کردند و اول و آخرش را گذاشتند و گاه بر قول مردود گفتند که در تحقیق این همه مراتب بطالع بسیار
هویله خواهد شد در اینجا چون طوالت باز اعاده اش نکردم و از سر آن در گذشتم در خصوص این چنین عالم بی عمل
و مفتی تبلیس و نقل و حسن بانی هر پرتیة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في اخر الزمان
دجالون كذا ابون يا تونكو من الاحاديث بما التسموا انتم و ابااء كوفاتا كمل لا يضلونكو ولا يفتنونكم
و الا مسلمو شيخ عبدالحق دلبوی در شرح فارسی شكوة میفرماید میباشند در آخر زمان تبلیس کنندگان
و دروغ گوین یعنی جماعه باشند که خود را بگو و تبلیس در صورت علما و مشایخ و صلحا از اهل نصیحت و صلاح نماهند
تا دروغهای خود را ترویج دهند و مردم را بذر استیصال و آرای فاسده بخوانند و مجال شستنی از دجل

بمعنی خلط و تلبیس است می آید شمار از احادیث آنچه شنیده باید شما و پدران شما یعنی پوستان و افسر او مرو
 با حدیث یا احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا عالم تر از آن شامل اخبار مردم نیز پس در روایت خود را
 از ایشان در روایت ایشان از خود تا گمراه نگردانند شمار او در فتنه و بلا نیندازند شمار مقصود و تحفظ و احتیاط
 در گرفتن دین احقر از او پس از صحبت ارباب عت مت مخالفت ایشان خصوصاً آنها که دعوت کنند و
 تلبیس نمایند و عن جابر بن سمرة رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم
 ان بین یدی الساعة کذابین فأحدروهم و در جامع الاصول آمده عن عرفة قال رأیت رسول
 الله صلی الله علیه و سلم علی المنبر یخطب الناس فقال انما استکون بعدی هذات هذات فمن
 رأیتهم فارق الجماعة او یرید ان یفرق امه محمد کاین من کان فاقتلوه فان ید الله علی الجماعة
 وان الشیطان مع فارق الجماعة یرکض اخرجه مسلم فتعود بالله من هؤلاء الشیطان لمولاه

چه کافر داند و تا بیان نه از بوحیفة نه از شافعی	که خواهند دین بسین ازین منافی بهر حجت واقعی	نه پانصد ملت نه پانصد دین ره شان ز هر چار پانصد	بجان تابع دین نفس لعین برین گری با دو خصم
تقلید این رهنمایان دین ز جعل درون بادل فروغ	بجان منکر این فرقه پنجمین بفتوا نویسند قول دروغ	بگفتار ناجائز و ناروا نه کردار ایشان بصدوق	بهرزه سرائی زبان کرده و او نه گفتارشان قابل اعتماد
با فساد دین بسین جهان با غوغا نفس و نجس درون	در فتنه و کرده این گمراهان ز تخریب و اخلاق و تشرب و	همه فرقه شان مضل اند و ضال ندانند لفظی ز علم و ادب	بمردم نمایند راه ضلال ندانند جز بیاوه حرفی لب
زده طعنه بر عالمان فحول عجب چه حیا بوده اند این فریق	نه خوف خدا و نه شرم از رسول مسلمان خطا و بواقض طریق	ز ناحق پرستی بغم قاطع بجود این فرقه بد اساس	سیدل همه سیاه ز فقط که دین بسین راندند باس
ز بندگی سرکشی هر زمان بمخشرم باز پرس حساب	ز تفضیح شان آسمان چه گویند از دین ایمان	خدا یا باین شیوه نامترا باین نام سلمانی در رسم و ادب	چه سازند ایشان برو و چرا بذیاد دین می ایشان سیاه

آری ایشان این فرقه ضل و فساد که هر چه از عالم چکیده و سچکد کمرست چرا که در کتاب اعتصام هست که نام بصفتش
 عبد الله عرف جها و میاست و آن کتاب در فرقه نامهربان بسیار است بر گاشته که نماز تراویح بجز سید است

و حضرت عمر رضی اللہ عنہ را مبتدع و ضال قرار داده معاذ اللہ من هذا الکفر و نیز در آن کتاب قوم است
 که حجت صادق شدن کلام خود و کتاب خود حواله کذب نمودن بکتاب اهل سنت درست است آنچه
 ضلالت گمراهی است که نشان راه نمایان دین (که اتباع آنها واجب است و از احادیث ثابت) چنان حرفها
 ناملازم می کنند و خود را سواد الوجوه فی الدین می سازند نعوذ باللہ من شره الفسنا و من
 سیئات اعمالنا و عن حدیفة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا ادعی ما بقای فیکم
 اقتل و ابالدین من بعدی ابابکر و عمر و ابا الترمذی فرمود رسول خدا علی الصلوة و السلام کم لانا
 گیرید پس من اتباع ابوبکر و عمر و نیز روزی آنحضرت علیه التحیة و الثنا ابوبکر و عمر را دیده فرموده ان
 المسمع و البصر یعنی این هر دو چشم و گوش من اند و نیز حدیث علیکم بسنتی و سنتة الخلفاء الراشدين
 برین ال است پس حال عقائد این فرقه ضاله هویدا شد الحذر الحذر **قال** اسامی کتاب اهل اصول معتدلی
 و غیره در عدم وجوب تقلید شخصی نوشته میشود در باب ثامن عشر قضاء فتاوی عالمگیری و فتح القدر و
 تحریر الاصول لابن العمام و تقریر شرح تحریر صاحب عنایة و تجریر شرح تحریر امیر الحاج و شرح تحریر سید پادشاه
 و شرح منهاج علامه قاسم و سلم الثبوت محبت اللہ البهاری و مختصر الاصول ابن حاجب و عضدی شرح
 مختصر الاصول و شرح تحریر و مسلم مولانا نظام الدین و بحر العلوم مولوی عبدالعلی و عقده الفرید شرنبلالی
 و مخطاوی قردالمختار و طوابع الانوار حواشی در المختار و مختصر الاصول علامه تبسبب اللہ قنداری و قول سید
 شیخ الشیوخ سید احمد مخطاوی و تحصیل التعرف فی معرفة الفقه و التصوف شیخ عبدالحق محدث دہلوی کتاب
 المدو علی من اخلد ال الارض للشیخ جلال الدین البسیوطی و علامه عبدالبر و قرانی در شرح اصول و عقده الوهاب
 در میزان و یواقیت و عقده الجید و حجة اللہ بالانعم شاه ولی اللہ محدث دہلوی و ابواب عقده شهاب عبدالعزیز
 و قاضی شاکر دہلوی در رساله عمل بالحدیث و کتاب فارسی گویا ترجمه مسالمة الثبوت است و مولانا امیر اسماعیل
 تنویر العینین و البصیر السالط و غیره من العلماء المحققین مذکور است چنانچه بر واقفان و معر اولیاء کتب کوره
 مخفی نیست در نیورت بر عقائد اهل پیرستان واجب است که بنظر انصاف و تدبیر تمام کتب مذکوره را ملاحظه
 نموده از افراط و تفریط باز آیند تا مضامین ملامد را بیزاید اندک بگویند و بدین ترتیب هر که دل از شوق حق سیر

واقع ہو کہ جاہل ناواقف پر بقتضای کبریا کریمہ لو کثرتا نسمع او نعقل ما کثرتا فی صحاب المسعیر
هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون الایہ فاسئلوا اهل الذکر ان ینزلوا علیکم من لایات من ربکم انکم لکنتم لا تعلمون وغیر
 من لایات مسائل کا پوچھنا اور سنا کر فرض واجب پر شرفا یعنی جاہل وقت العلمی کے کسی عالم اہل فکر
 خواہ وہ عالم افضل ہو خواہ وہ فاضل ہو خواہ وہ منقول ہو کیونکہ اہل الذکر عند تحقیق عام ہر سائل اور فیت
 کر لیا کہ خواہ ایک عالم اہل ذکر سے پوچھ لے یا دوست فی الجملہ جن سے تسلی اور مجموعی ہو سائل میں پوچھ لے
 یا دوست مثلا دریافت کر لیا عمدہ تکلیف سے باہر ہو گیا اور پھر مواخذہ فرمائے اور اسی پر اجماع ہو چکا قطعاً
 اعلوان کلام من المجتہدین والعلماء الکاملین من اهل الذکر الذین وجب سوالہم واتباعہم
 من لم یصل الی درجۃ النظر والاستدلال فاذا عمل احد من المقلدین بقول احد منہم فقد
 ادى ما علیہ هذا خلاصۃ ما ینتفاد من القول السدید وغیرہ مسلحہ مجوزہ تقلید المفضل
 مع وجود افضل فی العلم عند اکثر وعن احمد وکثیر المنع بل بحسب النظر فی الایضیح ثور
 اتباعہ لنا اولاً کما اقول عموم فاسئلوا اهل الذکر وثانیاً القطع فی عصر الصحابۃ باستفتاء کل
 صحابی مفضل عنک ان اجماعاً ومن ثور قال الامام لولا اجماع الصحابۃ لکان مذهب الختم
 اولی انتہی ما فی مسلو الثبوت فمن انکر عموم اهل الذکر فادوا لک فی اللہ امرنا الراقم العاجز
 الحق حقاً والباطل باطلا والله اعلم بالصواب فاعتبروا یا اولی الاباب سید محمد
نذیر حسین
اقول بتوفیق اللہ تعالیٰ در باب ثامن عشرین فتاویٰ عالمگیری در خصوص عدم وجوب تقلید شخص
 حریفی از نظرم نگذرشت نیز اسامی کتب کہ باستدلال دعوی خود آورده عبارتہں را تحریر کرده بل از
 کدام باب یا از کدام فصل مدعای شان ثابت میشود تصریح نہ نموده بنابر ان از تحریر جو ابش معذور
 ماندم مفتی را باید کہ عبارتہں را بزرگ کار و تاجو ابش را بمالہ و باعلیہ گزارش کرده باشم حضرت مفتی از راہ
 عوام فریبی در خصوص عدم وجوب تقلید کہ اسامی کتب بزرگداشتہ از ان میان عبارت کتب چند را
 بر می نگارم تا زور و فریبش برہ کہ و منکشف گردد عارف شعرائی در میزان میفرمایند و کان سید
 علی الخواص رحمۃ اللہ تعالیٰ اذا سألہ انسان عن التقليد بذهب معین الا ان هو واجب

ام لا يقول له يجب عليك لتقليد بذهب ما دمت لو يصل عين الشريعة الاولى خوفا من
 الوقوع في الضلالة وعليه عمل الناس اليوم فان وصلت الى شهود عين الشريعة اولى فمناك
 لا يجب عليك التقليد بذهب ائرين تحرير عارف شعرائى وجوب تقليد امام معين كذا لازم وتمامت
 ثابت ما داميكه اكمال لايت بمرتبه اجتهاد نرسيده باشد وكلام من جماعى غير عامى كذا بدرجه اجتهاد نرسيده
 بوده افثبت ما اليه ذهبنا وفتح القدير آيمده قالوا ان المنتقل من مذهب الى مذهب باجتهاد
 وبرهان اثوى يستوجب التعزير قبل الاجتهاد وبرهان اولى انتهى بقدر الحاجة شيخ عبدالحق وبلو
 و تحصيل التعرف يفر ما يند وانما حدث ذلك بعد تلك القرون من غير انكار احد فحل ذلك
 محل الاجماع ائرين كلام شيخ معين تقليدك مساله اجماعى است تحقق شد قال الشافعى المخطاوى فى
 شرح الدر المختار فى باب المفقود قال فى البحر والعجب كيف يختارون خلاف ظاهر المذهب
 مع انه واجب الاتباع على مقلدى ابي حنيفة انتهى فذلك صريح فى ان تقليد المذهب المعين
 واجب عند علامه قاسم وشرح منهاج يفر ما يند وليس للقاضى المقلدان يحكموا بالضعيف
 لانه ليس من اهل الترجيح فلا يعادل عن الصحيح وما وقع من ان القول الضعيف يتقوى
 بالقضاء المراد به قضاء المجتهد كما بين فى موضعه پس ثابت شد كذا مقلد الغير حصول مرتبه
 اجتهاد واذا ثبت ندرى امام خود جائز و درست نيست مولانا بحر العلوم وشرح مسلم الثبوت تحرير يفر ما يند
 وكذا للعامى الانتقال من مذهب الى مذهب فى زماننا لا يجوز بظهور اخيانه كذا شافعى
 وشرح در المختار تحت اين قول فان العلماء حاشاهم الله تعالى ان يريدوا اذراء بذهب الشافعى
 وغيره بل يطلقون تلك العبارات لمنع من الانتقال خوفا من التلاعب بين المجتهدين
 ويدل على ذلك ما فى القنية راجز البعض كتب المذهب ليس للعامى ان يتحول من مذهب
 الى مذهب يستوى فيه الشافعى والحنفى انتهى يعنى العلماء حيث اطلقوا تلك العبارات
 الدالة على التعزير لو تكن ارادتهم تحقير شان مذهب الشافعى وغيره بل يطلقون تلك
 العبارات للزجر والمنع من انتقال مذهب الى مذهب خوفا من التلاعب بين المذاهب

سیما فی ذلک الزمان لشیوع اخیانۃ وفساد النیة یوما فیوما ویستوی فیہ احنفی و الشافعی
و المالکی و الحنبلی کما فی التنبیة فاخذ الشافعی بان صدهب العلماء فی ذلک الزمان المنع
من الانتقال ولو بالتعزیر یخوفنا من فساد انتظام الدین گفت شامی در شرح و در مختار تحت این
قول فان العلماء عاشرهم الله تعالی که اراده کرده باشند آنها تحقیر مذہب شافعی و غیر آن بل
اطلاق میکنند و میگویند آن عبارت را بر این منع انتقال جهت خوف تلاعب مذہب مجتهدین و دلالت
میکند برین دعوی من هر چه مذکورست در قنیة از بعض کتب مذہب جاز نیست عامی را انتقال از مذہبی
به طرف دیگری و برابریست اندرین شافعی و حنفی انتقالی به علماء هر گاه میگویند این عبارت را که دلالت
میکند بر تعزیر نیست اراده آنها تحقیرشان مذہب شافعی و غیر آن بل میگویند آن عبارات را که دلالت
میکند بر تعزیر بر اجزای منع انتقال مذہبی به طرف دیگری جهت خوف تلاعب مذہب خصوادین
زمان بحکم عام شدن خیانت و فساد نیست روز بروز و برابریست اندرین شافعی و حنفی و مالکی و حنبلی
عمامی التنبیة پس خبر او شامی با نیلور که مذہب علماء اندرین زمان منع کردن است از انتقال اگر چه
آن منع حاصل شود تعزیر منتقل جهت خوف فساد و انتظام دین مولوی اسمعیل صاحب هر آنچه در تعزیر است
و ایضاح الحق بزرگداشت بر مابین سنت و جماعت جهت شدن نمیتواند چرا که او شان خارج از مبحث است
کما هو المذکور سابقا تنبیہ بر واقفان روز شریعت و انایان اسرار حقیقت مخفی و موجب نیست که در
تقلید معین هر اسر انتظام دین و سبب باب فتنه و فساد است و در مذہب مالکی مذہبی ضدش ثابت است
مستحق و نیز کلامی در بیان شریعتی در خصوص مذہب غیر مقلدین که مفتی مخفی باین ثبوت نرسانیده
چون که این هر چه از تنبیہ است که در مذہب مالکی مذہب مالکی است پس چنانچه بعضی مقامی این مذہب مذہبی را
مستحق میکنند مفتی صاحب معتزق تنبیہ الذنبا و الاخریة در پی اثباتش افتاده جوابش نیست
که اندرین فوائد جدیده و منافع عدیده دنیوی متصورست تفصیل این اجمال بدین نوال است
که این قواعد کلیه است که هر گاه کسی اراده کند که من مجتهد مبتوع شوم آنکس را و لا مسأله تقلید از من است
باطل است کند و ایجاد و احداث در شرع شریف جاری میکند و این امر را بر خود واجب و فرض میکند که تقلید از من است

باطل است غرض شان ازین فتنه پرواز بها همین باشد که هر گاه مروان تقلید ایمیہ سابقین را برگزیده
من خواهند گذاشت بناگزیر مسائل دین را از کس دریافت خواهند کرد و چون تقلید ایمیہ سابقین را از
حکم من خواهند گذاشت بالضرورتی که درین خواهند نشست و آخر کار این همه مروان مسائل دین
دریافت خواهند کرد و تابع من خواهند شد بحسب عده کل جدید لذیذ و آن گروه مقادیر تابعین شده
خاص بیرون خواهند کرد و در هر باب چنانچه این امر در مشاهده ظاهر و باهرست نعوذ بالله من هذا
الفرقة الضالة خلاصه کلام نیست که در مذہب مذہبی تحصیل مال و زریست نه تحصیل دین و تقاضای
تحصیل دین است نه تحصیل مال و در چرکه در مذہب مذہبی اختیار است که خودش مجتهد شده بخلاف مذہب
اربعه فتوی دهد و در مابندی مذہب معین این امر منقود و چرا که بیرون امام خود ضرورت است هذا اخر ما سئلنا
فی الجواب الله اعلم بالصواب و عندنا أم الكتاب و تمیمه فی احوال المحدث اسلامه فما انا
اذکر فی هذه الرسالة سند علی و مختصر من احوال حسی نسبی و بالله التوفیق فأقول
باب اعلو اتی اخذت العلم من الفاضل الجلیل و العالو القبیل اخیه الاکرم مولانا ابی محمد
عبد القادر و هو اخذ العلم من الفاضل المرحوم المولوی رمضان الله و هو اخذ العلم
من قاضی القضاة فضل الرحمن المرحوم و هو اخذ العلم من اخیه الاکبر قاضی القضاة
غلام سبحان و هو اخذ العلم من الفاضل المرحوم مولانا معظم الدین و هو اخذ العلم
من المغفور المبرور محجر العلوم و رحمة الله علیهم اجمعین و من هنا ينتقل سلسله تعلی الی
سلسله محجر العلوم فلا حاجة الی الملتویل و اما حسی من طرف الاب فینتقل الی عبد الله بن
عمر بن الخطاب رضی الله عنه و جدی الاقدم المرحوم عبد الوحید و انتقل من المدینه المنوره
الی بغداد دار السلام ثوبه انتقلوا من بغداد الی الهراة و سلفنا العظام كانوا مشغولین بتعلم
ولاة الهراة حتی خرج علی و الی من الولاة العدو فی مملکته و هزم الی فی الحرب فمیلنا
الجدا الاکرم الفاضل المرحوم عبد الکریم من الهراة الی الهند و اتی فی بلاد البنجاله و کثر هنا امرأه
من شرفا بنجاله و استولد منها جدی لافخر الزاهد کامل محمد صاحبک و لما کان متوجها

نحو امرأة مع زوجته ووالدها انتقل الى رحمة الله تعالى في بلدة يقال له كركناك فرجبت
 المرأة مع ولدها الصغير الى موطنها البنجالة والفاضل المرحوم **محمداً** فبيع كان خلف
 الزاهد المغفور **محمد صالح** المرحوم الفاضل الكامل **محمد كليم** كان خلفه وهو الذي
 مكث في الدهلي ثمانى عشرين وَاخذ طريق السلوك من حضرة الشهيد المرحوم
شمس الدين ميرزا مظهر وكان رحمة الله عليه من اكبر خلفائه وفي قامة في
 الدهلي تعلم منه السلطان **محمد شهاب** وكان له ثلثا من الاخلاق المذكور اكبرهم الفاضل
 المرحوم **محمد ابراهيم** هو الذي كان قاضي المقضاة في بلدة مرشد آباد ثم بعد اخذ
 الاكثر المالك صار مدرساً في المدرسة كلكتة ثم صار قاضي المقضاة في كلكتة وتوفي
 الى رحمة الله تعالى واوسطهم جدى المرحوم الفاضل الكامل **ابو سعيد محمد محمود** وهو
 قريباً للتواب الناظم لقباً **باعت محمد مخان** اصغرهم المرحوم احمد كان مفتياً
 في دهاكه وكان اجداً المرحوم خمسة اخلاف اكبرهم الفاضل **محمد كليم مفتي** الدورة
 وبعده المرحوم **محمد يوسف** واوسطهم سيدى والدى الفاضل المبرور **ابو**
محمد دريس وبعده الفاضل المرحوم **محمد الياس** اصغرهم الفاضل
 المرحوم **محمد علي** كان ابي رحمة الله عليه حاكماً لقباً **بصديق** الصدور في
 بلاد البنجالة وكذا عمى المرحوم **محمد علي** ونحن الآن اخوان شقيقان انا و
 اخي الاكبر الاعظم استاذنا المكرم **ابو محمد عبد القادر** مد الله ظلال
 جلاله وافاض علينا آثار كماله **امام نسبي** من طرف الامم والمرحومة والدى
 ينسب الفاضل المرحوم **علي بن** وهو ابن الفاضل المرحوم **احسن الله**
ابو الفاضل المرحوم **عبد الله** وهو ابن الفاضل المرحوم **عبد القادر**
 المشهور وكان رحمة الله عليه حاكماً على بلاد الكشمير نكن بسبب ان السلطان
 غضب عليه في اخر عمره ترك الكشمير وهاجر الى بلاد البنجالة ثم قامت ولايته

فی هذه الدیار کا بواعن کا پرمید از صدکیم و صد و اجب التظیم است کہ بنحو ای من توستک
 بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید این مسیح میرزا هم بهره و رو کامیاب
 گردانید ما من له الدنيا والاخرة ارحم من لیس له الدنيا يوم حشر المتقین

الی الرحمن وفدا المؤلف

جلوه بخشید و بدینش او	این بیابان نامهای شرح	رخنه دروین افکن نون	در جواب طعنه بدینسان
بی ادب حرمت حق بی	حکمت چندین حکم درین معنی	با دل پر چهل زبان توی	از زبان خویش دانش منتی
کار بند نفسی کردار شوم	دشمن با بلیقان علوم	اینکه خود را بیشتر چون کافران	و آنچه کج فتنی این منکران
می شمارند از گروه ناجیه	با همه رسم و رسو نامرضیه	هم بفکر طبع و دانش مشتغل	شکر حق امروز از تحریک دل
یافت ازین جلوه حسن اختلاف	با خود من نیست جسد تمام	هم رضا خواهد دنیا و دین	بهر خوشنودی با عالین
استجاب آید بطبع حسد	بو که پیش عالمان ارحمت	در جهان ممنون احسان کنند	یک فایز بر جام کفند
خواهد از نضاج جناب کبریا	این خطی خاک پای او	خاتمه بالخیر با حسن المآب	سازدم ازین ختم این کتاب
بخشد م تا بج آب هر حال	زین جهانم نیز بعد از تقابل	با گروه عالمان در رود چشم	هم بر انگیزد زمان بعیش نشو
بر بگرد برین احوال من	از نگاه نامه اعمال من	از طفیل خاتم پیغمبران	رحمت خاصش بلطف بکران
سرخا بنده نواز پیامدا	ورد بدین شرح شرح و چرا	مطالب مطلوب با بشرین	حسد قرآن امام قبلتین
هم با این بیت با عز و وقار	برو و بر آن اصحاب کبار	با این بر سر جسم آب و گل	از لب کام ز این جان و دل
صدور و در صدقه و صدق	عروم و هر لحظه و هر صبح و شام		

اللهم انقنا نصيباً كاملاً من شفاعت نبيك محمد صلى الله عليه وسلم واجعل لنا
 من رويتك ومن محبتك حظاً وافراً واختم لنا بالشهداة العظمى الحمد لله اولاً و آخراً
 والسلام على نبيه محمد طاهر و باطناً أمين يارب العالمين والسلام على من اتبع الهدى الى يوم الدين

قطره ای بچکیدم	محمد فاضل الدین سلطی	مربکشت چون بن	بملازمت از فضل آنی
بملازمت از فضل آنی	ز فیض ملک استلوزمان	و تفسیر حدیث قول ابرار	بملازمت از فضل آنی
بملازمت از فضل آنی	بملازمت از فضل آنی	بملازمت از فضل آنی	بملازمت از فضل آنی

زخرف و سبب این سبقت	که مفسدین گشتند مخدول	چو قیاض گرفته کلان دست	بی تسوید سالش گشت شونل
سروش غیبت از سر جان	بگو بگردان سبقت مسلول	۹۸	۱۲ هجری

خاتمه

بعد حمد خداوند کون فساد و نعت نبی خیر العباد در پرده مباد که درین روز زمان سراپا ظلم و طغیان
فرقه و مابیه رخنه در دین اسلام انداخته و مقلدین را با غوامی کام از تقلید ایمیه مجتهدین بدظن ساختن نظر
جست تا بدین بسین نفع رسائی مقلدین حضرت ریس المؤمنین نام المسلمین جامی اسلام نامی انام جامع
شکر بدعات جامع فضائل کمالات واقف حادث آیات عالم مدیم البیدیل فاضل فتید المثل صاب
افاضت افادت جناب مولانا محمد عبدالرحمن صاحب رئیس سلسله امام فیضیه الی قیام التائمه
والقیامته این کتاب را در روز فتوای مولوی محمد حسین که در آن مذمت تقلید بود تالیف نمود و درین
بلا ل قاطعه و بر این ساطعه اثبات و جوب تقلید فرمود جزا الله تعالی غیر الجزاء و صمانه

عن الافئه و الیک و چون این کتاب فیض نصاب پسند خواطر اولی الالباب
گردید و هر یک مقلدین انصاف بین آنرا از تسل پسندیدین کمال
کالاصل در مطبع نظامی واقع کانپور سنه ۱۲۰۰ هجری
حساب یای حضرت مصنف موصوف
حلیه انطباع
پوشیده

	وجه مهر و دستخط بر خاتمه
	برای سند انیمیه که کتاب بهادر مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید مهر و دستخط مستم بر خاتمه آن ثبت شد